تمت

مکتوبات امام ربانی

حضرت مجدد الف ثانی به تصحیح و تنقیح تام باهتمام احقر الانام حاجی عزیز الدین لودی

در مطبع خاص مرتضوی واقع دهلی زیور طبع گردید

على حمداً كثيراً طيباً مباركاً فيه ومباركاً عليه كما يحب ربنا ويرضى والصلوة والسلام الاتمان الاكملان
على حبيبه محمد وآله واصحابه واهل بيته وكمل ورثته وسائر من اتبع الهدى وعلى جميع الانبياء والمرسلين والملائكة
المقربين كما يليق بعلو شانهم وبحري اما بعد فهذه مكاتيب متضمنة لعلوم غريبة ومعارف عجيبة و
اسرار لطيفة ودقائق شريفة ما تكلم بها احد من العرفاء وما اشار اليها احد من الاولياء مقتبسة من مشكوة
انوار النبوة للامام الهمام قدوة العلماء الراسخين المشرف بتشريف المرسلين صاحب الكمالات الاصلية مخزن
الاسرار الالهية وواقف دقائق المتشابهات القرآنية الآية العجيبة من الآيات الرحمانية مجدد الالف الثاني
شيخنا وامامنا الشيخ احمد الفاروقي سلمهم الله تعالى سبحانه على رؤس العالمين چون جلد اول مكتوبات بعدد
سيصد وسيزده مكتوب رسيد حضرت ايشان سلمهم الله تعالى فرمودند كه بريمين عدد ختم كنند كه موافق عدد انبياء مرسل است صلوة
الله تعالى على نبينا وعليهم ونيز موافق عدد اهل بدر است رضوان الله تعالى عليهم اجمعين تبركا وتيمنا براين عدد ختم نمود وبعد از ان
مكتوبات قدسى آيات ديگر كه صدور يافته معارف آگاهى حقائق دستگاهى منظهر فيض آلهى مظهر اسرار نامتناهى جامع علوم
ظاهره وباطنه حضرت مخدوم زادگى شيخ مجد الدين خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالى وابقاه واوصله الى غاية ما يتمناه
باعث گشتند كه اين مكاتيب جمع شوند بحسب اشاره شريفه ايشان كمترين خاكروبان اين درگاه ضعيف عباد الله الباري عبد الحي
چاكر حصارى عفى الله تعالى ذنوبه وستر الله سبحانه عيوبه واحسن الله تعالى خاتمته متصدى
جمع اين مكاتيب گشت هو الله الموفق وعليه التكلان ۞ مكتوب اول بشيخ عبد العزيز
جونپورى صدور يافته در بيان تحريرات شيخ محى الدين بن العربى در مسئله وحدت الوجود بكتبه
از حضرت ايشان است سلمه الله تعالى بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل الامكان مرآت للوجوب

ومن العدم منشأها الوجود والوجوب الوجود وامكان صفتي كمال سبحانه فهو تعالى وراءهما بل وراء جميع الاسماء والصفات ووراء جميع الاعتبارات ووراء الظهور والبطون ووراء البروز والكمون ووراء التجليات والظهورات ووراء المشاهدات والمكاشفات ووراء كل ما ادرك ووراء الوراء ثم وراء الوراء ... چه گویم با تو از مرغی نشانه که با عنقا بود همخانه ... فلا يصل حمد حامد الى حضرة قدسه بل ينتهي جميع المحامد دون سرادقات عزه فهو الذي اثنى على نفسه وحمد ذاته بذاته وهو سبحانه الحامد والمحمود وما سواه عاجز عن اداء الحمد المقصود وقيد عجزه عن حمده سبحانه

وهو افضل البرايا واكملهم ظهورا واقربهم منزلة واجمعهم كمالا واشملهم جمالا واتمهم بدرا وارفعهم قدرا واعظمهم ابهة وشرفا واقومهم دينا واعدلهم ملة واكرمهم حسبا واشرفهم نسبا واعزهم بيتا لولاه لما خلق الله سبحانه الخلق ولما اظهر الربوبية وكان نبيا وادم بين الماء والطين اذا كان يوم القيمة كان هو امام النبيين وخطيبهم وصاحب شفاعتهم الذي قال نحن الاخرون ونحن السابقون يوم القيمة واني قائل قولا غير فخر وانا حبيب الله وانا خاتم النبيين ولا فخر وانا اول الناس خروجا اذا بعثوا وانا قائدهم اذا وفدوا وانا خطيبهم اذا انصتوا وانا مستشفعهم اذا حبسوا وانا مبشرهم اذا ايسوا والمفاتيح يومئذ بيدي ... درود دانم ... صلوات الله سبحانه وتسليماته تعالى وتحياته عز شانه وبركاته تعالى على جميع اخوانه من النبيين والمرسلين والملائكة المقربين وعلى اهل الطاعة اجمعين صلوة وسلاما وتحية وبركة هو لها اهل وهم لها اهل كلما ذكره الذاكرون وكلما غفل عن ذكره الغافلون وبعد حمد الله تعالى وتبليغ الدعوات وارسال التحيات ... صحيفه شريفه ... ارباب كشف وشهود ... كلمه ... محمد ... كمال ... باطن ... كمال ... تعالى شانه ... كمال ...

اساختن معوا و نسبت و اتحاد است در اسما و صفات او تعالی کما هو حسیس که نقص خبیث ذاتی سست
محال که خود را عین سلطان عظیم الشان که منشاء خیرات و کمالات است انمود کند و صفات و افعال قبیحه خود را
عین صفات و افعال جمیله او توهم کند علمای ظاهر ممکن را وجود ثابت کرده اند و واجب تعالی و وجود ممکن را
افراد مطلق وجود در غایة مافی الباب قسمیه شاید وجود ذهن را اولی و اقدم گفته اند این معنی موجب
تشریک ممکن است با واجب تعالی در کمالات و فضائل که از وجود ناشی گشته اند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و حدیث
قدسی آمده الکبریاء ردائی والعظمة ازاری اگر علمای ظاهر این دقیقه آگاه میشدند هرگز ممکن را وجود ثابت نمی کردند
و چگونه کمالات که فقط در ثبت حضرت است جل و علا اقتضای اعتبار وجود ممکن را اثبات نمی نمودند بنا
لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا اکثر صوفیه علی الخصوص متاخران ایشان ممکن را عین واجب تعالی دانسته اند و صفات
و افعال آنرا عین صفات و افعال او تعالی انگاشته میگویند همسایه و همنشین و همره همه اوست در دلق گدا و
اطلس شه همه اوست در انجمن فرق و نهانخانه جمع بالله همه اوست ثم بالله همه اوست این بزرگواران
از تشریک وجود تنزه نمودند و از اثنینیت گریخته اند غیر وجود او وجود نیافته اند و نقایص را کمالات گفته میگویند
در هیچ چیز شرارت و نقص ذاتی نیست اگر هست نسبی و اضافی است سم قاتل نسبت بانسان شرارت دارد که مزیل
حیات اوست و نسبت بحیوانی که در ان سم مخلوق است آب حیات است و تریاق نافع مقتدای ایشان درین امر
کشف و شهود است هر قدر که ظاهر ساخته اند دریافته اند اللهم ارنا حقائق الاشیاء کما هی درین باب آنچه بر فقیر
ظاهر ساخته اند بتفصیل و می نماید اول مذهب شیخ محی الدین ابن العربی که امام و مقتدای متاخران صوفیه است درین مسئله
بیان میکند بعد ازان آنچه منکشف گشته است در تحریر می آرد تا فرق در میان دو مذهب بوجه اتم حاصل گردد و از
وقت یکی بدیگری غلط نشود شیخ محی الدین عربی و تابعان او میفرمایند که اسماء و صفات واجبی جل و علا عین ذات
واجب اند تعالی و تقدس و همچنین عین یکدیگر اند مثلا علم و قدرت چنانچه عین ذات اند تعالی عین یکدیگر اند نیز پس در آن موطن
هیچ اسم و رسم تعدد و تکثر نباشد و تمایز و تباین نخورد غایة مافی الباب آن اسما و صفات شیون و اعتبارات در حضرت
علم تمایز و تباین پیدا کرده اند اجمالا و تفصیلا اگر تمیز اجمالی است معبر بتعین اول است و اگر تفصیلی است معبر بتعین ثانی
تعین اول را وحدت می نامند و آنرا حقیقت محمدی میدانند و تعین ثانی را واحدیت میگویند و حقائق سائر ممکنات
میدانند و این حقائق ممکنات را اعیان ثابته میدانند این دو تعین علمی وحدت و واحدیت اند در مرتبه وجوب اثبات
کنند این اعیان بوی از وجود خارجی نیافته اند و در خارج غیر از احدیت مجرده هیچ موجود نیست و این کثرت

واین تمثیل که در مجاری متجلی شده اعیان ثابته است که در مرآت [illegible] و در خارج موجود نیست عکس
نشده است و وجود تخیلی پیدا کرده و در رنگ آنکه در مرآت صورت شخص منعکس گردد وجود تخیلی در
مرآت پیدا کرد این عکس وجودی حیز در تخییل ثابت و در مرآت امری حلول نکرده است و در روی آن مرآت
[illegible] منتقش گشته اگر انتقاش است در تخیل است که در روی مرآت متوسم شده این تخیل و متوهم شده
این تخیل و متوسم چون متمم خدا و بداست جل سلطانه که اتقان تمام دارد در رفع وهم و تجدید [illegible]
و ثواب و عذاب آید بران مترتب باشد این گری که در خارج نمود پیدا کرده است سه قسم منقسم است قسم اول تعین [illegible]
و قسم دوم تعین مثالی و قسم سوم تعین که بانسباب تعلق دارد این سه تعین را تعینات خارجیه میگویند و در مرتبه امکان [illegible]
نمایند [illegible] عبارات این تعینات سه گانه است و این [illegible] گویند چون علم [illegible] [illegible]

صفات واجبی جل سلطانها که عین اند تعالی و تقدس نزد ایشان ثابت نشده است و صورت علمیه
تعین این صورت دانسته اند [illegible] و مثال آن و همچنین صورت منعکسه اعیان ثابته بلکه در مرآت ظاهر وجود نمود
پیدا کرده است عین آن اعیان را تصور کرده اند [illegible] آن ناچار حکم باتحاد نموده اند و همه اوست گفته
است بیان [illegible] شیخ محی الدین ابن العربی در مسئله وحدت وجود در جمله اجمال همین علوم و مثال این علوم که
شیخ [illegible] المخصوص بخاتم الولایت میداند و دیگر که خاتم النبوة این علوم را از خاتم الولایت [illegible]
و شراح فصوص در توجیه آن تکلفات مینمایند بالجمله پیش از شیخ هیچ یکی از این طایفه باین علوم اسرار زبان نگشاده
است و این حدیث را برین نهج بیان نموده هر چند سخنان توحید و اتحاد در غلبات سکر از ایشان بظهور
آمده اند و انا الحق و سبحانی گفته اند اما وجه اتحاد را معلوم نساخته اند و منشا توحید را دریافته پس شیخ [illegible]
متقدمان این طایفه آمده و بحث مستغرقین المتأخرین گشته [illegible] دقایق کثیره در مسائل [illegible] مانده است [illegible]
در هیباب برشحه [illegible] مانده که [illegible] آن توفیق یافته است [illegible] گشته والله الحق و هو یهدی السبیل
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و اعراض ممکن است از آن جناب قدس مسلوب است لیس کمثله شیء لا فی الذات و لا فی الصفات و لا فی الافعال
با وجود این تمیز علمی و وسعت بیکنهی اسماء و صفات واجبی جل سلطانه در جانب علم نیز تفصیل و تمیز
پیدا کرده اند و منعکس و آن اسم و صفت متمیزه را مقابلی است در مرتبهٔ عدم و نقیضی است در آن موطن مثلاً صفت
علم را در مرتبهٔ عدم مقابلی است و نقیضی که عدم علم باشد که معبر بجهل است و صفت قدرت را مقابلی است عجز که عدم
قدرت باشد علی هذا القیاس و آن عدمات متقابله نیز در علم واجبی جل شانه تفصیل و تمیز پیدا کرده اند و مرایای
اسماء و صفات متقابله خود گشته و مجالی ظهور عکوس آنها شده نیز در نزد فقیر آن عدمات با آن عکوس اسماء و صفات
حقائق ممکنات اند عدمات ثابتی اثبات آن عدمات در رنگ هیولی اند و مواد آن و آن عکوس که در آنها حلول نموده اند در رنگ صور حاله اند پس حقائق
ممکنات نزد شیخ محی الدین همان اسماء و صفات متمیزه اند در مرتبهٔ علم و نزد فقیر حقائق ممکنات عدمات اند که
نقائض اسماء و صفات اند با عکوس اسماء و صفات که در مرایای آن عدمات در خانهٔ علم ظاهر گشته و با یکدیگر ممتزج
شده و قادر مختار جل سلطانه هرگاه خواست که ماهیات از آن ماهیات ممتزجه بوجود ظلی که پرتوی است از حضرت وجود
برین مصفا گردیده موجود خارجی ساخته بالجمله پرتوی از حضرت وجود با این ماهیة ممتزجه انداخته مبداء آثار خارجیه
گردانید پس وجود ممکن در علم و در خارج در رنگ سائر صفات او پرتوی است از حضرت وجود و از کمالات تابعه و مثل
علم ممکن پرتویست از علم واجب تعالی و تقدس و ظلی است از آن که در مقابل خود منعکس گشته است و قدرت ممکن نیز
ظلی است که در عجز مقابل اوست منعکس شده و همچنین وجود ممکن ظلی است از حضرت وجود که در مرآت عدم که مقابل
اوست منعکس گشته است بیت آوردم از خانه چیزی نخست * تو دادی همه چیز و من چیز تست * لیکن نزد
فقیر ظل شیء عین شیء نیست بلکه شبحی است و مثال آن شیء و حمل یکی بر دیگری ممتنع است پس نزد فقیر ممکن عین
واجب تعالی نبود حقیقت ممکن عدم است و عکسی که از اسماء و صفات در آن منعکس گشته است شبح و مثال آن اسماء
و صفات است نه عین آنها پس همه اوست درست نباشد بلکه همه از وست چه آنچه ذاتی ممکن است عدم است که
شرارت و نقص و خبث ذاتی است و هرچه از جنس کمالات در ممکن پیداست از وجود و توابع آن همه مستفاد از آن
حضرت است جل سلطانه و پرتوی است از کمالات ذاتیه او سبحانه پس ناچار او تعالی نور آسمانها و زمین باشد
وما سوای او سبحانه همه ظلمت بود و کیف العدم فوق جمیع الظلمات تحقیق این مبحث کما ینبغی در مکتوبی که بنام فرزندی اعظمی
در بیان حقیقت وجود و تحقیق ماهیات ممکنات نوشته است طلب فرمایند پس عالم بأسره نزد شیخ محی الدین عبارت

از اسما و صفات اوست جل شانه که در خانهٔ علم تمیز پیدا کرده در مرتبهٔ اظهار وجود در خارج نمودی حاصل کرده است و نزد این فقیر عالم عبارت از عدمات است که اسما و صفات واجبی جل سلطانها در خانهٔ علم در آنها منعکس گشته اند و در خارج بایجاد حق سبحانه آن عدمات با آن عکوس بوجود ظلی موجود شده پس در عالم خبث ذاتی پیدا شد و شرارت جبلی ظاهر گشت و خیر و کمال همه عاید بجناب قدس او شده جل سلطانه که ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک مؤید این معرفت است والله سبحانه الملهم پس ازین تحقیق معلوم گشت که عالم در خارج موجود است بوجود ظلی چنانچه حضرت حق سبحانه در خارج موجود است بوجود اصلی بل بذاته تعالی غایة ما فی الباب این ظل را مرتبهٔ وجود خارج اثبات نمیکند در رنگ موجودات صفات که عالم را عین حق جل سلطانه میدانند و گفته اند که حق تعالی بر یکدیگر جاری نیست ظل را بحصر ساخته عین نمیدانند گفته اند التعینات تعینات کان تعینات را عین آن وجود ... ان ... و اگر ظل را بحصر ... میدانند بر سبیل ... و خوانند هم کرامت است اگر گویند که مگر محی الدین اتباع او نیز عالم را ظل حق میدانند تعالی پس فرق چه بود گوییم که ایشان وجود آن ظل را جز در وهم نمی انگارند و بوئی از وجود خارجی در حق آن تجویز نمی نمایند بالجمله کثرت موهوم را ظل و حدت موجوده تعبیر مینمایند و در خارج موجود واحد میدانند تعالی شانه ما بینهما برین منشاء حمل ظل بر اصل و عدم آن حمل اثبات وجود خارجی گشت مر ظل را و عدم اثبات آن وجود ایشان چون ظل وجود را وجود خارجی اثبات نمی نمایند ناچار بر اصل محمول میسازند و این فقیر چون ظل را در خارج موجود میداند محل مبادرت نمی نماید در نفی وجود اصلی از ظل فقیر و ایشان شریکند و در اثبات وجود ظلی نیز متفق لیکن این فقیر وجود ظلی در خارج اثبات مینماید و ایشان این وجود ظلی را در وهم و تخیل می انگارند و در خارج جز احدیت مجرده را موجود نمیدانند و صفات ثمانیه را که آرای اهل سنت و جماعت رضی الله تعالی عنهم وجود آنها در خارج ثابت شده است در علم اثبات میکنند علمای ظواهر ایشان رضی الله تعالی عنهم دو طرف اقتصار را اختیار فرموده اند در حق موهوم نصیب این فقیر بوده که آن موفق گشته اگر ایشان نیز این بحث را مثل آن خارج میافتند از وجود خارجی عالم انکار نمینمودند و بر وهم و تخیل اقتصار نمی فرمودند و انکار از وجود خارجی از صفات واجب الوجود نیز نمیکردند و اگر علما نیز آگاه میکنند هر گز ممکن را وجود اصلی اثبات نمیکردند و بوجود ظلی اکتفا مینمودند و آنچه فقیر در بعضی مکتوبات نوشته است که اطلاق وجود بر ممکن بطریق حقیقت است نه بطریق مجاز منافی این تحقیق نیست زیرا که ممکن در خارج بوجود ظلی بطریق حقیقت موجود است نه بر سبیل توهم و تخیل کما زعم اما سؤال صاحب فتوحات مکیه اعیان ثابته را برزخ گفته است بین الوجود و العدم لیس عدم بطور

او نیز عدم و اصل حقائق ممکنات گشت پس فرق در میان این تحقیق و آن قول چه بود جواب
باین اعتبار گفته اند که صور علمیه را بوی از وجود خارجی نرسیده است بوجهی که بوجود دارد لان الاعیان ما شمت
رائحة من الوجود الخارجی باعتبار عدمی که درین تحقیق اندراج یافته است حقیقت دیگر دارد
و هم چنین آنچه در عبارات بعضی اعزه که اطلاق عدم بر ممکن رفته است مراد از آن عدم خارجی است بالاعتبار حقیقی
و او تعالی از اسما و صفات که در علم اند و در مرایا عدمات منعکس گشته حقائق ممکنات شده وراء وراء است پس عالم را
سبحانه هیچ وجه مناسبتی نباشد ان الله لغنی عن العالمین اورا سبحانه با عالم علمی و بلکه نسبت او مصر
[illegible]
آن ایشان اند و من چنینم یارب ☼ سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین
والسلام علیکم و علی من لدیکم ☼ مکتوب ... بمیر شمس الدین خلخالی تحریر یافت در بیان آنکه مرتبه ذات او تعالی
و مرتبه صفات او سبحانه فوق از اعتبار وجود و وجوب است ☼ الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مفاوضه
شریفه که از روی محبت و اخلاص صادر فرموده بودند رسید فرحت فراوان رسانید کثرت اخوان دین
سبب امیدواری است در آخرت اللهم کثر اخواننا فی الدین و ثبتنا و ایاهم علی متابعة سید المرسلین علیه و
علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها ☼ از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است ☼ محبت آثارا
صفات سبع یا ثمانی واجب الوجود تعالی و تقدس باختلاف الآراء که صفات حقیقیه اند در خارج موجود اند و غیر از
اهل حق شکر الله تعالی سعیهم از فرق مخالفه هیچ یکی بوجود صفات واجبی جل سلطانه قائل نگشته است حتی که بعضی از
صوفیه از ایشان نیز انکار وجود صفات نموده اند و باری صفات را بعلم راجع داشته اند ☼ از روی تعقل
همه غیر یکدیگر اند صفات ☼ با ذات تو از روی تحقیق همه عین ☼ والحق که سخن اهل حق برحق است و مقتبس است از مشکاة
نبوة و مؤید است بنور کشف و فراست غایة ما فی الباب اشکالی که مخالفان در وجود صفات ارند قوی است اگر صفات
اگر موجود با تعالی نیستند ممکن باشند یا واجب امکان مستلزم حدوث است لان کل ممکن حادث عندهم و قول بتعدد واجب منافی
توحید است و ایضا بر تقدیر امکان جواز انفکاک صفات از ذات تعالی و تقدس لازم است بمعنی موجب
جهل و عجز است مر واجب را تعالی و تقدس حل این اشکال الخ برین فقیر ظاهر ساخته اند آنست که حضرت حق تعالی
بذات خود موجود است نه بوجود که عین شد یا آن وجود یا زائد و صفات او تعالی بذات تعالی او موجودند نه بوجود زیرا که

شیخ علاء الدوله که ترقی از این مقام مر مرده است آنجا که گفته فوق عالم الملک بود و دو لیس لقبا مکان و وجوب

تمیز در آن موطن متصور نباشد امکان و وجوب نسبتی است آنان ماهیت و وجود و صحت لا وجود الا [illegible]

[illegible] معرفت در اطوار نظر و فکر است محبوبان عقبه قبل از این معرفت چه دریابند و غیر از

[illegible] غیب نشان خبر بود الا من عصمه الله سبحانه دیگر سعادت پناه [illegible] اجتباه [illegible]

اول [illegible] آن [illegible] صحبت [illegible] انا را مغتنم دانند والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب دوم [illegible] زاد

[illegible] الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی هرچه در آیات

آفاق و انفس [illegible] ظلمانیت است پس سزاوار نفی بود تا اثبات نموده آید و چون معامله از آفاق و انفس

گذشت از قید ظلمانیت [illegible] تجلی فعل و صفت میسر گشت و معلوم شد که قبل از این هر تجلی که رو داده

از دریچه آفاق و انفس [illegible] اگر چه از تجلی ذات دانسته به تعلق امثال فعل و صفت [illegible] فعل و صفت بذات

[illegible] دایره ظلمانیت بنهایت النفس منتهی میگردد پس هرچه از آفاق و انفس ظهور کند داخل آن

دایره است فعل و صفت نیز هرچند فی الحقیقه ظلال حضرت ذات الله تعالی و تقدس اند [illegible] داخل دایره ظلمانیت و ولایت این

[illegible] تجلی است [illegible] ولایت [illegible] که با آفاق و انفس تعلق دارد که ولایت ظلی است [illegible]

ظل [illegible] تجلی [illegible] اصل است [illegible] که گذشتن از قید آفاق و انفس [illegible]

و انفس گذشتند [illegible] ظلال [illegible] اصل [illegible] تجلی [illegible] حق ایشان [illegible] است [illegible]

[illegible] اصل است [illegible] تجلی [illegible] است بلکه معامله این بزرگواران از تجلیات و ظهورات فوق است زیرا که

[illegible] هر مرتبه که تعلق گیرد [illegible] ظلمانیت بیرون نیست و گرفتاری [illegible] اصل [illegible]

[illegible] دو [illegible] ولایت [illegible] ولایت [illegible] است [illegible] تجلی [illegible]

[illegible] تجلی [illegible] است [illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت خواجه نقشبند قدس سره نصیبه از ولایات انبیا علیهم الصلوات والتحیات معروف است فرا گرفته

اند گرا گفته اند نهایت دیده ابتدا است تا حکیم این فقیر ابتدا رسید است که انبیا و نقشبندیه بکمال رسید بولایت کبری

می رسید و از کمالات النبوات حصه وافر میگیرند بخلاف طرق دیگر که انتهای کمال شان تا تجلی برقی است

باید دانست سیر که در سیر آفاق و انفس متعلق بسیر صفات و مراتب است سبحانه و تعالی زیرا که فعل او تعالی از

او بمانند دیگر است و همچنین صفت او تعالی از ما و افعال او تعالی نیز با غیر اینست و ذات او تعالی نیز از ماورا هم از فعل و صفت

او سبحانه بمانند دیگر است سیر درین مراتب سیر در غیر است حقیقت تجلی فعل تجلی صفت و تجلی ذات درین مقام

میشود از سلطنت وهم و دائره خیال اینجا تجلی تا حاصل میگردد زیرا که سلطان وهم خیال را در بیرون دائره آفاق

و انفس سلطنت میسر نیست نهایت وهم تا نهایت ظل است هر جا ظل نبود وهم نبود پس تا حال به ولایت ظلی خلاصی

از قید وهم بعد موت میسر شود که وهم بعد موت آرزو و در ولایت اصلی که ولایت کبری است خلاصی از قید وهم خیال درین نشأه

میسر است با وجود وهم از قید وهم آزادی است آنچه طائفه اولی را در آخرت است طائفه اخری را اینجا میسر است در ولایت

ظلی درین نشأه حصول مطلوب غیر از سیخوت وهم و خیال نیست و در ولایت اصلی مطلوب از علت تراشی وهم منزه و

مبرا است مانا که حضرت ملا آدم از حیطه وهم و قید خیال هم تنگ آمده آرزوی موت مینماید تا بود که مطلوب را

عریان از لباس وهم و خیال در کنار گشد و در باب موت منع عافاک الله نموده می فرماید من شوم عریان

ز تن او از خیال تا بخرامم در نهایات الوصال بشنو انکه گفتیم که در آفاق و انفس تجلیات ظلال افعال و صفات

نه تجلیات نفس افعال و صفات بیانش آنست که تکوین از صفات حقیقیه است چنانچه مذهب علماء ماتریدیه است

شکر الله سعیهم نه از صفات اضافیه کما زعمت الاشعریه درین صفت چون رنگ اضافه غالب است نظر بصفات دیگر آنرا از صفات

اضافیه گمان برده اند نه این چنین نیست بلکه آن صفت از صفات حقیقیه است که رنگ اضافه با آن ممتزج گشته است و این

تکوین پایان تر جمیع صفات است زیرا که صفات عالیه دارد مثل تفصیلی از علم و حیوة دارد و حظی از قدرت و ارادت نیز دارد و این

صفت تکوین را جزئیات است که فی الحقیقة ظلال وی اند همچون تخلیق و ترزیق و احیا و اماتت و انعام و ایلام این جزئیات

داخل افعال اند که فی الحقیقة ظلال آن صفت اند و از دائره صفات حقیقیه خارج این فعل را دو وجه است وجه الیست بفاعل

و وجه الیست دیگر بمفعول این دو وجه در نظر کشفی متمایز اند وجه اول عالیست و وجه ثانیه سافل و ایضاً وجه اول در نظر کشفی

احسن و ارید و وجه ثانیه در رنگ ظلال آن اصل و ایضاً وجه اول رنگی از وجوب دارد و وجه ثانی رنگی از امکان این وجه ثانی مبادی

تعینات فرا انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات از اولیاء کرام سلاما نام این فعل حق جل سلطانه چون صفت
هستی نیکی از وجوب بود نیکی از امکان اعتبار ممکن باشد زیرا که مرکب از وجوب و ممکن ممکن است و ایضا این فعل
باعتبار جهت فوقانی روی بالقدیم دارد و باعتبار جهت تحتانی قدمی حدث ناچار حادث باشد زیرا که مرکب
از قدیم و حادث حادث است و جمعی که فعل حق جل سلطانه قدیم گفته اند نظر بجهت اولی است و جمعی دیگر که
حادث دانسته اند منظور ایشان جهت اخری است نظر طائفه اولی بلند است و نظر طائفه ثانیه پست هر چند هر دو
فریق دو طرف مانده اند و حق متوسط آنست که این فقیر بآن امتیاز یافته است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم مثل این تحقیق در صفات حقیقیه نیز در بعضی از مکاتیب تحقیق یافته است طلب باید نمود
باید دانست که جهت ثانیه در فعل عبارت از خلق خاص است که تعلق بزید گرفته است و این خلق زید گویا جزئی است از
جزئیات مطلق خلق مثلا و این خلق خاص که تعلق بزید گرفته است نیز جزئیات دارد در رنگ خلق ذات زید و
خلق صفات زید و خلق افعال زید و این جزئیات خلق زید در رنگ ظلال اند مر آن خلق زید را که بمنزله کلی است
و خلق فعل زید را نیز ظلی است که منطوی در آن کسب زید است که تعلق بالفعل نموده است این کسب ظلی زید از خانه پدر خود
نیاورده است بلکه کسب او پرتوی است از خلق حق جل و علا از این عبارت معلوم گشت که فعل ظل تکوین است و
وجه ثانیه از فعل ظل است مر وجه اولی را چنانچه تحقیق یافته است و وجه ثانیه را نیز ظلی است که خلق زید بود مثلا و
خلق زید را نیز ظلی است که خلق فعل زید بود و این ظل را نیز ظلی است که کسب زید باشد چون این علوم دانستی بدانکه
[illegible] سالک در وقت سلوک مشاهده [illegible] گشته از زید منتفی گردد و اضافت آن بزید مرتفع شود [illegible]
[illegible] فعل [illegible] و تقدس بلکه افعال را [illegible] متباینه تعالی را فعل یک فاعل می نمایند و [illegible]
تجلی افعال [illegible] باید دانست که این تجلی فعل حق است سبحانه یا تجلی ظلال از ظلال آن فعل است که [illegible]
[illegible] تجلی [illegible] قلبیات دیگر [illegible] ظلال الغایات [illegible]
[illegible]
[illegible] مرتبه [illegible]
[illegible] تعالی و تقدس [illegible]
[illegible]
[illegible] ذات و صفات [illegible]
[illegible]

تعالی مسلوبست پس قسم رابع پیدا شد سوای وجوب وامکان وامتناع وحالا که انحصار عقلی ثابت شده است
درین اشیاء ثلثه گوئیم که این انحصار در ماهیت است نسبت بوجود آن بحیثیت لا بالنسبة الی الوجود والا انحصار
کما فی ذات الواجب تعالی وصفاته سبحانه فان ذاته تعالی موجود بذاته لا بالوجود عینا کان او زائدا
وصفاته تعالی موجودة بذاته سبحانه من غیر ان یتخلل فیها وجود فبذاته تعالی وصفاته سبحانه فوق هولاء
الثلثة المنحصرة غایة ما فی الباب اذا تصور ذاته تعالی وتعقلت صفاته سبحانه بالوجود والاعتبار
اذ لا سبیل الی الکنه عرض لذاته سبحانه فی الوجود التصوری الظلی الوجوب لما هو المناسب والالیق بجنابه
تعالی وعرض لصفاته سبحانه فی الوجود الذهنی الامکان لما هو المناسب بها لاحتیاجها الی الذات فذاته
تعالی وصفاته سبحانه فی حد انفسها فوق مرتبة الوجوب والامکان بل فوق مرتبة الوجود ایضا وباعتبار
الوجود التصوری الظلی الوجوب یناسب الذات تعالی والامکان یناسب الصفات تعالت وتقدست فالصفات
من حیث الوجود الخارجی لا واجبة ولا ممکنة بل هی فوق الوجوب والامکان وباعتبار الوجود الذهنی
ممکنة ولا یلزم من هذا الامکان الحدوث لما انه لیس لذواتها امکان بل لوجوداتها الظلیة ومناسب
هذه المعرفة ما قاله ارباب المعقول من ان الکلیة والجزئیة تعرضان للماهیة باعتبار خصوصیة الوجود
الذهنی فلا یوصف بهما الماهیة حال الوجود الخارجی فزید الموجود فی الخارج مثلا قبل التعقل الجزئی
کما انه لیس بکلی بل عرض له الجزئیة بعد الوجود الذهنی الظلی بل نقول جمیع النسب والاضافات والاحکام والاعتبارات
التی تحمل علیه تعالی کالالوهیة والازلیة غیر الصفات الثمانیة الموجودة انما تصدق علیه سبحانه
باعتبار التصور والتعقل والا فالذات من حیث هو غیر متصف بصفة ولا مسمی باسم ولا محکوم بحکم
فصاحب الشرع تعالی انما اطلق علی ذاته اسما واحکاما باعتبار التناسب والتشابه لتکون قریبة الی افهام
المخلوقات ویکون التکلم معهم علی قدر عقولهم کما یقال لزید الموجود فی الخارج بدون ملاحظة وجوده الذهنی
انه جزئی علی سبیل التشبیه والتنظیر ویکون حکمهم بالجزئیة لزید انسب واشبه من حکمهم بانه کلی فکذلک الحکم بالوجوب
والوجود علی الذات الغنی العلی اولی وانسب من الحکم بالامکان والامتناع والا فلا یصل الی جناب قدسه تعالی وجوب ولا وجود کما لا یلیق
بجناب نزهته تعالی امکان وامتناع فافهم هذه المعرفة الشریفة المقدسة فانها اساس الدین وحل علم الصفات والذات
تعالت وتقدست ... وما تکلم بها احد من العظماء ولا الواحد من الکبراء استاثر الله سبحانه بها هذا العبد بهذه المعرفة والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب چهارم بسیادت مآب میر محمد نعمان صدور یافته در بیان آنکه علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین که بعضی صوفیه
قرار داده اند از سه شطر علم الیقین و یک شطر علم الیقین بیش نیست تا بعین الیقین چه رسد و بیان آنکه صاحب این علوم
مجدد این الف است ٭ الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی ٭ چون دریافت که از احوال خیر مآل خود اطلاع بخشیده اند
المسئول من الله سبحانه سلامتکم و استقامتکم ٭ بدانند که علم الیقین عبارت از شهود آیاتست که افادهٔ یقین
علمی بمدلول آن می نماید و فی الحقیقه استدلال است از اثر بموثر پس آنچه از تجلیات و ظهورات در مرایای آفاق و انفس دیده شود
همه از قبیل استدلال اثر بموثر است اگرچه آن تجلیات از تجلیات ذاتیه باشند و آن ظهورات را بی کیف خوانند چه
ظهور شئ در مرآت حصول اثریست از آثار آن شئ نه حصول عین آن شئ پس سیر آفاقی و انفسی تمام قدم
از دائرهٔ علم الیقین بیرون ننهد و غیر از استدلال از اثر بموثر نسبت بآن نباشد قال الله تبارک و تعالی سنریهم آیاتنا
فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و دیگران سیر آفاقی را از علم الیقین دانسته اند و عین الیقین و حق الیقین
در سیر انفسی اثبات نموده اند و بیرون انفس سیر نگفته ٭ آن اکابر اند در حسن ظنیم یا رب ٭ میدانند که حضرت حق
سبحانه به بنده از بنده نزدیکتر است پس از بنده تا حق جل و علا در جانب اقربیت سیر دیگر متخیل است که و لکن
بعقل آن مشغول است این سیر ثالث نیز فی الحقیقه مثبت علم الیقین است هر چند از دائرهٔ ظلیت بیرون رفت
اما از شائبهٔ ظلیت پاک نیست زیرا که اسما و صفات الهی جل سلطانها فی الحقیقه ظلال حضرت ذات
تعالی و تقدس اند هر جا شائبهٔ ظلیت است داخل آیات است پس ایشان از سیر علم الیقین یک سیر اول
انفس را علم الیقین ساخته اند و سیر دوم را که محصل عین الیقین حق الیقین گردانیده اند و سیر ثالث
لب نگشاده ٭ دائرهٔ علم الیقین تمام شود عین الیقین و حق الیقین هنوز در پیش است ٭ قیاس کن
ز گلستان من بهار مرا ٭ از عین الیقین و حق الیقین چه گوید و اگر گوید که فهم کند و که دریابد این معارف از
حیطهٔ ولایت ابا می نماید در رنگ علمای ظواهر در ادراک آن عاجز اند و در درک آن قاصر این علوم
مقتبس از مشکوة انوار نبوت اند علی اربابها الصلوة و السلام و التحیة که بعد از تجدید الف ثانی به تبعیت و
وراثت تازه گشته اند و بطراوت ظهور یافته صاحب این علوم و معارف مجدد این الف است کما لا یخفی علی
الناظرین فی علومه و معارفه التی تتعلق بالذات و الصفات و الافعال و تنتسب الی الاحوال و المواجید و التجلیات و
الظهورات فیعرفون ان تلک المعارف العلوم وراء علوم العلماء و وراء معارف الاولیاء

بل علومهم کقطرة بالنسبة الی تلک العلوم و قطرة تلک المعارف لبحار الی الفقرة والله سبحانه الهادی و بعد از مائة مجدد می گذشته است اما مجدد مائة دیگر است و مجدد الف دیگر چنانچه در میان مائة و الف فرق است در مجددین اینها نیز همان قدر فرق است بلکه زیاده از آن و مجدد آنست که هرچه در آن مدت از فیوض بامتان برسد بتوسط او برسد اگرچه اقطاب و اوتاد آن وقت بوند و بدلا و نجبا باشند خاص کند بنده مصلحت عام و السلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات العلی و علی جمیع اخوانه من الانبیاء والمرسلین و الملائکة المقربین و عباد الله الصالحین اجمعین

مکتوب بمیر شمس الدین علی خلخالی صدور یافته در بیان آنکه صفات واجب تعالی دو اعتبار دارند اول اعتبار حصول آنهاست فی انفسها و اعتبار دویم قیام آنهاست بذات و بهر دو اعتبار متمیز و خارج اند الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مخدوما صفات واجبی جل سلطانه که موجود اند و قیام بذات دارند تعالی و تقدس دو اعتبار دارند اعتبار اول آنکه فی حد ذاتها ثابت اند و اعتبار دویم آنکه قیام بذات واجب اند تعالی و تقدس باعتبار اول مناسبة بعالم دارند و مبادی تعینات اند و باعتبار دویم از عالم مستغنی اند و هیچ توجهی بعالم و عالمیان ندارند و آنها در نظر کشفی باعتبار اول از ذات تعالی و تقدس منفک می نمایند و اثبات ذات تعالی و تقدس ورای آنها نموده می آید و باعتبار ثانی نه چنین است انفکاک متصور نه و ایضا باعتبار اول حجاب ذات اند تعالی و تقدس و باعتبار ثانی احتجاب مرتفع است در رنگ آنکه بیاضی که قائم بجامه باشد حجاب جامه نیست غایة ما فی الباب بیاض را بهر دو اعتبار حصول نفسی و حصول قیامی حجاب ذات جامه نیست هرچند مخصوص همان بیاض است اما حجابیت نیست بخلاف صفات واجبی تعالت و تقدست که باعتبار اول حاجب اند و باعتبار ثانی غیر حاجب فرق میان این دو اعتبار را اندک خیال نکنی این فقیر با وجود جذبات قوی و سرعت سیر بین این دو اعتبار را نزدیک به پانزده سال قطع کرده است علمای متقدمین بفرق این دو اعتبار متنبه نگشته اند و گفته اند که حصول عرض فی نفسه همان حصول قیامی اوست و جمعی از علمای متاخرین بعضی بفرق این دو اعتبار راه یافته اند و تحقیق نموده اند که حصول نفسی عرض دیگر است و حصول قیامی دیگر لان العرض یقال فی حقه انه وجد فقام فالوجود غیر القیام این تحقیق متاخران که در عرض نموده اند گویا زینه بود از برای عروج مستمندی و وسیله بود از برای معرفت حاجتمندی بسیاری از تحقیقات کلام و فلسفه در سیر و سلوک مدد نموده است و واسطه معارف آنجا جل شانه گشته والسلام

عنی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله واصحابه من الصلوات اتمها ومن التسلیمات اکملها

مکتوب هشتم بمخدوم زادگی جامع علوم
در بیان بعضی اسرار غامضه که از آنجا وجه الهام است

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اکرام کرده معلوم شده است که مقصود از آفرینش من آنست که ولایت محمدی بولایت ابراهیمی علیهما الصلوات والتحیات منصبغ گردد و حسن ملاحت این ولایت با جمال صباحت آن ولایت ممتزج شود ورد فی الحدیث اخی یوسف اصبح وانا املح وباین انصباغ وامتزاج مقام محبوبیت محمدیه بدرجه علیا رسد مانا که تقدم اوراد باتباع ملت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوات والسلام حصول این دولت عظمی بوده است اطلاب صلوات و برکات مماثل صلوات و برکات حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوات والسلام برای این غرض بوده ملاحت وصباحت هر دو مبنی از حسن ذات اند لیکن بمزج صفات لیکن حسن ذات وافعال را نیز استفاد از حسن صباحت مات که کثیر البرکت است ملاحت بحضرت جمال مناسب است گویا ملاحت مرکزی است مر حسن را و صباحت دائره آن مرکز و در حضرت ذات تعالی وتقدس چنانچه انبساطت و وسعت کرده فهم
در آید ه آن اجمال و تفصیل که مدرکنا گردد لا تدرکه الابصار وهو اللطیف الخبیر
انبساطت و وسعت که در حضرت ذات تعالی اثبات می نمایم از یکدیگر جدا اند اگرچه یکدیگر از ضبانجه بعضی گمان برده اند تمیزی که در میان آنها نحو تجلیات است ناشی از حیله ادراکات و بیرون
از دائره اجمال است ملاحت و صباحت نیز در آن حضرت متمیز نشده اند واحکام یکدیگر از همدیگر جدا نبوده اند و کمالات شان شوند از همه گرد آیند و آنچه مقصود از آفرینش من و مسید الیتم معلوم شد که حصول نبوت
و مسئول بدعا الرابعات قرین است الحمد لله الذی جعلنی وصلة بین البحرین و مصلحا بین الفئتین الجلیل
الکمال المتجلی بالجلال والصلوة والسلام علی خیر الانام وعلی اخوانه الکرام من
الانبیاء والملائکة العظام چون سابقا نیز بحث خلت گذشته است اما در مقام
خلت مقام خلت ابراهیمی نیز دستی پیدا کرده است و ربط مرکز نیز انتها پیدا است که مقام محبت
نیز نسبت مناسبت در مقام خلت نسبت محبوبیت محبوب ام نیز تم الرسالین است
علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات محبت بحضرت محمدی نسبت مر نبینا علیه الصلوات والسلام حضرت خلیل

خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نسبت یاری و ندیمی دارد محبت و محبوبی دیگر است یار و ندیم دیگر بهر کدام نسبت علیحده
است و این فقیر چون مربای ولایت محمدیه و ولایت موسویه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة موطن و مسکن
در مقام ملاحت دارد بواسطه غلبه محبت و ولایت محمد علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة نسبت محبوبیت غالب
است و نسبت محبت مغلوب ای فرزند با وجود این معامله که بخلقت من مربوط بوده است کارخانه عظیم دیگر
بمن حواله نموده اند مرا بپیری و مریدی نیاورده اند و مقصود از خلقت من تکمیل و ارشاد خلق نیست معامله دیگر
است و کارخانه دیگر در ضمن اگر مناسبت دارد فیض خواهد گرفت و الا لا معامله تکمیل و ارشاد نسبت بآن کارخانه
امر است سهم چون مطروح فی الطریق دعوات انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات نسبت به معاملات باطنیه ایشان همین حکم دارد
هر چند منصب نبوة ختم یافته است از کمالات نبوت و خصایص آن بطریق تبعیت و وراثت کمل تابعان انبیا را
نصیب است علیهم الصلوات والتحیات **مکتوب هشتم** به فقیر حقیر عبدالحی که جامع این مکتوبات شریفه است صدور یافته
در بیان رضا و مرتبه فوق آنها و خصوصیت کلیم و ابراهیم علیهما به پیغمبر ما نبینا

الحمد لله الذی انعم علینا و هدانا الی الاسلام و جعلنا من امة حبیبه محمد المصطفی

که در محبت ذاتیه که حضرت ذات تعالی و تقدس خود را دوست دارد

اعتبار است محبوبیت ذاتیه بخاتم الرسل علیه و علی آله و علیهم الصلوات والتسلیمات

مسلم است نهایة ما فی الباب در محبوبیت دو کمال است کمال فعلی و انفعالی فعلی اصل است و انفعال تابع آن لیکن
انفعال است نهایی اصل فعل را هر چند در وجود مناسبت است در تصور مقدم ظهور کمالات محبت نصیب حضرت
کلیم الله است علی نبینا و علیه الصلوات والتسلیمات و اعتبار دوم که نفس محبت است ابوالبشر حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام اولا مشهود گشته است و ثانیا حضرت ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بآنجا مشهود شده و ثالثا حضرت
... در بیان آن اشاره بنظر در آمده که مراتب الهیه سبحانه حضرت ذات تعالی و تقدس چنانچه خود را دوست دارد و سیار در کمالات اسمائی و صفاتی
فعال خود را نیز دوست میدارد و ظهور این محبت بجهت تعالی و تقدس اسما و صفات خود را در حضرت خلیل الرحمن است علی نبینا و علیه الصلوة
ظهور محبوبیت اسمائی و صفاتی و فعالی در انبیاء دیگر متحقق است علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام والتحیات در رنگ
ظهور محبت ایشان چون اسما و صفات و افعال ظلال است ظهور محبوبیت آن ظلال بتوسط حصول آنها نصیب اولیا مراد است
و در رنگ محبیت آن ظلال که نصیب اولیاء مریدین و محبین است و فوق مقام محبت ذاتیه مقام حب است که جامع اعتبارات

محبت وجه نسبت است اجمالاً و تفصیلاً و در مقام رضا بعد فوق نسبت که مناسب حضرت ذات است تعالی
و تقدس نیست مقام رضا قدمی نیست مگر خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات از آن مقام خبر داده که فرمود علیه و
علی آله الصلاة والسلام لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل و در حدیث قدسی که بر این خصوصیت
اشارت کرده وارد شده یا محمد انا و انت وما سواک خلقت لاجلک فقال محمد علیه و علی آله الصلاة والسلام
اللهم انت وما انا وما سواک ترکت لاجلک ...... محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم امروز چه دریابد
دیگر کمالات ایشان را درین نشأه چه شناسند که حق با باطل درین دار ابتلا ممتزج است و حق با باطل مخلوط فردا روز
قیامت بزرگی ایشان معلوم خواهد گشت که امام پیغمبران باشند و صاحب شفاعت ایشان آدم و من دونه تحت
لواء ایشان بوند علیه و علی جمیع الانبیاء والمرسلین من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها جای حیرت است که
ازدمن خاصی که مقام رضا استمداد می از خادمان این خوان ایشان بوراثت و تبعیت جا دهند و بطفیل محرم
آن بارگاه سازند از کریمان کارها دشوار نیست همنشین ساختن مرتبه تبعیت با ارباب نبوت علیهم الصلوات
والتحیات چه ملاحظه است با یکسان مخدوم مساوات تابع را با متبوع چه نسبت اصل مقصود است و تابع بطفیلی نهایة
معامله به فضل خبر می باشد که این مخدومیت چه سرها که کمال را باعتبار صنعت خود در عالم ظهور
داده است [illegible] اشارات و رموز و بشارات و کنوز که لا نصیب منها للاکثر الا ان یومنوا
بها فینتفع بایمانهم ثمرات منفع و بالله سبحانه الموفق والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
علیه و علی جمیع اخوانه من الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها

المکتوب شانزدهم بخانخانان در بیان فرق میان قرب و بعد [illegible]
علی عباده الذین [illegible] قال الله تبارک و تعالی و اذا سألک عبادی
عنی فانی قریب و قال الله تعالی ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک
ولا اکثر الا هو معهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

ایمان بغیب حاصل کرده اند و خص خواص غیب الغیب را در پس پرده های ظلال جمال و جلال و ورای سرادقات تجلیات
و ظهورات مطالعه نموده ایمان بغیب حاصل نموده اند و متوسطان ظلال را اصل انگاشته و تجلیات عین متجلی دانسته بایمان
شهودی خرسند اند و حق ایشان ایمان بغیب نصیب اعدای اوست کل حزب بما لدیهم فرحون باعث تصدیع آنکه مولانا عبد الغفور
و مولانا حاجی محمد از یاران مخصوص اند هر چه قسم احسان در باب هر دو بوقوع آید موجب امتنان فقیرست ما بکریمان کارها دشوار
نیست والسلام مکتوب نهم بملا عارف ختنی صدور یافته در بیان فضائل کلمه طیبه لا اله الا الله و تحقیق مقام تنزیه و بیان آنکه
ایمان بغیب وقتی متحقق شود که معامله باقربیت رسد چه آن معامله از ضبط وهم و خیال برتر است الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
مولانا محمد عارف ختنی نخست نفی آلهه باطله نمود و اثبات معبود بحق جل سلطانه نماید هرچه بلغ و چونی و چندی متسم است آنرا در تحت لا داخل
ساخته ایمان بجناب بیچون جل شانه حاصل کنند تمامترین عبارات در نفی و اثبات کلمه طیبه لا اله الا الله است قال علیه و علی آله الصلوة
والسلام افضل الذکر لا اله الا الله وقال علیه و علی آله الصلوة والسلام حاکیا عن الله سبحانه لو ان السموات السبع و عامرهن
غیری والارضین السبع فی کفة و لا اله الا الله فی کفة لمالت بهن لا اله الا الله چرا افضل نباشد که یک کلمه آن
نفی جمیع ما سوی نماید چه سموات و چه ارضین و چه عرش و چه کرسی و چه لوح و چه قلم و چه عالم و چه آدم کلمه دیگر اش اثبات معبود بحق سبحانه جل شانه
که خالق سموات و ارضین است با سوای حق جل و علا هرچه است از آفاق و انفس بلغ و چونی و چندی متسم است پس ناچار هرچه در مرایای
آفاق و انفس متجلی شود بطریق بیچونی و چندی و چون خواهد بود که شایان نفی است پس معلوم و موهوم و مشهود و محسوس هر چند متصف
است بعیبت جل سلطانه منزه است زیرا که معلوم و محسوس ما منحوت ماست و مجعول ماست نیز هیچ کدر علم ما آن متعلق شود مثل شبیه است و کمال کیل
باندازه فهم ما و عین نقص پس هرچه بر ما متجلی و مکشوف و مشهود گردد غیر حق است سبحانه و تعالی و هو وراء الوراء است حضرت خلیل
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام فرماید اتعبدون ما تنحتون والله خلقکم و ما تعملون منحوت ما خواه بتراشیده باشیم و خواه بعقل
و وهم همه مخلوق حق است سبحانه و نه شایان عبادت نه شایان عبادت بیچون و بیچگونه هست که دست فهم ما از دامن ادراک او تعالی
کوتاه است و دیده کشف و شهود ما از شهود عظمت و جلال او سبحانه خیره و تباه پس ایمان باین چنین خدای بیچون و بیچگون جل شانه
میسر نشود مگر بطریق غیب چه ایمان شهودی ایمان با نیست تعالی بلکه ایمان است بمنحوت خود که از مخلوقات اوست تعالی و تشبیه
است ایمان غیر را با ایمان او تعالی بلکه ایمان بغیر است و بل عاذنا الله سبحانه عن ذلک ایمان بغیب وقتی میسر شود که وهم را به سر السر
بجا جولانگاه نماند و هیچ چیز از انجا در متخیله منتقش نگردد و این معنی در اقربیت او تعالی متحقق است که از حیطه وهم و خیال برتر است چه نزدیک
و برتر بود لازم و هم انجا بیشتر باشد و سلطنت خیال انجا داخل شود این دولت مخصوص با انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات

و ایمان بغیب نصیب این بزرگواران علیهم الصلوات والتسلیمات و به تبعیت و وراثت ایشان بر اکابر این دولت مشرف ساز[ند]
ایمان بغیب که نصیب مومنان است عاملی است از حیطه وهم و خیال بیرون چه او را نزد عوام جانب غیب است که چون نگاه کنیم همه ...
و او را نزد این بزرگواران علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات در جانب قرب و ... آنجا مجال نیست تا زمانیکه دنیا بر پا است
و حیات دنیا زنده است از ایمان غیب چاره ندارد وسیله ایمان شهود اینجا معلوم است چون نشأه آخرت پرتو می اندازد و موعود ...
خیال ... ایمان ... معقول بود و از جهت جهل و بحث مبرا باشد ... که چون محمد رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم در دنیا
بدولت رویت مشرف گشت ایمان ... بود ... علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اینجا اثبات کنیم محمود بود و از جهت جهل و بحث ...
باشد چه دیگران از او دور است و اینجا میسر است علیه وعلی آله الصلوة والسلام ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله
ذو الفضل العظیم باید دانست که کلمه نفی را حضرت خلیل علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام تمام کرده ... [illegible]
... دلشان ... الامام ... آمد علیهم الصلوة والسلام پیش قدم ایشان گشت علیه وعلیهم الصلوات والتحیات چه نهایت کمال
... با تمام این نفی است ... کلمه طیبه اثبات ... نشأه آخرت ... خاتم الرسل
علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات ... مشرف گشت ... کلمه طیبه اثبات ... یافت
... کلمه اثبات ... بعثت ایشان تمام گشت علیه وعلی آله الصلوة والسلام ... تجلی ذات ...
ایشان ... اثبات ... دیگر ... السلام ... المصطفی علیه وعلی آله من الصلوات
والتسلیمات اکملها **مکتوب** ... حقائق آگاهی ... حضرت ایشان میان ... در بیان آنکه ...
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

امر و عالم کبیر و جامع است هر دو طرف خلق و امر را قلب نیز برزخ است میان عالم خلق و عالم صغیر و جامع است
هر دو طرف خلق و امر را عالم پس قلب را نیز بر سبیل تشبیه عرش میتوان گفت لیکن قابلیت ظهور انوار قدم که از
شائبه ظلیت منزه و مبرا است مخصوص بعرش مجید است هیچکس نه از عالم خلق و نه از عالم امر و نه از عالم کبیر و نه از عالم
صغیر این قابلیت دارد و غیر از عرش مجید قلب عارف کامل بواسطه علاقه جامعیت و برزخیت از آن انوار اقتباس
مینماید و غرق آن بحر بیکران میگردد بعد عرش و قلب عارف تمام المعرفة هر جا ظهور است بلاغ ظلیت متسم است لوحی از اصل بیافته
بایزید اگر از سکر اینچنین گوید بپرسد اما از جنید که مدعی صحو است این سخن زیبا نیست چه کنند که از حقیقت معامله آگاهی
نیافته اند و از گرداب دریای ظلیت بساحل نشتافته اند این سخن هر چند امروز در نظر اکثر خلق مستبعد مینماید اما امروز را
فردائی در پیش است استعجال ننماید اتی امر الله فلا تستعجلوه سبحانه و تعالی عما یشرکون والسلام علی من اتبع الهدی و
التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات العلی و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی الملائکة المقربین
و علی سائر الصالحین و علی المؤمنین و المؤمنات اجمعین مکتوب یازدهم بمخدوم زادگی حقائق و معارف آگاهی
مظهر فیض الٰهی مجد الدین خواجه محمد معصوم صدور یافته در بیان بعضی از خصائص ظهور فوق عرشی و معنی تاویل کریمه الله نور
السموات و الارض الآیة و بعضی از خواص کمالات انسان و فضائل حجر و ارضی یا بینا فذالک نحمده و نصلی علی نبیه و نسلم علیه
و علی آله الکرام عالم کبیر با وجود وسعت و تفصیل چونکه هیئت وحدانی ندارد قابلیت ظهور بسیط حقیقی که مجرد از نسب و
اعتبارات است و معرا از تفاصیل شیون و صفات است ندارد اشرف اجزاء عالم کبیر عرش رحمن است که محل ظهور انوار حضرت ذات مستجمع صفات
است جل سلطانه و ماوراء عرش مجید هر چه از عالم کبیر است ظهورات دارد از شائبه ظلیت خالی نیست لهذا رب العالمین
سبحانه استوا را در میان اجزاء عالم کبیر مخصوص بعرش مجید گردانید که افضل اجزاء آن عالم است زیرا که ظهور ظلی از ظلال فی الحقیقة ظهور او
نیست تعالی تا بعبارت استوا نموده آید و ایضا ظهوریکه آنجا است دائمی است بی تخلل است تا هر چند نور آسمانها و زمین است تعالی اما آن
نور مقرون بحجب ظلال است بلکه توسط ظلیت در آنجا ظهور نفرموده و این همه ظهورات مقتبس از انوار ظهور عرشی است که بحجاب ظلالی
ظلال محتجب گشته ظهور فرموده است در رنگ آنکه از دریای محیط بتوسط ظروف آب بهر جا برند و منتفع گردند و در رنگ آنکه از مشعل
کلان چراغهای خورد را کیرانند و اطراف و اکناف را بآن چراغها روشن سازند تا که در کریمه الله نور السموات و الارض مثل نوره
کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة
یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار ایمائی است باین معارف زیرا که در کریمه تمثیل بر می آن احتیاج افتاده تا ظهور آن نور را در اینها

با اهل شنیده بشناسند و نور ظل او موقد و مقتبس از آن اهل و اند یهدی الله لنوره من یشاء الایة الکریمة محمول
علی مراد الله تعالی و نحن نأولها بتاویل کشف علینا فنقول بعون الله تعالی سبحانه وحسن توفیقه
الله نور السموات والارض نور آنست که اشیا را روشن کرده اند آسمانها و زمین با و تعالی روشن گشته است چه او تعالی
اینها را از ظلمات عدم برآورده است و به ظلال وجود و توابع وجود متصف گردانیده و منور ساخته است آسمانها و زمین
بآن نور اینها روشن گشته اند در رنگ مشکوة تصور باید نمود و آن نور را بمثابه مصباح باید دانست که دران مشکوة موضوع
است دخول کاف تمثیل بر مشکوة بنابر اشتمال آن مشکوة است بران مصباح و از زجاجه پرده صفا مراد است [illegible]
موسومه آن نور متلبس بلباس و صفات است نه معرا از شئون و اعتبارات و زجاجه صفات غیر سلطانه بحسن و جود بهجت جمال قدم
همچون کوکبی است درخشان و آن مصباح که دران مشکات موضوع است از شجرهٔ مبارکه زیتونه ایقاد یافته است
که کنایت از ظهور جامع عرشی است که استوی رمز است از آن ظهور چه ظهورات دیگر که باسماء و زمین تعلق دارند
در رنگ اجزا اند مر آن ظهور جامع را و چون آن ظهور جامع لامکانی است و بی جهت است لا شرقیة ولا غربیة
آمده گفت یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار صفت دیگر است مر آن شجرهٔ مبارکه را و بیان صفا و تلألؤ
آن شجره است که مثل بنهایت نوری یعنی آن پرده زجاجه از جهت صفا و درخشندگی ازدیاد آن نور نموده است
و حسن جمال آن افزوده چه کمالات صفات با کمال ذات تعالی و تقدس منضم گشته است و حسن صفات با حسن ذات
مقترن شده با وجود تصفیه نور و کمال ظهور یهدی الله لنوره من یشاء بلی من لم یجعل الله له نورا فما له
من نور این ظهور جامع که بعد از انتساب یافته است منتهای مشاهدات و معاینات و مکاشفات است و نهایت تجلیات
و ظهورات است تجلی ذات باشد یا تجلی صفات بعد از ان [illegible] قرار می یابد چنانچه شمهٔ از ان در بیان
خواهد آمد انشاء الله تعالی و این ظهور جامع هر چند مقرون بصفات است اما صفات در رنگ ظل حجاب ذات نیست
[illegible] صفات مر ذات را تعالی و تقدس مخصوص بظهورات ظلیه است زیرا که ظهورات ظلیه در مرتبه علم است
ظهور اصل در مقام عین و در عالم صفات حجاب نشسته اند و [illegible] مبنی که زید را در مرتبه علم چون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حجاب ذات او نخواهند بود و محسوس شخصی مستجمع صفات خواهد گشت و همچنین بمفارقت صفات از حضرت ذات
تعالی و تقدس در مراتب ظلال است در تصویرات مثال و چون وصول باصل میسر گشت صفات را منفک از
ذات تعالی نخواهد یافت و شهود ذات منفک از شهود صفات نخواهد بود و تجلی صفات که از تجلی ذات جدا ساخته اند
و تجلی افعال جداجدا دانسته اند و همه در مقامات ظلال است بعد از وصول باصل یک تجلی است که متضمن همه
تجلیات ثلثه است مثلا زید را که می بیند شهود ذات او از شهود صفات او منفک نیست در همان وقت که زید را
می بیند می یابد که او عالم و فاضل است علم و فضل چنانچه حجاب رویت او نیستند منفک از و نیز نیند آری اگر زید را
تعقل کنند و بصور ظلیه او را ادراک نمایند صفات از ذات او منفک خواهند بود و حجاب ذات خواهند گشت چنانچه
گذشت نمی بینی که مرئی در آخرت ذات مستجمع صفات است تعالی و تقدس نه ذات معرا از اسما و صفات که آن مجرد
اعتبار است زیرا که ذات را از صفات هرگز تجرد نیست و صفات از ذات هرگز منفک نیستند تجرد باین اعتبار گویند
که عارف کامل را چون گرفتاری ذات تعالی و تقدس استیلا می یابد ملاحظه اسما و صفات از نظر او ساقط میگردد
و غیر از ذات احدیت تعالی هیچ مشهود او نمیماند پس تجرد ذات تعالی و تقدس از صفات باعتبار نظر عارف گشت
نه باعتبار خارج و نفس الامر کما سیجیئ تحقیقه ان شاء الله تعالی و ایضا این ظهور جامع مهمات تصویرات مثال است
کمالی که بعد از آن بود در مرآت مثال تصویر نمیتواند یافت چه در مثال امری را تصویر مینمایند که مشابهت و مناسبتی
بخارج داشته باشد اگرچه آن مشابهت در اسم بود امری که بهیچ چیز بهیچ وجه در خارج مشابهت ندارد تصویر آن
در مثال محال است و کمالاتی فوق ازین قبیل اند که بهیچ چیز بهیچ وجه مشابهت آنها نیست تا در مثال تصویر آن
نموده آید از اینجاست که در ان موطن جهل بهتر وقت و منکبرست و عدم ادراک نشانه ادراک است درینجا هرچند از
مقام عجز از جهل یا علم یافت امری دیگر بحصول نه پیوسته اما امید است که در آخرت توفیق بخشند و ولی فهمند که در شان
نو معاملتی نگردد و از حقیقت معامله آگاه بود ۔ تو مرد دل و دلبری بین * رو بخویش حیران قیصری مبین
آگاه باش که هو فوق العرش در وهم نیندازد که حضرت حق سبحانه و تعالی فوق العرش مستقر بود و مکان
و جهت او را ثابت باشد تعالی عن ذلک علوا یلیق بجناب قدسه تعالی ظهور صورت زید در مرآت
مستلزم استقرار زید نیست در مرآت هرچند بیخردان توهم کنند و لله المثل الاعلی مومنان در آخرت حضرت
حق سبحانه و تعالی را در بهشت خواهند دید با آنکه بهشت و غیر بهشت نسبت بحق سبحانه برابر اند و همه مخلوق وی اند

تعالی و تجلی که ظهور واقع شده بود شائبهٔ حالیت محلیت نداشت غایة ما فی الباب بعضی مجالی قابلیت ظهور
دارند و بعضی دیگر این قابلیت نیست مرآت قابلیت ظهور صور دارد و فعل تنور را این قابلیت نیست
با آنکه هر دو از آن اندیس تفاوت در ظهر است نه در ظاهر و نسبت ظاهر بهمه مظاهر برابر است قابل و ناقابل و تخیل
الفاظی که موهم کلیه و جزئیه باشند یا حالیت و محلیت از آن مفهوم میگردد از ظاهر مصروف اند شایان
جناب قدس تعالی نیستند از تنگی عبارت ارتکاب این الفاظ نموده می آید ع این قاعده یاد دار کانجا که خدا است
نی جزو نه کل نه ظرف نه مظروف است + و چون قلب انسان عرش عالم صغیر است و مشابه عرش عالم کبیر تجلی که آن
ذاتست بی شائبهٔ ظلیت لمعهٔ از همان تجلی بی آن شائبه نصیب آن قلب است هر چند با آسمانها و زمین از همان
تجلی نصیب و حصه است اما در پرده ظلی از ظلال است مگر قلب که در رنگ عرش از شائبهٔ ظلیت مبرا است اگرچه ظهور باعتبار
صغیر و کبیر متفاوت است ع بقدر آینه حسن تو مینماید رو + پس تجلی بی شائبهٔ ظلیت بعد از عرش مجید نصیب
قلب کمل انسان است و دیگر از ظلیت دامنگیر است باید دانست که ظهور عرشی هر از شائبهٔ ظلیت مبرا است اما آنجا
صفات با ذات تعالی و تقدس ممتزج است و شیونات و اعتبارات در ذات تعالی ثابت اگرچه صفات و شیونات در آن
مرتبه حجاب ذات نباشند لیکن دیده دوربین مشارکاند و محبت و گرفتاری ما هم گرفتار این محبت احدیت مجرده تعالت
و تقدست بشرکت امری راضی نیستند و بحکم کریمه الا لله الدین الخالص دین خالص را خواهانند عدم شرکت صفات
علی تفاوت الدرجات نصیب بیئه و مدانی انسانی است نصیب بیئه و حدانی قلب انسانست و نصیب جزو ارضی انسانست
و فوق همه اینها هیئة وحدانی است و حدانیت انسان را که برنگ جزو ارضی او برآمده است و حکم آن گرفته بالجمله عمده این معامله
جزو ارضی است او بر دیگر در رنگ تحسینات زائده است و انسان و چیزیست که عرش ندارد و عالم کبیر از آن بی نصیبست
و انسان جزو ارضی است که در عرش نیست هیئة وحدانی است که در عالم کبیر نیست و شمول نگیر هیئة وحدانی
تعلق دارد و فوق علی فوق است که مخصوص بعالم صغیر است بلکه انسان اعجوبه ایست که لیاقت خلافت پیدا کرده
و بار امانت بر داشته است انصافاً نسخهٔ جامعهٔ انسانی است بلکه بحسب حال او بجائی رسید که قابلیت مرآتیت حضرت
احدیت مجرده میدارد لیکنه بی قران صفات و شیونات مظهر ذات احد میگردد تعالی شانه حال آنکه
حضرت ذات تعالی و تقدس بهر وقت مع صفات و شیونات است هیچ وقت ذات تعالی از انفکاک
صفات و شیونات نیست با فرق اینکه انسان کامل بعنوان گرفتاری ما سوی ذات احدیت تعالی و تقدس

آزاد گشته گرفتاری بذات احد جل سلطانه پیدا کند از صفات و شیونات هیچ ملحوظ و منظور و مقصود و مطلوب او نباشد
بحکم المرء مع من احب او را یک قسم اتصالی مجهول الکیفیه بحضرت احدیت مجرده پیدا میگردد آن گرفتاری
که بذات احد جل سلطانه او را حاصل شده بود نسبت قرب بیچون بذات بیچون در رنگ اثبات نماید و یوقت
انسان کامل مرآت ذات احد میگردد بحیثیتی که از صفات و شیونات در ان هیچ شهود و مرئی نشود بلکه احدیت مجرده
تعالت و تقدست در وی ظاهر و متجلی باشد سبحان الله العظیم ذاتی که از صفات هرگز انفکاک نداشته در مرآت
این انسان کامل بحیثیت تجرد ظاهر و متجلی گشت و حسن ذاتی از حسن صفاتی متمیز باشد و این مرآتیت و مظهریت
غیر از انسان کامل احدی را میسر نشده است و حضرت ذات تعالی و تقدس بی اقتران صفات و شیونات در هیچ چیز
غیر از انسان متجلی نگشته عرش مجید در عالم کبیر مظهر حضرت ذات مستجمع صفات است تعالی و تقدس و انسان
کامل در عالم صغیر مظهر ذات احدیت که مجرد از اعتبارات است این مراتب از عجوبگیهای انسان است
والله سبحانه المعطی لا مانع لما اعطاه ولا معطی لما منعه والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه و علی آله و اصحابه الصلوات و التحیات العلی مکتوب دوازدهم بمراتب آگاهی برادر حقیقی حضرت
ایشان سلمه تعالی میان غلام محمد صدور یافت در بیان آنکه ملک هر چند مشاهد اصل است و شهود انسان در مرآت
نفس است اما آن دولت را در انسان کالجزو ساخته اند و بقای آن بخشیده و ما یناسب ذلک والحمد لله
و سلام علی عباده الذین اصطفی ملائکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام مشاهد اصل اند و متوجه اصل گردیدن
با اصل دارند شائبه ظلیت در حق ایشان مفقود است انسان بیچاره کم درین نشاء کم است که از دائره ظلیت قدم بیرون
نهد بلی بتوسط مرایای آفاق و انفس شهود دائمی پیدا کند بعد از وصول باصل پرتوی از شعشعان انوار اصل را در
مرآت قلب او متجلی ساخته بعالمش باز پیگردانند و تربیت ناقصان با و حواله میدارند درین رجوع هم تربیت اوست و هم تربیت
دیگران زیرا که آن پرتو انوار اصل که همچو جزو او ساخته اند در مدت رجوع اجزای دیگر او را نیز منصبغ برنگ خود نماید و
متلون بلون خود میگرداند چنانچه دیگر اجزا را از نقص بکمال می آرد و از غیب بشهود دلالت میکند و چون مدت
دعوت و رجوع تمام شود و کتاب بلغ اجله رسد شوق اصل پیدا شود و ندای رفیق اعلی از نهاد او سر بر زند و از
تعلقات شتی وارسته رخت از غیبت بشهادة کشد و معامله را از گوش باغوش آرد الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب
اینجا صادق می آید باید دانست که ملائکه هر چند مشاهد اصل است و شهود انسان در مرآت نفس است اما آن دولت را

و انسان را کالمجرد ساخته اند و بقای باو بخشیده اند و متحقق بآن گردانیده بخلاف ملک که اینها را در وجود
کالمجرد نگردانیده اند در بشرین نظارگی میکند و بقای تحقیقی بآن جا حاصل نمینماید آن انصباغ و تلون که انسان را کامل
حاصل میسر شده است ملک ندارد و اختصاصی که خاکیان را دست داده قد سیان را جا حاصل نیست زیراکه از درون تا
بیرون تفاوت بسیارست اگرچه دولت درونی کالمجرد بود و دولت بیرونی کالکل درون و سوای آن بیرون
بیرون کالاسما اشاره و بشارة لهذا خواص بشر از خواص ملک افضل گشتند و با وجود آنها استحقاق خلافت پیدا
کردند والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم ○ زمین زیاده بر آسمان تاخته است زمین بسا از آسمان تاخته
این دولت انسان را بواسطه جزو ارضی میسر شده است و قلب عرش الله گشته است بدولت عنصر خاک است که جامع
کل است و مرکز دائره امکان بلی زمین پستی بی سری نیست علو و فوقیت پیدا کرده است فروتنی و انکسار
ساخته من تواضع لله سبحانه رفعه الله تعالی و چون انسان بعد از تمامی نزول و عروج و دعوت بعد از
انصباغ بصبغ اصل رجوع باصل نماید متوجه بجناب قدس گردد و اختصاصی و انبساطی که او را آنجا میسر شود
یقین است که دیگری را نشود و قربی و منزلتی که او را حاصل گردد غیر او را نه چه او و اصل فانی گشته است و بقای
باصل پیدا کرده منصبغ برنگ اصل شده دیگری را چه مجال که با او برابری جوید چه انصباغ دیگران اگرچه باعتبار
تجرد و تنزه کمل و اتم بود اما از خارج آمده است حکم عارض دارد و انصباغ انسان چون درونی است حکم ذات
دارد و شان ما نحن فیه این کمال مخصوص بانبیاست صلوات الله تعالی و تسلیماته علیهم اجمعین مراد از خواص بشر انبیاست
و بوراثت و تبعیت هر که را باین دولت عظمی مشرف سازند در اصحاب انبیا علیهم الصلوات و التحیات ببرکت صحبت این
دولت بیشتر میسر بوده از غیر اصحاب کرام هر که را نوازند هرچند قلیل بوند بل اقل ○ اگر بادشه بدر پیر زن
بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر بحرمة سید المرسلین علیه
وعلیهم الصلوات والتحیات والتسلیمات اکملها و اتمها ○ مکتوب بیست و ششم بمیرزا شمس الدین صدور یافته در جواب
[illegible] و بیان آنکه نصیب علما از ظواهر شریعت است [illegible] و نصیب علما راسخین [illegible]
[illegible] ملوک و تبلیغ الدعوات [illegible] کرم [illegible]
[illegible] ایام [illegible] [illegible]
[illegible] علیه و علیهم الصلوات [illegible]

علم و نصیب صوفیه علیه با آنچه علما دارند احوال و مواجید است و علوم و معارف و نصیب علما راسخین که ورثه انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات با آنچه علمای ظواهر دارند و با آنچه صوفیه بآن ممتاز اند اسرار و دقائق است که در متشابهات قرآنی رمزی و اشارتی بآن رفته است و بر سبیل تاویل اندراج یافته فهم الکاملون فی المتابعة المحققون بالوراثة ایشان بر سبیل تبعیت و وراثت شریک دولت خاص انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات و محرم بارگاه لاجرم بشرف کرامت علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل مشرف گشته اند ثبتنا الله تعالی علی متابعتهم بحرمة سید المرسلین و حبیب رب العلمین علیه و علی جمیع الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین و اهل طاعتک اجمعین الصلوات والتحیات علما و عملا و حالا و وجدا لتکون وسیلة الی حصول الوراثة التی هی نهایة درجات السعادة مکتوب چهارم بمولانا احمد برکی صدور یافته در جواب استفسار او که صاحب منصب المشیخة صاحب علم است یا نه و استفسار دیگر که فنا فی الله و بقا بالله تا اکنون بدست نیامده و در عدم اطلاع بر احوال خود بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفی که در باب سید عزای مصائب نوشته اند انا لله وانا الیه راجعون بار اول دوستان فرمایند که هفتاد هزار بار کلمه طیبه لا اله الا الله بروحانیت مرحومی خواجه محمد صادق و بروحانیت مرحومه همشیره او ام کلثوم بخوانند و ثواب هفتاد هزار بار را بروحانیت یکی بخشند و هفتاد هزار دیگر را بروحانیت دیگری از دوستان دعا و فاتحه مسئول است نوشته بودند که در مکتوبات اندراج یافته است که صاحب منصب صاحب علم است بخلاف قطب الاقطاب صاحب علم است و اقطاب بقعات در رنگ اجزای وی است و پاره ای می اند بعضی را علم بهدایت خود بود و بعضی دیگر را نبود و نوشته بودند که فنا فی الله و بقا بالله تا اکنون بدست نیامده چه توان کرد که شما در صحبت کم بوده اید بیقدر مکث نکردید که از حصول بعضی از احوال شما اطلاع داده شود اکنون از هندوستان فنا و بقا شما را مشاهده میکنیم و این در کمال کم گفته اند در احسان ظن تیم و شما انکار نمی نمائید مسافت بعیده در میان است تا ملاقات صوری میسر نشود و اطلاع بر احوال ممنوعه متعسر است مشایخ در فنا و بقا سخنان گفته اند که همه بر مرز و شان است از خود کس هیچ در نیابد حضرت حق سبحانه در همه علم و احوال نمی بخشد شخصی را علم باحوال عطا فرموده پیشوا امتیاز و جمعی را با او مربوط ساخته بمرتبه کمال و تکمیل رساند
؎ خاص کند بنده مصلحت عام را
کاش شیخ حسن را چند روز دیگر نگاه داشته اطلاع بر بعضی احوال و داده میشد شما سفر پیش داشتید و هم آمدن شما مشکل و از یاران شما کسی قابل شما اگر کسی می آمد چند روز اقامت میکرد و فهم سخن پیدا میکرد خوب بوده تا خبر باضروری آورده میشد مقصود آنست که احوال حاصل شوند اطلاع بر احوال امر دیگر است والباقی عند التلاقی

انشاء الله الباقی والسلام و نصیحتی که لابد است آنست که در درس علوم بهیچ وجه خود را معاف ندارند اگر تمام وقت
مستغرق بدرس شود بهتر گردد و فکر نکنند ساعات شب از برای ذکر و فکر فراخ است شیخ حسن نیز سبق بگفته باشد و معطل
نگذارند و چون ملاحده و از علم قلیل النصیب است احیای علوم شرعیه نمایند زیاده چه مبالغه نماید اوراق وقایع خواجه و پسر
رسید اکثر جاها بنظر در آمد مبشر است از حضرت حق سبحانه و تعالی که از شیها تا از قوة بفعل آیند والسلام

مکتوب پانزدهم بسادات عظام و قضاة و اهالی و موالی کرام بلده سامانه صدور یافته در نکوهش خطیبی که در عید قربان ذکر خلفاء راشدین رضی الله تعالی عنهم ترک کرده و نخوانده و بیان سبب آن

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی تصدیع میدهد مخادیم ذوی الاحترام سادات عظام و قضاة و اهالی و موالی کرام بلده سامانه آنکه شنیده شد که خطیب آن مقام در خطبه عید قربانی ذکر خلفاء راشدین رضی الله تعالی عنهم ترک کرده و اسامی متبرکه ایشانرا نخوانده و نیز شنیده که چون جمعی باو تعرض نمودند بسبب غفلت و نسیان نیز اعتذار ناکرده بتمرد پیش آمده و گفته که چه شد اگر اسامی خلفاء راشدین مذکور نشد و نیز شنیده که اکابر و اهالی آن مقام در این باب مساهله ورزیدند و بشدت و غلظت با آن خطیب بی انصاف پیش نیامدند سه وای نه یکبار که صد بار وای ذکر خلفاء راشدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین اگرچه از شرائط خطبه نیست ولیکن از شعائر اهل سنت است ترک نکند آنرا عمدا و تمردا مگر کسیکه دلش مریض و باطنش خبیث است اگر فرض کنیم که تعصب و عناد ترک نکرده باشد و عید من تشبه بقوم فهو منهم را چه جواب خواهد گفت و از مظان تهمت که اتقوا مواضع التهم چگونه خلاص خواهد گشت اگر در تقدیم و تفضیل حضرات شیخین متوقف است طریق اهل سنت را گذاشته است اگر در محبت حضرات ختنین متردد است نیز از اهل حق خارج است و سیت که این بی حقیقت که بکنیت منسوب است باهمه بیان کنیم اینقدر کفایت باید دانست که افضلیت حضرات شیخین باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آنرا جماعه از اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است قال الشیخ الامام ابو الحسن الاشعری ان تفضیل ابی بکر ثم عمر علی بقیة الامة قطعی و قد تواتر عن علی رضی الله تعالی عنه فی خلافته وکرسی مملکته بین الجم الغفیر من شیعته ان ابابکر وعمر افضل الامة قال الذهبی ثم قال و رواه عن علی رضی الله تعالی عنه نیف و ثمانون نفسا و عد منهم جماعة ثم قال فقبح الله الرافضة ما اجهلهم و منها ما رواه البخاری وغیره عن علی رضی الله تعالی عنه انه قال خیر الناس بعد النبی صلی الله علیه وسلم ابوبکر ثم عمر ثم رجل آخر فقال ابنه محمد بن الحنفیة ثم انت فقال انما انا رجل من المسلمین و منها ما اخرجه الذهبی و صححه عن علی لا یفضلنی احد علی ابی بکر و عمر الا جلدته حد المفتری

که محبت جمیع صحابه بجناب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات موجب نجات از بغض و ایذای ایشان و نیز حضرات
شیخین از اکابر صحابه اند و از اقارب آن سرور علیه و علیهم التحیات پس محبت ایشان موجب نجات باشند قال الله تعالی قل
لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی وقال علیه وعلی آله الصلوة والسلام الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم
غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن آذاهم فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله ومن آذی
الله فیوشک ان یاخذه این قسم کلمات بی ادبانه در ابتدای اسلام تا این وقت معلوم نیست که در هندوستان تکلم نموده باشند و لیس
کر ازین معامله تمام شهر متهم گردد بلکه اعتماد از هندوستان مرتفع شود سلطان وقت نصره الله سبحانه علی اعداء الاسلام
از اهل سنت حنفی مذهب است در زمان او چنین گستاخی نمودن نهایت جرأت است بلکه فی الحقیقت منازعه کردن است
با سلطان و خروج است از طاعت اولی الامر و ذلک عجیب است که مخادیم عظام آن مقام در این واقعه خود را معاف داشته
و مساهله فرمایند قال الله تبارک و تعالی فی ذم اهل الکتب لولا ینهاهم الربانیون والاحبار عن قولهم الاثم واکلهم السحت
لبئس ما کانوا یصنعون وقال الله تعالی ایضا کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون در مثل این
واقعات تغافل ورزیدن و مداهنت نمودن مبتدعان را دلیر ساختن است و رخنه در دین انداختن است که باعث مداهنت در بار اهل
حق است با باطل جمع و دعوت مینمایند اندک مدتی باید دید که این زنگ ها گیرند و مهمی برپا شوند زیاده چه تصدیع دهد چون
استماع این خبر وحشت انگیز در شورش آورد و رگ فاروقیم را حرکت داد بجهت آن کلمه چند اقدام نموده و خواهند دید
والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات

مکتوب شانزدهم بشیخ بدیع الدین سهارنپوری صدور یافته در جواب استفسارهای وی در بیان عجائب و
غرائب احوال برزخ صغری و فضیلت مرگ طاعون. الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه رسید
اندراج یافته بود که درین جا دو حادثه قوی رو داده است اول حادثه طاعون دوم حادثه قحط اعاذنا الله سبحانه
و ایاکم عن البلیات نوشته بودند که با وجود این فتن شب و روز بعبادت و مراقبه صرف میگردد و باطن معمور است
لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک جواب سوالی که اندراج یافته بود در بیان اکثر اوقات قرائت چهار قل کرده میشود در کفن
مسنون چادر لیسه ثوب است و دستار زائد است اقتصار بر مسنون نمائیم و جواب ما همین نویسیم که احتمال
تلوث بقاذورات است و بسند صحیح به ثبوت نه پیوسته است عمل علمای ماوراء النهر برآنست و پیراهن جبرئی را
شیخ دارد حالها شهدا ابدا لیکفان الشانست حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه

وصیت کرده بودند کفنونی فی ثوبی هذین برزخ صغری چون از یکوجه از مواطن دنیوی است گنجایش ترقی
دارد واحوال اینموطن نظر باشخاص متفاوت است تفاوت فاحش دارد الانبیاء یصلون فی القبور شنیده باشند حضرت
پیغمبر ما علیه وعلی آله الصلوة والسلام شب معراج چون بر قبر حضرت کلیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام گذشت
دیدند که در قبر نماز میگزارد ودر همان لحظه چون بآسمان رسیدند حضرت کلیم را آنجا یافتند معامله این موطن
عجائب وغرائب دارد ودرین ایام چون بتقریب تعزیه اخوی اعظمی مرحومی نظر بآن موطن بسیار کرده میشود امر عجیب
بظهور می آید که اگر شمه ازان در گفت آید باعث ضیق گردد وهرچند سقف جنت عرش مجید است اما قبر نیز
روضه ایست از ریاض جنت هرچند عقل کوتاه اندیش در تصویر آن عاجز باشد چشم دیگر است که تماشا
این امور عجیبه مینماید مجرد ایمان اگرچه بعد اللتیا والتی منجی است اما رفع کلمه طیبه مربوط بعمل صالحه
است وگریختن از موت یا گناه کبیره است در رنگ فرار یوم زحف وکسیکه در زمین وبا صبر نماید و
بمیرد از شهدا است وازفتنه قبر مامون آنکه صبر نماید ونمیرد از غازیان است ع ان قال لی مت مت سمعا
وطاعة * وقلت لداعی الموت اهلا ومرحبا * چند سطر است که با غم و سر فرو زبون ساخته است ضعف بدن
بهم رسیده بضرورت اقتصار بر آنچه مذکور شد نموده آمد والسلام مکتوب هفدهم بمرزا حسام الدین احمد صدور یافته
در بیان آنکه مصیبتهای این عالم اگرچه بلا بر بلا است اما فی الحقیقة باعث ترقیات اند ومرسوم در فضیلت
مرگ طاعون وما یناسب ذلک * بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات تصدیع ده میگردد که صحیفه شریفه که بمصحوب
شیخ مصطفی در باب تعزیت مصیبتها ارسال داشته بودند بمضمون آن مشرف گشت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ
این مصیبتها اگرچه بلا بر بلا بوده است فی الحقیقة ترقیات مراهم بعنایات الله سبحانه نتائج وثمرات کرده اند
نشاء بر آنها مترتب شده است عشر عشیر آن ثمرات است که از عنایات او تعالی در آخرت متوقع
ومامول است پس موجود فرزندان عین رحمت است هم در حیوة شان منافع وفوائد است
وهم بر ممات شان ثمرات ونتائج مترتب است امام اجل محی السنة در حلیة الابرار نقل کرد که در زمان
عبد الله بن الزبیر سه روز طاعون واقع شد ودر آن طاعون هفتاد وسه پسر از حضرت انس که خادم
حضرت پیغمبر ما بوده علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات آن سرور حق او دعاء برکت کرده بودند فوت شدند
وچهل پسر از حضرت عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله تعالی عنهم فوت شدند دیگر واصحاب کرام خیر الانام

علیه و علی آله الصلوة والسلام این معامله فرمایند با عاصیان که کدام حساب در خبر آمده است که طاعون امتان سابق را عذاب بوده است و این امت را شهادت والحق جماعه که درین وبا می‌میرند عجب حالی و متوجه میروند بوسی می‌آید که کسی درین ایام باین جماعه ارباب بلا ملحق شود و رخت از دنیا بآخرت بکشد این بلا درین امت بظاهر غضب است و بباطن رحمت میان شیخ طاهر نقل میکردند که در لاهور در ایام طاعون شخصی بود که میگویند که هر که درین ایام میمیرد حسرت خواهد کشید بلی هرگاه که نظر باحوال این گذشتگان میداده میشود احوال غریبه و معاملات عجیبه مشاهده میکرد و دیگر شهداء فی سبیل الله باین خصائص متمیز باشند محمد و ما مفارقت فرزندی اعزی قدس سره از اعظم مصائب است معلوم نیست که کسی بمثل این مصیبت مصاب شده باشد اما صبر و شکری که حضرت حق سبحانه و تعالی درین مصیبت این ضعیف قلب را کرامت فرموده از اجل نعم و اعظم انعامات است از حضرت حق سبحانه مسالت مینماید که جزاء این مصیبت معد بآخرت باشد و در دنیا هیچ از ان جزا ظاهر نشود هر چند بر زبان که این مسالة از تنگی سینه است الا او لطفی واسع الرحمة فله الآخرة والاولی المسئول من الاخوان الامداد والاعانة ودعاء سلامة الخاتمة والعفو عن الزلات اللازمة للانسانیة والتجاوز عن التقصیرات الناشیة من البشریة ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا فی امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی

مکتوب هشتم بشیخ جمال ناگوری صدور یافت در بیان آنکه نصیب علمای راسخین چیست و نصیب علمای ظواهر چیست و نصیب صوفیه چیست و جواب التماسی که نموده بود

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی العلماء ورثة الانبیاء ورثه علمای عظام کافی است علم وراثت علم شریعت است که از انبیا باقی مانده علیهم الصلوات والتسلیمات و علم شریعت را صوری است و حقیقتی صورت آن نصیب علمای ظواهر است شکر الله تعالی سعیهم که تعلق بمحکمات کتاب و سنت دارد و حقیقت آن نصیب علمای راسخین است رضی الله تعالی عنهم که تعلق بمتشابهات کتاب و سنت است و محکمات هر چند امهات کتاب اند اما نتائج و ثمرات آن متشابهات اند که از مقاصد کتاب اند امهات وسایل تحصیل نتیجه اند از برای حصول نتایج پس لب کتاب متشابهات آمد و محکمات کتاب قشر آن لب متشابهات اند که برموز و اشارات بیان حصول نتایج اند عبارت از حقیقت آن معامله نشان میدهند علمای راسخین قشر را لب جمع ساخته اند که مجموع

صورت حقیقت شریعت را دریافته بزرگواران شریعت را در رنگ شخصی تصور نموده اند که قشر و لب آن از صورت
شریعت و حقیقت شریعت باشد علم شرائع و احکام را صورت شریعت دانسته اند و علم حقائق و اسرار را حقیقت
شریعت دریافته و بعضی از صورت شریعت گذشته از حقیقت آن انکار نموده اند و پیر مقتدای خود را غیر از مراتب
ولایت دوی ندانسته و بعضی دیگر هر چند گرفتار آن حقیقت گشته اما چون آن حقیقت را حقیقت شریعت ندانسته
بلکه شریعت را منحصر در صورت داشته اند و قشر انگاشته و لب ورای آن تصور نموده اند لاجرم از حقیقت آن
حقیقت آگاهی نیافتند و از متشابهات نصیبی فرا نگرفتند و العلماء الراسخون هم الوارثون فی الحقیقة جعلنا
الله سبحانه و ایاکم من محبیهم و مقتضی آثارهم ثانیا آنکه اخوی میان شیخ نور محمد از جانب ایشان ظاهر ساختند
که فقیر نوشته اند از مشایخ سلاسل اجازتها است از جانب نقشبندیه نیز اجازت میخواهم مخدوما مکرما یکی
در طریقه علیه نقشبندیه تعلیم و تعلم طریقه است نه کلاه و شجره که در سلاسل دیگر متعارف است طریق این
بزرگواران صحبت است و تربیت ایشان انعکاسی است لاجرم در بدایت ایشان نهایت دیگران اندراج
یافته است و ارادت وابسته و نظر ایشان شافی امراض قلبیه است و توجه شان دافع علل معنویه است
نقشبندیه عجب قافله سالاران اند + که برند از ره پنهان بحرم قافله را + معذور خواهند داشت والعذر
عند کرام الناس مقبول والسلام مکتوب نوزدهم بمیر محب الله صدور یافته در تبلیغ سنت سنیه و اجتناب
از بدعت نامرضیه و بیان ذلک + الحمد لله والصلوة و تبلیغ الدعوات لسیادت پناهی نمودی عزیزی میر محب الله
میرساند که احوال و اوضاع فقراء این حدود مستوجب حمد است المسئول من الله سبحانه سلامتکم و ثباتکم
و استقامتکم صحیفه شریفه که از کیفیت احوال این حدود اطلاع بخشیده اند بعد مسافت از انواع است النصیحة
هی الدین متابعة سید المرسلین علیه و علیهم الصلوة والسلام و اتیان السنة السنیة والاجتناب عن البدعة الغیر المرضیة
وانها ... لا یری فی البدعة حسنا ولا نورا ولا یحس فیها الا الظلمة والکدورة
کیف والبدعة اما رافعة للسنة او ساکتة عنها والساکتة لا بد ان تکون زائدة علی السنة فتکون
ناسخة لها فی الحقیقة لانها زیادة علی النص ... فعلم ان البدعة کیف کانت رافعة للسنة ... فلا خیر
فیها ولا حسن فیها ... من یحکم بحسن البدعة المحدثة فی الدین الکامل والاسلام المرضی بعد اتمام النعمة
... لا یدرون ان بعد الاکمال والاتمام والرضا احداث ... الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا

فی الدین الکامل یستلزم لعدم کماله ومنبئ عن عدم تمام النعمة لما اجتنی واغلبیه ربنا
لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا والسلام علیکم وعلی من لدیکم مکتوب شصت ونهم بمولانا محمد طاهر
بدخشی صدور یافته در فضائل صلوة وتحریض نمودن برآنکه ارکان وشرائط وآداب وتعدیل ارکان
کما ینبغی بجا باید آورد وما یناسب ذلک ٭ الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف
که از نواحی جونپور نوشته بودند رسید چون متضمن خبر ضعف بوده باعث بی آرامی گشت مترصد
خبر صحت است بدست آینده ها مرسل دارند وکیفیات احوال نویسند محبتا طورا چون این دار دار عمل
ودار جزا دار آخرت است سعی در اتیان اعمال صالحه باید فرمود وبهترین اعمال وفاضلترین عبادات
اقامت صلوة است که عماد دین است ومعراج مومن است پس اهتمام تمام در ادای آن مرعی باید
داشت واحتیاط باید نمود که از ارکان وشرائط وسنن وآداب آن کما ینبغی ویلیق ادا یابد ودر رعایت
طمانیت وتعدیل ارکان بتکرار مبالغه نموده می آید نیک محافظت نمایند که اکثر مردم نماز را
ضایع ساخته اند وطمانیت وتعدیل ارکان را برهم زده اند ووعیدها در حق اینجماعه وارد شده اند و
تهدیدها آمده وچون نماز درست شد امید عظیم از برای نجات میسر گشت چه دین برپا شد ومعراج
عروج باتمام رسید ٭ بر شکر غلطیهای صفرائیان ٭ از برای کوری سودائیان ٭ والسلام علیکم
وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات العلی مکتوب هفتادم
بخواجه محمد صدیق ملقب بهدایه صدور یافته در بیان آنکه مراد از قلب که در حدیث قدسی واقع شده است
لا یسعنی ارضی الخ مضغه است نه حقیقت جامعه که بعضی مشایخ از وسعت آن خبر داده اند اما مضغه که بعد
سلوک وجذبه وبعد از تصفیه وتزکیه وبعد تمکین قلب واطمینان نفس از ترکیب اجزاء عشره صورت یافته وهیئت وحدانی پیدا کرده و
این مضغه بر حقیقت جامعه بچندین وجوه ودر بیان آنکه ایشان کمالات که مضغه را ثابت نموده شد در مقام قاب قوسین است ومعامله او ادنی
وراء این است ٭ بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی پرسیده بودند که تو در مکتوبات ورسائل خود نوشته که ظهور قلبی
لمعه ایست از ظهور عرشی وفضل کلی مر ظهور عرشی راست ودر حدیث قدسی آمده است لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی
قلب عبدی المومن ازین حدیث لازم می آید که ظهور قلبی اتم بود وفضل مر اورا باشد محبت آثارا حل این اشکال مبتنی بر مقدمه است
بدانکه ارباب ولایت قلب گویند مراد حقیقت جامعه انسانی دارند که از عالم امر است وبلسان نبوة علی صاحبها الصلوة والسلام

و حقیقت قلب عبارت از مضغه است که بصلاح آن صلاح جسد مربوط است و بفساد آن فساد جسد منوط کما ورد فی
الحدیث النبوی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات ان فی جسد ابن آدم لمضغة اذا صلحت صلح الجسد کله و اذا فسدت
فسد الجسد کله الا و هی القلب وسعت قلب که لازم اطلاق اول است از اینجاست که بایزید و جنید قدس الله تعالی سرهما از وسعت
قلب خبر داده اند و عرش و ما فیها را در جنب عظمت قلب محقر انگاشته و تنگی قلب که لازم اطلاق ثانی است در مقام قلب آن تنگی
بمثابه ایست که جزء لا یتجزی با آن حقارت و صغر گنجایش است و اینجا گنجایش نیست در بعضی اوقات که تنگی قلب با جزء لا یتجزی
نسبت داده میشود آن جزء محقر در نظر در رنگ طبقات سموات و ارض ظاهر میگردد این معامله وراء طور نظر عقل است
فان تمکن من التصریح هذا چون این مقدمه معلوم گشت بدانکه ظهور کلیه بحقیقة جامعه مربوط است شک نیست که
المعیت لنسبة ظهور تام عرش مجید و فضل کلی در این مقام مر عرش راست و شیخ بایزید و شیخ جنید که قلب را وسیع تر از همه
گفته اند و عرش و ما فیها را در جنب آن محقر دانسته اند از قبیل اشتباه شی به انموذج شی است انموذجات عرش و ما فیها را در
جنب جامعیت قلب محقر دیده حکم بر حقائق عرش و ما فیها نموده اند و منشاء این اشتباه را این فقیر در کتب و
رسائل خود مکرر نوشته است و آنچه در حدیث قدسی آمده است موافق لسان انبیاست علیهم الصلوات و
التسلیمات مراد از آن قلب مضغه است و شک نیست که ظهور اتم اینجاست و مرآتیت احدیت ذات
مجرده تجلی گاه او مسلم است عرش را هرچند از ظهور تام که ظهور اصل است نصیب وافر است اما صفات
را در آن موطن امتزاج است و چون صفات فی الحقیقة ظلال حضرت ذات اند تعالی و تقدس آن ظهور
از شائبه ظلیت پاک و مبرا باشد از اینجاست که عرش را ازین ظهور انسانی که با اصل صرف تعلق دارد
توقعات است و مرکز این معامله اوست سؤال از حدیث قدسی وسعت آن قلب مفهوم میگردد تو آنرا تنگ
میگوئی جواب تنگی آن باعتبار عدم گنجایش ماسوی است و درود وسعت آن باعتبار ظهور انوار قدم است
ازینجاست که این فقیر در بعضی رسائل خود تعبیر از آن قلب باین عبارت کرده است الضیق الاوسع البسیط
الاقل الاکثر سؤال شما آن فضیلت حقیقت جامعه است که از عالم امر است مضغه که از عالم خلق است و
مرکب است این فضیلت از کجا یافت جواب عالم خلق را فضیلتی است بر عالم امر که ادراک آن مربوط باد
الکثر خواص این امت است قدس سرهم این فقیر در مکتوبی که بنام مرحومی فرزندی اعظمی در بیان طریق
نوشته است و تحقیق ساخته اگر تردد باشد آنجا تفتیش نمایند حقیقت آن منکشف خواهد شد مضغه ایست که ترکیب عناصر

صلوٰتها است و روی وسعت مضغه که بعد تنگی آن مکشوف میگردد باعتبار گنجایش مطلوبست که با محدودی نامتناهی
و آن تنگی و همین تنگ اوست که مانع دخول ما سوی است حتی که ذکر او نیز نمی گذارد که داخل سرادقات مذکور شود
و شائبهٔ ظلیت را نیز نمیماند که گرد آن حریم مقدس گردد و ایضا فراخی اول چون شائبهٔ چون دارد شایان گنجایش
بیچون نبود و فراخی ثانی چون نصیبی از بیچونی یافته است چون را گنجایش نداد عجائب کار و بار است همین قلب ما بعد
رجوع بدعوت ظلمت و غشی طاری میگردد از اینجا است که سید البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات فرموده اند انه لیغان
علی قلبی تا چند بیان فرق نماید ما للتراب و رب الارباب ای برادر این مضغه را پر چه گوشت لا یعبأ به خیال نکنی
که آن جوهر نفیس است که خزائن و اسرار عالم خلق در وی مخزون گشته است و دفاین و خفایای عالم امر در وی مدفون
شده بازیافتی معاملات خاصه که هیئة وحدانی او منوط است اول اجزای عشره را به تصفیه و تزکیه و بجذبه
و سلوک [illegible] و مطهر ساخته اند و از دنس تعلقات ما سوی آزاد گردانیده اند مثلا قلب را از تقلب
گذرانیده بتمکین رسانیده اند و نفس را از امارگی باطمینان آورده اند و جزو ناری را از سرکشی و نافرمانی باز داشته اند
و خاک را از پستی و پست فطرتی ارتفاع داده علی هذا القیاس جمیع اجزای او را از افراط و تفریط بحد اعتدال و توسط
آورده اند بعد از آن بمحض فضل و کرم این اجزا را ترکیب داده شخص معین ساخته اند و انسان کامل گردانیده قلب آن
شخص را که خلاصه اوست و مرکز وجود او بمضغه تعبیر نموده اند نیست حقیقة مضغه که باندازه عبارات در گفت آمده است
و الامر الی الله سبحانه اگر ناقصی گوید که هر انسان مرکب از این اجزای عشره است و از ترکیب اینها هیئة وحدانی دارد گویم
آری از این اجزا مرکب است اما آن اجزای مذکی و مطهر گشته اند و بجذبه و سلوک از دنس تعلقات ما سوی آزاد گشته بخلاف
اجزای انسان کامل که بفنا و بقا پاک و پاکیزه گشته اند چنانچه گذشت و در هر انسان چون این اجزا متباین و
متمایزند و هر جزو را احکام و احوال متمایزه است ناچار از هیئة وحدانی نصیبی ندارند اگر هیئتی پیدا کرده است
اعتباریست نه حقیقی بخلاف اجزای انسان کامل که از تمایز و تباین برآمده ممتزج و مختلط گشته اند و احکام و احوال
متمایزهٔ ایشان زائل گشته بیک حکم قرار یافته اند پس ناچار هیئة وحدانی در وی حقیقی بود نه اعتباری در رنگ
معجون که از ادویه مختلفه است سازند و سحق نموده جمیع اجزای او را با یکدیگر خلط کرده هیئة وحدانی اثبات کنند
و از احکام متباینه بیک حکم آرند فافهم و الله سبحانه اعلم ای برادر اینهمه کمالات که مر مضغه را اثبات نموده است در مقام
قاب قوسین است که در ظاهر رنگ این مظهر متوهم است هر چند اینجا ظاهر ظل است نه ظل آنکه صورت باشد اما شخص ظاهر رنگ ام است

اگر نسبت قاب قوسین ثابت باشد او را این مقام مقام او ادنی است که ظاهر از مظهر رنگی نگرفته
و تخیل نماید پس قوسین آنجا مفقود باشند و چیزی یکرنگی در اینجا متصور نباشد که مناسب مقام او ادنی است و معا
ست تمام و مقتضا باید گردید تا از قوسین تا ادنی خبر نوشته شود کلا منا اشاره شد رموز و اشارا

سبحانه اللهم فصلی الله تعالی علی سیدنا محمد و صحبه و سلم و بارک **مکتوب بیست و دوم** بمولانا محمد صادق کشمیری
شرافت یافتن بلده سرهند برکت بلا بتطفیل حضرت ایشان سلمه الله تعالی و مشاهده نمودن نوری که گرد می زده
در زمین نور و آن زمین بعد از چندگاه مدفن فرزند مرحوم کلان خواجه محمد صادق قدس سره گشتن الحمد لله و سلام علی
مطلق بعنایة الله تعالی و سبحانه و بصدقه حبیبه تعالی علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة والبرکة بلده سر
زمین هندی من است که برای من چاه عمیق تاریک را بر کرده صفه بلند ساخته اند در اکثر بلاد و اتقاع آن
نوری و آن زمین ودیعت گشته است که مقتبس از نور بی صفتی بیکیفی است در رنگ نوری که از زمین
ساطع و لامع است پیش از ارتحال فرزند اعظمی مرحوم بجهتها یا این نور را بر زمین و پیش از ما بر ساخته بودند و
ملکا فقیر آن ارشاد داده نوری نمودند ساطع که گرد می از صفت شان بکو راه نیافته بود از کیفیات
آرزومی آن شد که آن زمین مدفن بشود و آن نور بر سر قبر من الهام بود یعنی یا بفرزند اعظم که صاحب
سالهم و آن نور را از آن آرزو مطلع گردانیده ام اتفاقا فرزند مرحوم باین دولت سبقت کرد و در
ورستغرق گشت ع هنیئا لارباب النعیم نعیمها ٭ وللعاشق المسکین ما یتجرع ٭ از شرافت این بلده معظم
شل فرزند مرحوم کمی انا کابر اولیاء الله است دفینه اینجا آسوده است و بعد از مدتی ظاهر شد که آن نور موضع
الوا قلیلی این فقیر را از اینجا اقتباس نموده و آن نور افروخته اند در رنگ آنکه چراغی از شعله فرزند
مرحوم رحمه الله در بلوت والا زمن سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

مکتوب بیست و سوم بمخدوم زاده خواجه محمد عبدالله سلمه الله تعالی و ابقاه و اوصله الی غایة ما یتمناه در
بیان آنکه متابعت سنت سنیه است و اختیار رخصت نامرضیه در طریقه نقشبندیه بر سبیل دیگر بر
صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة و عمل بالعزیمت نمودن و احتراز از بدعت علیه و علیها و

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بفهمی که فرزند اعزی سلمه الله سبحانه
و سائر احبه نمودند متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و اجتناب از بدعت

چون اسلام درین اوان غربت پیدا کرده است و مسلمانان غریب گشته اند و تا میروند غریب تر میگردند بحدیکه الله
گوئی بر زمین نخواهد ماند و تقوم الساعة علی شرار الناس سعادتمند کسی است که درین غربت احیای سنتی از سنن متروکه نماید و اماتت
بدعتی از بدع مستعمله فرماید این آن وقت است که هزار سال از بعثت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام گذشته است
و علامات قیامت پرتو انداخته و سنت بواسطه بعد عهد نبوت مستور شده و بدعت بعلت فشای کذب جلوه گر گشته است
شاهبازی باید که نصرت سنت فرماید و هزیمت بدعت نماید ترویج بدعت موجب تخریب دین است و تعظیم مبتدع باعث هدم اسلام
من وقر صاحب بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام شنیده باشند بهمگی همت و تمامی نهمت متوجه آن باید بود که ترویج سنتی
از سنن نموده آید و رفع بدعتی از بدع کرده شود همه وقت خصوصا درین اوان که ضعف اسلام اقامت مراسم اسلام منوط به ترویج
سنت است و تخریب بدعت گذشتگان در بدعت حسنی دیده باشند که بعضی افراد آنرا مستحسن داشته اند اما این فقیر درین مسئله با ایشان
موافقت ندارد و هیچ فرد بدعت را حسنه نمی داند و جز ظلمت و کدورت در آن احساس نمینماید قال علیه و علی آله الصلوة والسلام
کل بدعة ضلالة و می باید که درین غربت و ضعف اسلام سلامتی منوط باتیان سنت است و خرابی مربوط بتحصیل بدعت
هر بدعت که باشد بدعت را در رنگ کلند میداند که هدم بنیاد اسلام نماید و سنت را در رنگ کوکب درخشان میبیند که در شب دیجور
ضلالت هدایت میفرماید علماء وقت را حضرت حق سبحانه و تعالی توفیق دهاد که بحسن هیچ بدعت لب نکشایند و باتیان هیچ بدعت
فتوی ندهند اگرچه آن بدعت در نظرشان در رنگ فلق صبح روشن آید چه تسویلات شیطان را در ماورای سنت سلطان عظیم است در ازمنه
ماضیه چون اسلام قوت داشت ظلمات بدعت را تحمل می نمود و شاید که بعضی از ظلمات در شعشعان نور اسلام نورانی متخیل گشته
باعث حکم بحسن آن میگشت اگرچه فی الحقیقه هیچ حسن و نورانیت نداشت بخلاف این وقت که وقت ضعف اسلام است تحمل ظلمات بدع نمیتواند
نمود فتوی متقدمین و متأخرین درینجا نباید ساخت چه هر وقت را احکام علیحده است درینوقت عالم بواسطه کثرت ظهور بدعت در رنگ دریای ظلمات
بنظر می آید و نور سنت باعتبار غربت و ندرت درآن دریای ظلمانی در رنگ کرمهای شب افروز محسوس میگردد و عمل ببدعت ازدیاد آن ظلمت
مینماید و تقلیل نور سنت میسازد و عمل بسنت باعث تقلیل آن ظلمت است و تکثیر آن نور فمن شاء فلیکثر ظلمة البدعة ومن شاء فلیکثر نور السنة
ومن شاء فلیکثر حزب الشیطان ومن شاء فلیکثر حزب الله الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون الا ان حزب الله هم المفلحون و صوفیه وقت نیز
اگر بانصاف بیایند و ضعف اسلام و فشای کذب را ملاحظه کنند باید که در ماورای سنت تقلید پیران خود نکنند و امور مخترعه را بهانه عمل شیوخ
خود نگیرند اتباع سنت البته منجی است و مثمر خیرات و برکات و تقلید غیر سنت خطر در خطر است و ما علی الرسول الا البلاغ پیران ما را حضرت
حق سبحانه و تعالی از ما جزای خیر دهاد که ما واپس ماندگان را باتیان امور مبتدعه دلالت نکردند و به تقلید خود در ظلمات مهلکه نینداختند و جز بمتابعت سنت

راه نمی زنند و غیر از اتباع صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة و غیر از عمل بعزیمت اینت نظر ند
لاجرم کارخانهٔ این بزرگواران بلند آمده و بیش بهاء وصول ایشان منحصر گشت ایشانند که سماع و رقص را پشت پا
زده اند و وجد و تواجد را به انگشت شهادت دو نیم ساخته مکشوف و مشهود دیگران نزد این بزرگواران داخل
ما سوی است و معلوم و متخیل آنها قابل نفی معاملهٔ این اکابر وراء الوراء دید و دانش است و وراء الوراء علوم و متخیلات
و وراء تجلیات و ظهورات است و رای مکاشفات و معاینات است اهتمام دیگران در اثبات است و همت این اکابر
در نفی ما سوی دیگران تکرار کلمهٔ نفی و اثبات برای آن میکنند تا دائرهٔ اثبات وسعت پیدا کند و تمام عالم کم
بعنوان غریب پیدا است بتکرار کلمهٔ توحید بعنوان حقیقت منکشف گردد و همه را حق ببینند و حق یابند تعالی و
تقدس بخلاف این بزرگواران که مقصود شان از تکرار کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله وسعت دائرهٔ نفی است تا هر چه مشهود
و مکشوف معلوم و متخیل شده بود همه تحت لا داخل شود و در جانب اثبات هیچ چیز ملحوظ و منظور نبود اگر فرضا در جانب
اثبات امری ظاهر شود آن را نیز راجع بنفی باید ساخت و غیر از تکلم بکلمهٔ مستثنی در مقام اثبات هیچ نصیب نباشد پس ذکر
نفی و اثبات در طریق دیگران مناسب حال مبتدیان باشد و ذکر الله که کلمهٔ اثبات محض است بعض ازان مناسب
بود تا مثبت مکشوف بتکرار این کلمهٔ اثبات استقرار و استمرار پیدا کند بخلاف طریق این اکابر که بر عکس است
لا اول اثبات است و ثانی نفی آن را اثبات لیس ذکر اسم الله درین طریق در ابتدای مناسب بود و ذکر نفی
و اثبات بعد ازان صورت بندد اگر کسی سوال کند و گوید که برین تقدیر اکابر این طریق را از مقام
اثبات نصیبی نباشد و غیر از نفی نقد وقت شان نبود جواب گوییم که اثبات دیگران در اوائل حال این
بزرگواران میسر است اما [illegible] آن التفات نمی نمایند بلکه شایان نفی دانسته آن را نفی می نمایند و مطلوب مثبت [illegible]
ان میدانند پس هم اثبات دیگران ایشان را میسر است و هم نفی ازان اثبات که مناسب مقام کبریای است ایشان را
مسلم [illegible] بکار ایشان نبرد و هر بوالهوسی از حقیقت معاملهٔ ایشان آگه نبود و شمه از عدم حصول
ان اکابر که ازان موطن نقص حصول است آنست تا اگر [illegible] اکابر ایشان لب بکشاید خواص و عوام
[illegible] و منتهیان در رنگ مبتدیان [illegible] و اتباع کنند شعر فریاد حافظ اینهمه آخر بهرزه نیست
هم قصهٔ غریب و حدیث عجیب است [illegible] در مرتبهٔ ذات تعالی و تقدس که دیگران اختیار کرده اند [illegible]
[illegible]
[illegible] بیرون [illegible] اکبر [illegible]

بلکه اسما و صفات او سبحانه نیز بیرون از حیطهٔ فکر و مراقبه است ازین مقام غیر از جهل و حیرت نصیبی نیست این جهل و حیرت نه آنست که مردم آنرا جهل و حیرت دانند که آن مذموم است جهل و حیرت این موطن عین معرفت و اطمینان است نه آن معرفت و اطمینان که در فهم مردم گنجد که از قبیل چون است از بیچونی بی نصیب این موطن و هر چه اثبات کنیم بیچون خواهد بود و تعبیر از آن خواه بجهل کنیم و خواه بمعرفت من لم یذق لم یدر و ایضا توجه این بزرگواران باحدیت است تعالی و تقدس از اسم و صفت جز ذات نمی خواهند تعالی و تقدس و در رنگ دیگران از ذات بصفات فرود نمی آیند و از ذروه بحضیض نمی گرایند عجب کاری است جمعی ازین طائفه ذکر اسم الله اختیار نموده اند و بآن اکتفا نموده بصفات فرود می آیند و ملاحظه سمیع و بصیر و علیم می نمایند و باز بر سبیل عروج از علیم و بصیر و سمیع باسم الله می روند و بهمان اکتفا نکنند و قبله توجه جز احدیت ذات تعالی نسازند لیس کمثله شیء نص قاطع است و کریمه قل الله ثم ذرهم موید این معنی است بالجمله نظر همت بزرگواران این طریقه علیه بلند افتاده است هر ترقی و رقاصی نسبت ندارند لهذا نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشته است مبتدی طریقه ایشان حکم منتهی طرق دیگر یافته و از ابتدا سفر ایشان در وطن مقرر شده و خلوت در انجمن بحصول پیوسته و دوام حضور نقد وقت ایشان آمده ایشانند که تربیت طالبان مربوط بصحبت علیه ایشان است و تکمیل ناقصان منوط بتوجه شریفه ایشان نظر شان شافی امراض قلبیه است و التفات شان دافع علل معنویه یک توجه ایشان کار چله اربعین می کند و یک التفات شان برابر ریاضات و مجاهدات سنین است نقشبندیه عجب قافله سالارانند که برند از ره پنهان بحرم قافله را از سعادت آثار ازین بیان کسی توهم نکند که این خصائص و شمائل جمیع اساتذه و تلامذه طریقه علیه را حاصل است حاشا بلکه این شمائل مخصوص باکابر این طریقه علیه است که کار را بنهایة النهایه رسانیده اند و بنیاد رشد باین اکابر نسبت ارادت درست کرده اند و مراعات آداب نموده اندراج نهایت در بدایت در حق ایشان ثابت است [illegible] این طریق که شیخ ناقص [illegible] اندراج نهایت در حق و منصوصیت شیخ او بنهایت نرسیده [illegible] نهایت چگونه متصور شود از کوزه برون همان تراود که در وست طریق این اکابر طریق اصحاب کرام است [illegible] مندرج نهایت در بدایت اثر آن اندراج است که در [illegible] صحبت آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام [illegible] است که در قرن اول ظهور یافته

هر چند درینجا هر آخر از اول دورست نسبت بوسطا اما فی الحقیقة آخر با اول از وسطا نزدیکتر است و منصبغ بصبغ
آن متوسطان آنرا یاد و وا رندیانه بلکه اکثری از متاخران نیز معلوم نیست که بر حقیقت این معامله وا رسند
والسلام علیکم و علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات العلی مکتوب
بیست و چهارم بحاجی محمد دکنی صدور یافته در جواب کتابت او الحمد لله و سلام علی عباده الذین
اصطفی مراسله شریفه که از کمال اخلاص و مودت مرسل داشته بودند موجب فرحت فراوان گشت نسبت
رابطه همواره شما را با صاحب رابطه میدارد و در واسطه فیوض انعکاسی میشود شکر این نعمت عظمی بجا باید آورد
قبض و بسط هر دو باید که طاری این راه اند به قبض دلگیر نشوند و به بسط خوشحال نگردند آرزوی آن نموده بودند
که در جمیع ذرات مشاهده جمال لایزال میسر شود محبت هوا آینده را با آرزو چه کار آرزوی باندازه فهم
تا انتهای خواهد بود جمال لایزال در مرات ذرات مشاهده نمودن از قصور نظر است ذرات را چه مجال که مرایای آن جمال
گردند آنچه در مرایای ذرات مشهود میگردد ظلی از ظلال بی نهایت آن جمال است او تعالی ورای الورای
بادیست و بیرون از دایره آفاق و انفس باید طلبید نسبتی که الحال شما دارید فوق تمنای شماست زنهار بتقلید
مردم به نسبتی میل نکنند و منتظر نزول از اوج بحضیض نمایند کارخانه اکابر بلند است ان الله سبحانه یحب
معالی الهمم المسئول من الله سبحانه جمعیتکم الصوریة والمعنویة والسلام مکتوب بیست و پنجم بخواجه شرف الدین
حسین در بیان که هر عملی که بر وفق شریعت غرا کرده آید داخل ذکر است شرعی بود الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اصطفی صحیفه شریفه که فرزندی اعزی محبوب مولانا عبد الرشید و مولانا جان محمد ارسال داشته بودند
رسید و مبلغ نذر نیز رسید جزاکم الله سبحانه منتها استماع خبر صحت شما فرحت فراوان ساینده فرزند فرصت غنیمت
است و صحت و فراغ مغتنم همواره اوقات را بذکر الهی جل شانه مصروف باید ساخت هر عملی که بر وفق شریعت
غرا کرده آید داخل ذکر است اگرچه بیع و شری بود پس در جمیع حرکات و سکنات مراعات احکام شرعیه باید نمود
همه ذکر گردد تا چه ذکر عبارت از طرد غفلت است چون مراعات اوامر و نواهی در جمیع افعال نموده آید از غفلت آمر
و ناهی نجات میسر شود و ذکر او تعالی حاصل گشت و این دوام ذکر را یاد داشت حضرات خواجها است قدس
الله تعالی اسرارهم که آن متعلق بباطن است این مخصوص بظاهر بیش نیست اگرچه سبب است رزقنا الله سبحانه و ایاکم
متابعة صاحب الشریعة علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة مکتوب بیست و ششم

مکتوب بست و ششم بعرفان پناهی میرزا حسام الدین احمد ارسال یافته در جواب کتابتی که ازان بوی
جانبداری می آید و در آنکه تلقین ذکر در رنگ تعلیم الف بی است صبیان را بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اصطفی صحیفه مکرمت که مصحوب قاصد کشمیر کرم ده ارسال داشته بودند بمطالعه آن مشرف گشت چون متضمن
خیریت حضرات آنجا بود فرحت بخشید جزاکم الله سبحانه خیرا اندراج یافته بود که مخدوم زاده کلان خواجه
جمال الدین حسین بواسطه شرم تلقین میان شیخ الهداد آنجا نتوانستند رسید مخدوما هنوز ازین قسم سخنان بوی جانبداری
می آید ازین طرح وضع مباینت و مخالفت مفهوم میگردد انا لله و انا الیه راجعون مخدوم زاده کلان بایستی
شرم وصیت والد بزرگوار خود میکردند و شرم توجه افاده که در حضور ایشان بنسبت بهر دو مخدوم زاده بامر حضرت
ایشان واقع شده بود نیز میکردند و میان شیخ الهداد با وجود دعوی پیر پرستی پاس وی درین امر جرات نمی نمودند
و ملاحظه وصیت و سبقت افاده میکردند آنچه شما نوشته اید حق و صواب خواهد بود اما مکتوبیکه مخدوم زاده کلان
بمصحوب برادر عزیز خود ارسال داشته بودند متضمن کمال تواضع بوده و مشتمل بفرط طلب و شوق عبارتها دران
مکتوب اختیار نموده بودند که فی جنون طلب ایراد آن عبارات متصور نیست بعد از ارسال مکتوب مگر انحرافی یافته
باشد ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب اما فقیر میداند که وصیت
ایشان بحکمت نخواهد بود امید است که عاقبت محمود خواهد شد اما افسوس است که آن قسم طلب که شمه ازان از مکتوب ایشان
مفهوم میگشت برباد رود و ضد آن بجای آن نشیند بر دوستان و هواخواهان این معنی بسیار گران است جای آنست که اهتمام
اندازند تا اگر کار بتجرد تلقین تمام است مبارک باشد نزد فقیر تلقین ذکر در رنگ تعلیم الف بی است مر صبیان را
که مجرد همین تعلیم محصل ملکه مولویت نیست چه مضایقه متوقع از کرم التفات شما آنست که ازین طرفداری را
بگذارند و جمع یاران سابق را آشنایی کنند زیاده چه مبالغه نماید والسلام مکتوب بست و هفتم بمولانا محمد طاهر
بدخشی ارسال یافته در جواب تشکیکات شیخ عبد العزیز جونپوری بمکتوب اول که بنام او ست دران نموده بود بعد الحمد و
الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب شریف که بعد از مدت مدید ارسال داشته بودند رسید فرحت رسانید
حضرت حق سبحانه و تعالی جمعیت ظاهر و باطن متحلی و مزین دارد فقیر درین مدت سه مکتوب بشما نوشته است ازانجمله
یک مکتوب بشما رسیده است مسافت بعید عذر میخواهد مکتوبیکه شیخ زاده شیخ عبد العزیز نوشته بودند بمصحوب مکتوب شما نیز رسید و
آنچه اندراج نموده بودند بوضوح انجامید آنچه اندراج یافته بود که اگر حقایق ممکنات که صور علمیه اند عدمات باشند که اضداد صفات

لازم می آید حصول آن علامات در ذات تعالی و تقدس سبحانه منزه عن ذلک عجب شبه است میدانند که حضرت
حق سبحانه اشیاء شریفه و کثیفه را میداند و هیچ کدام از انها در ذات او تعالی حصول نیست و هیچ کدام متصف نه و مخصوص
حصول از کجا پیدا شود و نیز اندراج یافته بود که حقائق ممکنات باید که وجودی و ثبوتی باشند نه عدمی که حقائق عبارات
از ارواح و نفوس ممکنات است بلی وجود و ثبوت علمی دارند که در حقائق درکار است باید که این اعتراض او بر شیخ محی الدین
کرده که گفته الاعیان ما شمت رائحة الوجود عجب کاریست اینجا حقائق عبارت از ارواح و نفوس ممکنات داشته و اعیان ثابته
معلومات عدم گذاشته و نیز اندراج یافته که انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات و اولیاء علیهم الرضوان و سائر افراد انسان که از
ممکنات اند اگر حقائق اینها عدمات باشند شرف و کرامت این زمره علیه مسلوب باشد و معدوم گردد که چرا مسلوب و معدوم میگردد
الله تعالی بحکمت بالغه و قدرت کامله خود آن عدمات را که نسبت بخود مرایا و عکوس اسما و صفات خویش ساخته بشرف نبوت
و ولایت مشرف گردانیده و بظلال کمالات خود متحلی گردانیده معزز و مکرم ساخته چنانچه انسان را از ماء مهین خلق کرده بدرجه
علیا رسانیده موهبت شرف و کرامت انسان را در نظر در آورده و نیز تنزیه تقدیس واجب تعالی و تقدس را از دست داده
میگویند همه اوست اشیاء را عین حق میگویند تعالی و تقدس از انجه لا تحاشی مینمایند و حقائق عدمیه
مر انسان را تجویز نمی نمایند از ان تحاشی دارند حضرت حق سبحانه و تعالی را اتصاف دهند و نیز اندراج یافته بود که سخن
اجماعی را باطل مع الاتفاق نمی توان نمود سخن مبتدع مقوله همه اوست ما میدانیم مقوله همه از وست مجمع علیه علماست تا این
زمان که راه ملامت و شناعت بر صاحب فصوص مسلوک است بواسطه همین مقوله است که همه اوست میگوید
و حاصل معارف فقیر که نوشته است همه از وست که مقبول شرع و عقل است تکلیف که موید بکشف و الهام
کرده در شیخ مشار الیه بعد از ذکر اعتراضات در مقام شفقت آمده نوشته اند که اگر حقائق ممکنات ارواح
انسانی دارند موافق جمهور متکلمین کدام ضعف را مرادف داشته باشند تا این زمان مسموع نشده است که حقائق ممکنات را
کسی ارواح انسانی گفته باشد عجب که از شیخ خیال کرده که هر کسی سخن را بقیاس و تخمین میگوید و بفکر و تخیل
می بافند کلام معارف که مبنی بر کشف و الهام و دیگر نوشته آید و بر شهود و مشاهده در تحریر و تقریر میگیند
و فهم است علی المنصوص که مخالف قوم گویند شیخ مشار الیه اعتقاد داشته باشد و این عبارت از کلام تعلیل

فهمیده بود ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین والسلام مکتوب
بست و ششم بمولانا محمد صادق کشمیری در جواب استفسار او بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات

میر سانده مکتوب شریف رسید چون متضمن احوال پسندیده بود موجب فرحت گشت نوشته بودند که در درایت معالم
بجائی رسیده است که حمل صفات بروی تعالی و تقدس بی تکلف می نماید و بر سبحانه و را همه میداند سعی نمایند
که این حمل بی تکلف هم میسر نشود و بحیرت صرف انجامد پرسیده بودند که در رشحات از بابا آبریزه نقل
کرده است که گفته چون حق سبحانه و تعالی در ازل گل آدم می سرشت من آب بر آن گل می ریختم تاویل این چگونه
باشد بدانند که در خدمات طینت حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام چنانچه ملائکه کرام را علی نبینا و علیهم
الصلوة و السلام دخل داده بودند روح و راقدس سره نیز دخل داده باشند و خدمت آبریزی باو سپرده بعد از نشاه
عنصری او بلکه بعد از کمال او با بعضی او را اطلاع داده باشند چه جائز است که حضرت حق سبحانه و تعالی ارواح مجرده را قدرتی
بدهد که افعال اجسام صادر نماید ازین قبیل است آنچه بعضی از کبراء از افعال سابقه خود خبر داده اند که پیش از
وجود عنصری بقرون متطاوله صادر شده بودند آن صدور افعال از ارواح مجرده ایشان بوده و اطلاع بر بعضی
ایشان بعد از وجود عنصری حاصل شده جمعی بصدور این افعال در توهم تناسخ می اندازد حاشا و کلا که بدن
دیگر باو تعلق گرفته باشد روح مجرد است که باقدار خداوند جل سلطانه کار بدن میکند و ارباب تناسخ را در خلاف
می اندازد درین مقام مجال سخن بسیار است و تحقیقات غریبه فایض گشته اگر توفیق یافت جائی ثبت خواهد نمود ان شاء الله
تعالی الآن وقت مساعدت نمی نماید ایضا پرسیده بودند که در رشحات می نویسد که چون خواجه علاء الدین قدس سره
از مولانا نظام الدین خاموش گران خاطر شده خواستند که از ایشان سلب نسبت کنند مولانا در آن وقت التجا
بروحانیت آنسرور آورد علیه و علی آله الصلوة و السلام از آن حضرت علیه و علی آله الصلوة و السلام بحضرت
خواجه خطاب رسید که نظام الدین از ماست کسی را بروی مجال تصرف نباشد و جای دیگر همین
کتاب می نویسد که در پیری حضرت خواجه احرار قدس سره از مولانا سلب نسبت نمودند مولانا می گفت
که خواجه ما را پیر یافتند و هر چه داشتیم بردند و آخر کار مفلس گردانیدند این چگونه بود که حضرت
رسالت صلی الله علیه و علی آله الصلوة و السلام کسی را که از خود ساخته باشند و فرموده کسی را بر وی
مجال تصرف نیست حضرت خواجه احرار قدس سره چگونه بروی تصرف کنند بدانند که حضرت خواجه ما
قدس سره این نقل را نمی پسندیدند و در سلب نسبت مولانا توقف داشتند و میفرمودند که مولانا
عبد الرحمن و غیر ایشان از مریدان مولانا سعد الدین کاشغری که مرید مولانا نظام الدین

بسیار نمود و هیچ یکی باین نقل لب نکشاده است و مُهر قبول بیش نیامده مولانا فخر الدین علیه از کجا نوشته باشد
اگر این خبر صدق میداشت بتواتر نقل میشد لتوافر الدواعی علی نقله و چون بتواتر منقول نگشت و به خبر واحد
قرار گرفت معلوم شد که در صدق آن تردد هست و بعضی از نقلهای دیگر که صاحب رشحات کرده است
از صدق دور اند و اهل این سلسله علیه در آن نقلها تردد ها دارند و هو سبحانه اعلم ایضا حضرت خواجه ما قدس
سره می فرمودند که نقل ساختن و دلالت بر سلب ایمان او اعاذنا الله سبحانه و این معنی تجویز نمودن بسیار
مشکل است ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب **مکتوب بست و نهم**
بفضیلت پناهی شیخ عبد الحق دهلوی صدور یافته در بیان آنکه بهترین متعه این نشأه حزن و اندوه است
و گواراترین نعم این نشأه الم و مصیبت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مخدوما مکرما درد و مصائب
هر چند تلخ و بی مزه است اما باید که اینها است بهترین متعه این نشأه حزن و اندوه است و گواراترین نعم این نشأه الم
و مصیبت این شکر پاره ها را که برادوا تلخی پیچیده اند و در رنگ شکری چاشنیدهند مرارت را بر عکس صفرا شیرین می یابند چرا شیرین
نیابند که افعال محبوب همه شیرین اند علتی که آنرا تلخ می یابد که باسلوی گرفتار است دولتمندان در ایلام محبوب
آن قدر حلاوت و لذت می یابند که در انعام او متصور نباشد هر چند هر دو از محبوب اند لیکن در ایلام نفس محب را مدخلی نیست
و در انعام قیام مراد نفس است ... بنیاد لا بالنعیم نعیمها و اللهم لا تحرمنا اجرهم و لا تفتنا بعدهم وجود شریف
ایشان درین غربت اسلام اهل اسلام را مغتنم است سلمکم الله سبحانه و ابقاکم و السلام **مکتوب سی ام** بخواجه
محمد اشرف و حاجی محمد فرکتی در جواب سوال یکی از درویش نسبت رابطه دیگری از فتور مشغولی بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه که اخوین اعزین شریفین ارسال داشته بودند رسید و کیفیات احوال
که اندراج یافته بود بوضوح انجامید خواجه محمد اشرف در نسبت رابطه را نوشته بودند که بحدی استیلا یافته
است که در صلوات آنرا مسجود خود میدانند و می بینند و اگر فرضا نفی کنند منتفی نمیگردد محبتا این دولت
متمنای طلاب است از هزاران یکی را مگر بدهند صاحب این معامله مستعد
تام المناسبت است محتمل که باندک صحبت شیخ همه کمالات او را جذب
نماید رابطه را چرا نفی کنند که او مسجود الیه است نه مسجود له چرا محاریب و مساجد
را نفی نکنند ظهور این قسم دولت سعادتمندان را میسر است تا از جمیع

احوال اصحاب رابطه را متوسط خود دانند و در جمیع اوقات متوجه او باشند در رنگ جماعه بیدولت که خود را مستغنی دانند و قبله توجه را از شیخ خود منحرف سازند و معامله خود را برهم زنند دیگر خبر فوت والده فرزندان خود نوشته بودند اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ خوانده فاتحه خوانده شد در اثنا خواندن اثر اجابت مفهوم گشت مولانا حاجی محمد اظهار نموده بودند که قریب دو ماه است که فتوری در مشغولی رفته است آن ذوق و حلاوت که سابقا داشت نمانده موجب اطوار غم نیست اگر در دو چیز فتور رفته باشد یکی از ان دو چیز متابعت صاحب شریعت است علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و التحیات دوم محبت و اخلاص است بشیخ خود با ثبوت این دو چیز اگر هزاران ظلمات طاری شود باک ندارد و آخر او ضایع نخواهند گذاشت اگر عیاذاً بالله سبحانه یکی ازین دو چیز نقصان پیدا کرد خرابی در خرابی است اگرچه بحضور و جمعیت باشد که آن استدراج است که عاقبت خرابی دارد و از حضرت حق سبحانه تعالی بتضرع و زاری ثبات این دو امر خواهند و استقامت برین دو امر مسئلت نمایند فانهما ملاک الامر و مدار النجاة والسلام علیکم و علی سائر الاخوان خصوصاً علی المحب القدیم مولانا عبد الغفور السمرقندی **مکتوب سی و یکم** بخواجه شرف الدین حسین صدور یافته در بیان وعظ و نصیحت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی فرزند عزیز فرصت مغتنم است باید که تمام عمر بامور لاطائل صرف نشود بلکه تمام بمرضی حق جل و علا صرف یابد نماز پنجگانه به جمعیت و جماعت با تعدیل ارکان باید که ادا یابد نماز تهجد را از دست ندهند و استغفار سحر رایگان نگذارند و بخواب خرگوش محظوظ نباشند و بحظوظ عاجله مصر نگردند و تذکر موت و اهوال آخرت نصب عین باشند بالجمله از دنیا معرض باشند و بآخرت مقبل بقدر ضرورت بدنیا پردازند و سائر اوقات باشتغال امور آخرت معمور دارند حاصل کلام آنکه دل باید که از گرفتاری ما سوی آزاد باشد و ظاهر باحکام شرعیه متحلی و متزین کار است غیر این همه هیچ باقی احوال بخیر است والسلام **مکتوب سی و دوم** بمیرزا قلیچ الله صدور یافته در جواب عریضه او که شکایت از جمعیت باطن نوشته بود و ما یناسب ذلک بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند صحیفه شریفه که در باب عزا نوشته بودند رسید اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ ما هم بتوفیق الله سبحانه بقضاء او تعالی راضی شدیم شما هم بآن راضی باشید و بدعا و فاتحه ممد و معاون گردید دیگر خبر خلاصی شما باعث مسرت و فرحت گشت دل از درد و الم کلی التسکین یافت بحمد الله سبحانه الحمد و المنة علی ذلک شکایتی از جمعیت باطن نوشته بودند بلی تشتت ظاهر را تاثیر عظیم است در تصرف باطن چون در باطن

کدورت یابند تدارک آن بتوبه و استغفار نمایند و چون حضور باطنه ظاهر شود بکلمه تمجید لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم لفظاً دفع آن بکنند و تکرار معوذتین درین وقت مغتنم است باقی احوال مستوجب حمد
الله سبحانه الحمد والمنة دائماً و علی کل حال و نعوذ بالله سبحانه من حال اهل النار فقیر از ضعف دهشت بنابران
تفصیل احوال نپرداخت حضرت حق سبحانه و تعالی ما و شما را بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة
والتحیة استقامت کرامت فرماید والسلام

مکتوب سی و سیوم بمولانا محمد صالح کولابی صدور یافته در بیان
آنکه محبوب در نظر محب در همه حال محبوب است اگر انعام فرماید و اگر ایلام نماید بلکه نزد اقل ایلام ازدیاد محبت بخش است
از انعام و مزیت حمد بر شکر دانستن ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اخوی اعزی مولانا محمد صالح
معلوم فرمایند که محبوب در نظر محب بلکه در نفس امر همه وقت محبوب است و بهمه حال محبوب اگر ایلام فرماید محبوب
است و اگر انعام نماید محبوب نیز اکثر مردم که بدولت محبت مشرف گشته اند در وقت انعام ازدیاد محبت محبوب
از وقت ایلام ازدیاد دهر بود و در وقت مساوات هست و نزد اقل عکس این معامله است ایلام ازدیاد محبت بخش
است از انعام و مقدمه این دولت عظمی حسن ظن است بمحبوب حتی که اگر محبوب بر حلقوم محب اجرای سکین نماید و
هر عضو او را دیگر از عضو جدا سازد محب آنرا عین صلاح خود داند و بهبود خود تصور کند و چون بحصول این حسن ظن
کراهت فعل محبوب از نظر محب برخاست بدولت محبت ذاتی که مخصوص حبیب رب العالمین است علیه و علی آله الصلوة
والتسلیمات و مبرا است از جمیع نسب و اعتبارات مشرف گشت در ایلام زیاده از انعام محبوب التذاذ و فرح یافت اگر کار
این بقلم فوق مقام رضا است چه در رضا دفع کراهت فعل ایلام محبوب است و اینجا التذاذ باین فعل نیز بلکه هر چند
از جانب محبوب جفا بیشتر بود از جانب محب فرح و سرور بلوه تر باشد شتان ما بینهما و چون محبوب در نظر محب
بلکه در نفس امر همه وقت همه حال در نظر او محبوب است لاجرم محبوب در همه وقت بهمه حال بلکه در واقع و نفس امر
محمود و ممدوح نیز خواهد بود و محب در وقت ایلام و انعام او مادح و ثنا خوان او و فرح یصدق لهذا المحب الصادق
ان یقول صادقاً و مصدوقاً الحمد لله رب العلمین علی کل حال و یصیر هذا المحب من الحمادین
سبحانه فی السراء والضراء رحمة ما و مزیت حمد بر شکر ازین رهگذر است که در شکر انعام منعم ملحوظ
است که راجع به نعمت بلکه بفعل است و حمد ملحوظ حسن و جمال محمود است سواء کان ذاتیاً او وصفیاً
او فعلیاً و سواء کان راجعاً الینا او لا و ایضاً فان الحمد لله سبحانه من کل نعمائه تعالی فیکون الحمد ابلغ فی الثناء و بهذا المرتب

الحسن الجمال و ابقی فی حالیتی السراء و الضراء بخلاف الشکر فانه مع تصوره سریع الزوال و علی شرف البطلان
بزوال الانعام و هلاک الاحسان سوال تو در بعضی از مکتوبات خود نوشته‌اند که مقام رضا فوق مقام محبت
و مقام حب است و اینجا می‌نویسی که این مقام محبت فوق مقام رضا است توفیق در میان این سخن چیست
جواب این مقام محبت ورای آن مقام محبت و مقام حب است چه آن مقام مشتمل بر نسب و اعتبارات است اجمالاً
و تفصیلاً اگر چه آن محبت را محبت ذاتی گویند و این حب را حب صفات تصور کنند زیرا که اینجا قطع نظر از جمیع شیون
و اعتبارات نیست بخلاف این مقام که از نسب و اضافات معرا است کما تراه در بعضی از مکتوبات اندراج
یافته است که فوق مقام رضا مقدسی حبیب الله خاتم الرسل علیه و علیهم و علی آله کل الصلوات و التسلیمات مگر
عبارت از این مقام است که مخصوص باوست علیه و علی آله الصلوة و السلام والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها
باید دانست که کراهت ظاهر منافی رضا باطن نیست و مراد صورت منافی حال و حقیقت نه زیرا که ظاهر
و صورت عارف کامل را به صفات بشریت واگذاشته اند تا قیاب کمالات او گردد و ابتلا و آزمایش پیدا
کند و محق با مبطل ممتزج بود و این ظاهر و صورت عارف کامل را نسبت باطن و حقیقت او در رنگ جامه یکتا قبا
باید نمود نسبت بشخص لابس آن جامه و معلوم است که جامه را نسبت بآن شخص چه مقدار است هم چنین است
قدر صورت نظر بحقیقت او این صورت عارف را بی‌بصران در رنگ کوه می‌نگارند و مثل عموم
حقائق خود خیال میکنند لاجرم در مقام انکار می‌آیند و حرمان کسب می‌نمایند والسلام علی من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی مکتوب سی و چهارم بنور محمد تهاری صدور یافته در جواب عریضه او که از توارد
احوال نوشته بود الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف شما رسید از توارد احوال نوشته بودند [illegible] باید
بدانند که حضرت حق سبحانه و تعالی چنانچه داخل عالم نیست خارج عالم هم نیست چنانچه منفصل از عالم نیست متصل
بعالم هم نیست و تعالی است اما این همه صفات دخول و خروج و اتصال و انفصال از وی سبحانه مسلوب است
خالی ازین صفات تابع او است سبحانه باید جست و بیرون این صفات او را تعالی باید یافت اگر رنگی ازین صفات
ممتزج است گرفتاری ظلال و مثال حاصل است بلکه بصفت بیچونی و بیچگونگی گردی از ظلیت نداشته باشد او را تعالی
باید طلبید و اتصال بیچونی بآن مرتبه پیدا باید کرد این حالت نتیجه صحبت است بگفتن و نوشتن راست نمی‌آید اگر بنویسد که فهم
کنند و که در یابد بکار خود سرگرم باشند و تاحین ملاقات کیفیات احوال را نویسان باشند والسلام مکتوب سی و پنجم به میرزا گی خواجه

محمد عبد الله سلمه الله تعالی صدور یافته در جواب استفسارهایی که نموده بودند از توحید از عین الیقین و بیان ذلک
بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات بجناب مخدوم زاده میرسانند صحیفه شریفه رسید و باعث
آن فرحت فراوان بحصول انجامید از شمول کنسبت حضور و استیلای آن اندراج یافته بود نیک و مبارک
است این دولت که شما را در سنه یا دمیسر شده است در سلاسل دیگر اگر در ده سال میسر گردد نعمت عظمی شمرند
وامر عظیم تصور نمایند شکر این نعمت بجا باید آورد و چون میدانند که فطرت شما بلند است و بحسین این قسم احوال
از شما نسبه عجب نبراست اظهار این نعمت نموده آمد لئن شکرتم لازیدنکم نص قاطع است نوشته بودند که تنگناه
ظهور کردن گرفته است این دولت نیز مبارک باشد باد بقبول این حال ارد نمایند اما در غلبه این حال آداب شرعیه
را نیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی را کما ینبغی بجا آرند و بدانند که این شعبده بر تقدیر صدق و صحت بواسطه
استیلای محبة محبوب است که محب هرچه بیند و داند غیر از محبوب نبیند و نداند و از هر که لذت و ذوق بگیرد آنرا
منسوب به محبوب دارد در صورت شهود محب کثرت است لیکن بعنوان وحدت پس فنا درین موطن متحقق
نباشد زیراکه در فنا رفع شهود کثرت است بالکل بواسطه استیلاء شهود واحد این فنا نیز نسبت بعدم
شهود کثرت ممکنات گفته اند حقیقت فنا وقتی متحقق شود که کثرت اسماء وصفات و شیون و اعتبارات
نیز تمامها از نظر مختفی گردند و جز احدیت ذات مجرد تعالی هیچ چیز ملحوظ و منظور نباشد حقیقت تمام
سیر الی الله اینجا جلوه گر گردد و خلاصی از گرفتاری ظلال بالکلیه در مقام صورت بندد و این زمان
معامله با صل الاصول افتد واز دال بمدلول رسیده شود واز علم الیقین بگوش آغوش عروج نموده آید
و وصل عریان متحقق گردد و لذا و کذا ثم کذا و کذا بغیر از رمز و اشارت و آن هم مبهم و سر درگم از این
موطن لب نمیتوان کشاد مخدوم زاده از بیان آن عین الیقین می طلبند و میخواهند که آن
عین الیقین در علم گنجد مشکل کاریست چه کنند و چه گویند و چه سان انما ید و معقول سازد مگر مخدوم زاده
از کرم معذور دارند و از طلب علم بطلب حال گرایند دو سوالی که مخدوم زاده کرده بودند بر دو سوال از یاران
نیز ادیک سوال از بیان عین الیقین بطرز خاص بود چنانچه گذشت و سوال دیگر از بیان ربط حادث با
قدیم بوده که علم آن نصیب ما و را مخفی است جواب سوال دوم از جواب سوال اول هم دقیق تر است
شایان ستار است و شانی نظر در اطلاع علما و ارباب متشابهات کتاب و سنت مخصوص من است بیان

و التسلیمات از ایشان هم اگر قلیل را تبعیت و وراثت ازین علم نصیبی ارزانی دارند و درین نشأه برقع از
جمال شان پرده از پیش نکشایند لا امید هست که از نشأه آخرت جم غفیر از ایشان نیز به تبعیت باین دولت
متهد گردند این قدر بقلم می درآید که درین نشأه نیز بعضی دیگران را ازان اقل قلیل هست که باین دولت
مشرف سازند اما علم بحقیقت معامله ندهند و تأویل را منکشف نسازند بالجمله جایز است که تأویل
متشابهات حاصل آن بعض بود و اما نداند که چه حاصل دارد زیرا که متشابهات کنایات از معاملات رو نمود
که معامله حاصل شود و علم بان معامله میسر نگردد و این معنی در یکی از منتهیان خود مشاهده نموده است بلکه گران
تا چه رسد سوال شما ازین معامله پیدا ساخته است ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والسلام
مکتوب سی و ششم بخواجه محمد تقی صدور یافته در بیان بحث امامت و حقیقت مذهب اهل سنت و جماعت
و مذهب مخالفان و در بیان آنکه اهل سنت متوسط اند در میان افراط و تفریط که روافض و خوارج پیدا کرده اند
و ملحق اهل بیت آن سرور صلی الله علیه وسلم و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات
میرساند محبت درویشان و ارتباط و الفت با ایشان و رغبت استماع سخنان این طایفه علیه و میل باوضاع
و اطوار این طبقه سنیه از اجل نعم خداوندیست جل سلطانه و از اعظم دولتها و تعالی مخبر صادق فرموده است علیه و
علی آله الصلوة و السلام المرء مع من احب پس محبان ایشان با ایشان اند و در حرم حریم قرب بطفیلی ایشان توفیقی اما
سعادت اطوار فرزندی خواجه شرف الدین حسین ظاهر ساختند که این صاحبزاده و ایشان باوجود تعلقات شتی محرم است
و این معانی پسندیده باوجود گرفتاریها کار طایل مجمع بحمد الله سبحانه الحمد و المنة علی ذلک صلاح ایشان موجب صلاح جم غفیر است
و فلاح ایشان مستلزم فلاح جمع کثیر است از ظاهر ساختند که ایشان بسخنان توحید آشنا اند و رغبت باستماع علوم توحید دارند
اگر چند کلمه بجناب ایشان نویسی بهتر باشد اجابة للملتمس چند کلمه نوشته شد چون این ایام از بحث امامت باید گفت
میشود و هر یکی درین باب بظن و تخمین سخن میراند بضرورت درین بحث چند سطر نوشته آمد و حقیقت مذهب اهل سنت
و مذهب مخالفان بیان نموده شد بجناب آنجناب من علامات اهل السنة و الجماعة تفضیل الشیخین و محبة الختنین تفضیل
شیخین که با محبت ختنین جمع شود از خصایص اهل سنت و جماعت تفضیل شیخین باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است
چنانچه نقل کرده اند آنرا اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است و شیخ ابو الحسن اشعری میفرماید که تفضیل ابوبکر و عمر رضی
بر باقی امت قطعی است و از حضرت امیر نیز بتواتر ثابت شده است که در زمان خلافت خود و در ایام مملکت خود بحضور جم غفیر
فرموده

پیغمبر بودند که ابو بکر و عمر بهترین این امت اند چنانچه امام بیهقی گفته و امام بخاری روایت کرده است که حضرت امیر
فرموده است که بهترین مردم بعد از پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام ابو بکر است پس تر عمر پس تر مرد دیگر پس گفت پسر او
محمد بن الحنفیه پس تو ئی فرمود نیستم مگر مردی از مسلمانان بالجمله تفضیل شیخین از کثرة روات ثقات بحد شهرت
و تواتر رسیده است انکار آن یا از راه جهل است یا از راه تعصب چون مجال انکار نیافت عبد الرزاق که از
اکابر شیعه است بی اختیار بتفضیل شیخین قایل گشت و گفت که چون علی شیخین را بر خود تفضیل داده من هم تفضیل
ایشان از روی تفضیل میدهم و اگر او تفضیل نمیداد من هم تفضیل نمیدادم گناه است که من دعوی محبت
علی نمایم و با او مخالفت کنم و چون در زمان خلافت حضرت ختنین ظهور فتن و اختلال در امور مردم بسیار شد و
بد لهای مردم ازین راه کدورت بیحد پیدا گشته و عداوت و کینه در میان مسلمانان استیلا یافته
بضرورت محبت ختنین نیز از جمله شرائط سنت و جماعت اعتداد نموده اند تا جاهلی ازین راه سوء ظن باصحاب
خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام پیدا نکند و بجانشینان پیغمبر علیه و علیهما الصلوة والسلام بغض و عداوت
حاصل ننماید پس محبت حضرت امیر شرط تسنن آمد و آنکه این محبت ندارد از اهل سنت خارج گشت و خارجی نام
یافت و آنکه در محبت امیر طرف افراط اختیار کرد و زیاده از آنچه شاید بوقوع آورد و غلو در آن محبت نمود و
بسبب آن لعن اصحاب خیر البشر علیه و علیهم الصلوة والسلام زبان کشود و ترک طریق صحابه و تابعین سلف
صالحین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کرد رافضی نام یافت پس اهل سنت متوسط اند در میان افراط محبت
امیر و در میان تفریط آن محبت که روافض و خوارج اختیار کرده اند و شک نیست که حق در وسط است
و افراط و تفریط هر دو مذموم چنانچه امام احمد حنبل از حضرت امیر روایت کرده که گفته حضرت پیغمبر علیه و علی
آله الصلوة والسلام فرمود که در تو مثلی است از عیسی دشمن داشتند او را یهود تا آنکه بر مادر او بهتان بستند
و دوست داشتند او را نصاری تا آنکه فرود آوردند او را بمنزلی که او نداشت یعنی ابن الله
گفتند پس حضرت امیر فرمود هلاک گردند در من دو مرد یکی آنکه در محبت من افراط نماید و
آنچه در من نیست مرا اثبات کند و دیگرے آنکه با من دشمنی نماید و بعداوت
بر من بهتان بندد پس حال خوارج باجمال یهود تشبیه فرمود و حال روافض
باجمال نصاری که هر دو از حق وسط و طرف افتاده اند خیلی جا باید که اهل سنت

وجماعت را از محبان حضرت امیر ندانند و محبت امیر را مخصوص برفضه دارند محبت امیر رفض نیست تبری
از خلفاء ثلثه رفض است و تبری از اصحاب کرام مذموم و ملام امام شافعی میفرماید لو کان
رفضا حب آل محمد ~ فلیشهد الثقلان انی رافض ~ یعنی حب آل محمد رفض نیست چنانچه گمان برده اند اگر
همین حب را رفض گویند پس رفض مذموم نیست زیرا که ذم رفض از راه تبری دیگران می آید از اینجاست
پس محبان اهل بیت رسول علیه و علی آله و علیهم الصلوات والتسلیمات اهل سنت باشند فی الحقیقة گروه اهل بیت هم
ایشانند نه شیعه که دعوی محبت اهل بیت رسول علیه الصلوة والسلام می نمایند و خود را گروه اهل بیت میدانند
اگر بر محبت اهل بیت اقتصار نمایند و تبری از دیگران نکنند و تعظیم و توقیر جمیع اصحاب پیغمبر علیه الصلوة والسلام
والتحیات بجا آرند و مشاجرات ایشان را بر محامل نیک محمول دارند داخل اهل سنت باشند و از خوارج و روافض
بیرون بوند زیرا که عدم محبت اهل بیت خروج است و تبری از اصحاب رفض و محبت اهل بیت با تعظیم و توقیر جمیع اصحاب
کرام تسنن بالجمله منشأ تسنن بر حب صاحبان او علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات عاقل منصف هرگز بغض
اصحاب را بر حب ایشان نخواهد گزید بلکه دوستی پیغمبر را دوستی ایشان خواهد دانست علیه و علیهم الصلوات والتحیات قال علیه
الصلوة والسلام من احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم بر سر اصل سخن رویم و گوییم چگونه عدم محبت
اهل بیت در حق اهل سنت گمان برده شود که آن محبت نزد این بزرگواران جزو ایمان است و سلامتی خاتمه را برسوخ
آن محبت مربوط ساخته اند والد بزرگوار این فقیر که عالم بودند بعلم ظاهر و بعلم باطنی در اکثر اوقات ترغیب محبت
اهل بیت میفرمودند و میفرمودند که این محبت را در سلامتی خاتمه مدخلیتی است عظیم نیک رعایت آن باید نمود و در مرض موت
ایشان این فقیر حاضر بود چون معامله ایشان بآخر رسید و شعور ایشان کم ماند فقیر در آنوقت سخن ایشان را بیاد ایشان داد
و از آن محبت استفسار نمود در آن بیخودی فرمودند که غرق محبت اهل بیتم شکر خدا عزوجل در آنوقت بجا آورده شد
محبت اهل بیت سرمایه اهل سنت است مخالفان ازین معنی غافلند و از محبت متوسط ایشان جاهل جانب افراط خود اختیار
کرده اند و ماورای افراط را تفریط انگاشته حکم بخروج نموده اند و مذهب خوارج انگاشته اند ندانسته اند که در میان افراط و تفریط حد
وسط که مرکز حق است و موطن صدق که نصیب اهل سنت گشته است شکر الله تعالی سعیهم عجب است که خوارج را اهل سنت گشته اند
و استیصال دشمنان اهل بیت ایشان نموده اند از رفضه در آنوقت اثری و نشانی نبوده اگر بوده حکم عدم داشته مگر بزعم
ایشان اهل سنت را روافض گویند عجب معامله است گاهی اهل سنت را از خوارج

میشمرند که افراط محبت ندارند وگاهی نفس محبت را ازین بزرگواران جدا ساخته ایشانرا روافض میدانند
لهذا ایشان از جهالت خود اولیا و علماء اهل سنت را که دم از محبت اهل بیت میزنند و اظهار حب آل محمد
مینمایند علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات روافض انگارند و بسیاری از علماء کرام اهل سنت که منع از افراط آن محبت
مینمایند و در تعظیم و توقیر حضرت خلفاء ثلثه میکوشند خوارج میدانند وای هزار وای ازین جراءتهای ناشایسته ایشان اعاذنا الله
سبحانه من افراط تلک المحبة و من تفریطها از افراط محبت است که تبری از خلفاء ثلثه و غیر ایشان از شرط محبت میگیرند ایشان
انصاف باید نمود که این چه محبت است که شرط حصول آن تبری از جانشینان پیغمبر بود علیه و علیهم الصلوة والسلام و طعن
اصحاب خیر البشر باشد علیه و علیهم الصلوات والتحیات گناه اهل سنت همین است که با محبة اهل بیت توقیر و تعظیم جمیع
اصحاب آن سرور مینمایند علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و هیچ یکی را از ایشان با وجود منازعات مخالفات بدی
یاد نمیکنند و از هوا و تعصب دور می اندازند از جهت تعظیم صحبت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام و تکریم مصاحبان او
علیه و علی آله الصلوة والسلام مع ذلک محق را محق میگویند و مبطل را مبطل اما بطلان او را از هوا و هوس نمیدانند بر
اجتهاد حواله مینمایند روافض از اهل سنت وقتی خوشنود گردند که اهل سنت نیز در رنگ ایشان از دیگر اصحاب کرام
تبری نمایند و سوء ظن با ایشان بر دین جا حاصل کنند چنانچه خوشنودی خوارج مربوط بعداوت اهل بیت است و منوط
ببغض آل محمد علیه و علیهم الصلوات والبرکات ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة
انک انت الوهاب نزد اکابر اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات در
منازعات و محاربات یکدیگر سه گروه بودند جمعی بدلیل و اجتهاد حقیت جانب امیر معلوم نموده بودند و جمعی دیگر
بدلیل و اجتهاد حقیت جانب دیگر را یافته و طایفه دیگر متوقف بودند و هیچ جانب را بدلیل ترجیح نداده پس بر
طائفه اولی نصرت جانب امیر واجب آمد که موافق اجتهاد ایشان است و بر طائفه دوم نصرت جانب
مخالف امیر لازم که موافق اجتهاد ایشان است و بر طائفه سیوم توقف لازم آمد و ترجیح یکی بر دیگر
خطا پس هر سه فرقه بمقتضای اجتهاد خود عمل نمودند و آنچه بر ایشان لازم و واجب بود بجا آوردند
پس ملامت چه گنجایش دارد و طعن چه مناسب بود امام شافعی فرماید و نیز منقول از عمر بن عبد العزیز
است تلک دماء طهر الله عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا ازین عبارت مفهوم شود
که حقیت یکی و خطای دیگرے هم لب نباید کشود و همه را جز به نیکی یاد نباید کرد و هم چنین در حدیث

نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوة والسلام اذا ذکر اصحابی فامسکوا یعنی چون اصحاب من ذکر کرده شود از
مساوی ایشان یاد کرده شود شما خود را نگاه دارید یکی را بر دیگری اختیار نکنید لیکن جمهور اهل سنت با آنکه بر ایشان
ظاهر شده باشد برآنند که حقیقت در جانب امیر بوده و مخالف او را خطا اجتهادی بوده لیکن این خطا چون خطاء اجتهادی است
از ملامت طعن دور است از تشنیع تحقیر پاک مبرا از حضرت امیر منقول است که فرموده برادران ما بر ما باغی
گشتند اینها نه کافرانند و نه فاسقان زیرا که ایشان را تاویلی است که منع کفر و فسق میکند پس اهل سنت
و رفضه هر دو تخطیه محاربان امیر مینمایند و هر دو بحقیقت جانب امیر قایل لیکن اهل سنت زیاده از اطلاق لفظ خطا
که ناشی از تاویل است در حق محاربان امیر تجویز نمیکنند و زبان را از طعن و تشنیع ایشان نگاه میدارند و فضایل محاربان
حق صحبت خیر البشر مینمایند علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات آن سرور فرموده علیه و علیهم الصلوات والسلام الله
الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا یعنی از خدا بترسید جل شانه از خدا بترسید جل سلطانه در حق اصحاب من
برای تاکید این کلمه را بتکرار فرموده نگیرید اصحاب مرا نشانه تیر ملامت خویش و نیز فرموده اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم یعنی اصحاب من همچو ستاره ها اند هر کدام ایشان که اقتدا کنید راه یابید احادیث دیگر
هم در باب تعظیم و توقیر جمیع صحابه بسیار آمده اند پس همه را معزز و مکرم باید داشت و زلات ایشان را بر محامل نیک
حمل باید نمود اینست مذهب اهل سنت درین مسئله و رفضه درین باب غلو مینمایند و محاربان امیر را تکفیر میکنند
و بانواع طعن و اقسام شتم ایشان زبانهای خود را آلوده میسازند اگر مقصود ظهور حقیقت جانب امیر است و اظهار خطای
محاربان و بس آنچه اهل سنت اختیار کرده اند کافی است و حد اعتدال است سب و طعن اکابر دین مخرج از دیانت و تدین دور است
و رفضه اختیار آن نموده شتم اصحاب پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات جزو عظیم از دین ساخته اند و طوائف مبتدعه هر کدام بدعتها
اختیار کرده اند و از اهل سنت جدا گشته در میان جمیع آن طوائف فرقه خوارج و رفضه دور از معامله اند و از حق بعید افتاده اند
جمعی که سب و لعن اکابر دین را جزو عظیم ایمان خود تصور کنند از حق چه نصیب خواهند داشت روافض دوازده فرقه
اند همه تکفیر اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوة والسلام مینمایند و سب خلفاء راشدین را عبادت میدانند این
جماعت از اطلاق لفظ رفض بر خود ها تحاشی مینمایند و روافض غیر خود را می دانند که در احادیث وعید بسیار در
حق رفضه آمده است کاشکی از معنی رفض هم اجتناب مینمودند و تبری از اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات
والتحیات نمیکردند هندوان هندوستان نیز خود را هندو میگویند و از لفظ کفر تحاشی

میکنند و خود را کفار نمیدانند و کفار سالسان دار حرب می انگارند غلط فهمیده اند ز هر و صفت کفار بدتر
کفر متحقق است اینها اگر اهل بیت پیغمبر را علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات در رنگ خود دشمنان تصور کرده اند و ایشان را نیز دشمنان
ابی بکر و عمر خیال نموده و این جماعه بحکم تقیه کردارند که اهل بیت بنفاق و مخادعه انگاشته اند و حکم
کرده اند که حضرت امیر سی سال بحکم تقیه با خلفاء ثلثه صحبت نفاق داشته اند و بناحق تعظیم و توقیر ایشان
نموده عجب نموده عجب معامله است اگر محبت اهل بیت رسول الله بوسیله محبت رسول است علیه و علیهم الصلوات و
التسلیمات باید که دشمنان رسول الله نیز دشمن باشند و سب و لعن اینها بیشتر از سب و لعن دشمنان اهل بیت کنند هرگز
ابوجهل را که دشمن رسول است علیه و آله الصلوات والتحیات و انواع آزار و جفا با بیشمار آن سرور رسانید
علیه و علی آله الصلوة والسلام ازین جماعه کسی نشنیده است که سب و لعن کرده باشد و سب او و زبان کشوده ابوبکر صدیق
را که احب الرجال الی رسول الله است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بزعم فاسد خود دشمن اهل بیت تصور نموده
به سب و لعن او زبان دراز می نمایند ... نامناسب باو نسبت میسازند انچه دیانت و تدین است همه آنکه نه جهل شانرا که ابوبکر
و عمر و سائر صحابه کرام با اهل بیت رسول علیه و علی آله الصلوات والسلام دشمن بودند و بغض و عداوت با آل محمد داشتند
این بی انصافان که شکلی دشمنان اهل بیت را سب کنند و لعن ایشان اکابر صحابه نمایند و سوء ظن به بزرگان
دین پیدا ساختند این بیان در بنیاد مخالفت ایشان با اهل سنت مرتفع میگردد چه اهل سنت نیز دشمنان
اهل بیت را دشمن اند و بعض شیعه ایشان را قائل از نحوی اهل سنت است که شخص معین را که بانواع کفر مبتلا بود
باحتمال اسلام و توبه لعن نمیگویند و اطلاق لعن بر وی تجویز نمیکنند بکافران علی الاطلاق لعنت تجویز میکنند
اما بر کافر معین تجویز لعن نمیکنند تا زمانی که سوء خاتمه او بدلیل قطعی معلوم شود و روافض بی تحاشی ابوبکر
و عمر رضی الله تعالی عنهما لعن میکنند و اکابر صحابه را سب و لعن مینمایند هداهم الله سبحانه سواء الصراط درین بحث
در دو مقام اختلاف عظیم است میان اهل سنت و مخالفان مقام اول آنکه اهل سنت حقیه خلافت خلفاء اربعه
قائلند و هر چهار را خلفاء بر حق میدانند زیرا که در حدیث صحیح آمده است که اخبار از غیبات است الخلافة بعدی
ثلثون سنة و این مدت بخلافت حضرت امیر تمام شد پس مصداق این حدیث هر چهار خلیفه باشند و ترتیب خلافت
بر حق باشد اما انان انکار حقیه خلافت خلفاء ثلثه مینمایند و خلافت ایشان را بغصب و تغلب نسبت میسازند
و الامر حق خلافت را از امیر دیگر نمیدانند ... که از میان خلفاء ثلثه واقع شده بود بر تقیه حمل می کنند

میان اصحاب کرام خیر الانام علیه و علیهم الصلوة والسلام صحبت نفاق می انگارند و در مدارات یکدیگر را مخادع
تصور مینمایند زیرا که بزعم اینها موافقان امیر با مخالفان او بحکم تقیة البته صحبت نفاق داشتند و خلاف آنچه در دلهای
ایشان بوده بزبان ظاهری ساختند و مخالفان نیز چون بزعم ایشان اعدای امیر و اعدای دوستان امیر بودند
با ایشان بنفاق آشنائی میکردند و معادات را بموالات وانمودند پس بزعم ایشان جمیع اصحاب پیغمبر علیه و علی
آله الصلوات والتسلیمات منافق و مخادع بودند و بظاهر خلاف آنچه در باطن بود ظاهر میکردند پس باید نزد اینها بدترین
امت اصحاب کرام باشند و بدترین صحبتها صحبت خیر البشر بود علیه و علی آله الصلوة والسلام که این اخلاق ذمیمه از انجا ناشی
شده است و بدترین قرون قرن اصحاب باشد که پر از نفاق و عداوت و بغض و کینه بوده حال آنکه حضرت حق
سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشانرا رحماء بینهم میفرماید اعاذنا الله سبحانه عن معتقداتهم السوء هرگاه سابقان
این امت را باین اخلاق ذمیمه متصف سازند در لاحقان چه خیریت خواهند یافت این طائفه منکر آیات قرآنی و
احادیث مشهوره اند که در فضل صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوة والسلام و در فضیلت اصحاب کرام و علیه و علی آله الصلوة
والسلام و در خیریت این امت وارد شده اند ندیده اند و یا دیده اند ایمان بآن ندارند قرآن و احادیث بتبلیغ
اصحاب کرام بما رسیده است چون اصحاب مطعون باشند دینی که از راه ایشان بما رسیده است نیز مطعون خواهد بود نعوذ
بالله سبحانه من ذلک مقصود این جماعه مگر ابطال دین است و انکار شریعت او علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بصورت اهل
محبت اهل بیت رسول مینمایند و بحقیقت ابطال شریعت او علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات میکنند کاشکی امیر و موافقان
امیر را اسد الله میدانستند و بلاغ تقیه که از صفات اهل مکر و نفاق است متهم نمی ساختند جماعة از موافقان امیر یا از مخالفان او
که سی سال با یکدیگر صحبت بنفاق دارند و بمکر و خداع زندگانی نمایند چه خیریت در اینها خواهد بود و اینها چگونه شایان اعتماد
خواهند بود و ابو هریره رضی الله تعالی عنه را که طعن میکنند نمیدانند که در طعن او نصف احکام شرعیه مطعون میگردد زیرا که علمای
مجتهدین فرموده اند که در احکام سه هزار احادیث وارد شده است یعنی سه هزار احکام شرعیه بسنت ثابت شده است
از آن سه هزار یکهزار و پانصد بروایت ابو هریره بثبوت پیوسته است پس طعن او طعن نصف احکام شرعیه باشد امام
بخاری گوید که راویان ابو هریره زیاده از هشتصد اند از اصحاب کرام و تابعین یکی از ایشان
ابن عباس است و ابن عمر نیز از وی روایت کنند و هم چنین جابر بن عبد الله و انس بن مالک از رواة
وست و حدیثی از حضرت امیر نقل میکنند در طعن ابی هریره آن حدیث مفتری است چنانچه

علما تحقیق آن فرموده اند و حدیث دعا آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام مر ابی هریره را بفهم در
علما معروف است قال ابو هریرة حضرت مجلسا لرسول صلی الله علیه و علی آله وسلم فقال من یبسط منکم رداءه
حتی افیض فیه مقالتی فیضمها الیه ثم لا ینساها فبسطت بردة کانت علیّ فافاض رسول الله صلی الله علیه و علی آله
وسلم مقالته فضممتها الی صدری فما نسیت بعد ذلک شیئا پس مجرد زعم خود شخصی بزرگ دین را دشمن امیر دانند
و سب و طعن و لعن در حق او جائز داشتن از انصاف دور است نهیه کلها افراط محبت است که نزدیک است که از ربقهٔ
ایمان بیرون اندازد و اگر فرضا تقیه در حق امیر تجویز نموده آید چه خواهند گفت در اقوال امیر که بطریق تواتر
در افضلیت شیخین منقول گشته اند و هم چنین کلمات قدسیه او که در عین خلافت و مملکت خود در حقیت خلافت
خلفاء ثلثه صادر شده چه تقیه همین قدر است که حقیت خلافت خود نماید و بطلان خلافت خلفاء ثلثه بنماید نه
لا اظهار حقیت خلافت خلفاء ثلثه و بیان افضلیت شیخین امری است علیحده ورای آن تقیه که محلی غیر از صدق
و صواب ندارد و به تقیه رفع آن صورت نه بندد ایضا احادیث صحاح که بحد شهرت رسیده است بلکه بتواتر معنی
گشته که در فضیلت حضرات خلفاء ثلثه و غیر ایشان وارد گشته است و جمعی را از ایشان مبشر بجنت ساخته آن احادیث
را چه جواب خواهند گفت زیرا که تقیه در حق حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام مجوز نیست چه تبلیغ بر پیغمبران
لازم است علیهم الصلوات والتسلیمات و ایضا آیات قرآنی که درین باب نازل گشته اند تقیه آنجا متصور نیست
حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را انصاف دهاد معلوم ارباب عقول است که تقیه از صفات جبانت است بالعد
آنرا نسبت دادن نامناسب است بحکم بشریت صفت تقیه در یکساعت یا دو ساعت یا یک روز یا دو روز اگر تجویز نموده آید
گنجایش دارد تا سی سال در اسد الله این صفت جبانت اثبات نمودن و مصر بر تقیه داشتن
بسیار مستکره است مصر بر صغیره کبیره گفته اند اصرار بر صفتی از صفات ارباب شقاق یا نحیب
نفاق چه خواهد بود کاش قباحت این امر را بفهمند از تقدیم شیخین گریخته اند که مستلزم
اهانت امیر است و تقیه اختیار کرده اند اگر شناعت صفت تقیه را که از صفات ارباب نفاق است
می فهمیدند هرگز تجویز آن نمیکردند و از دو بلیه اهون را اختیار می نمودند بلکه گوییم در تقدیم شیخین
هیچ اهانت امیر نیست حقیت خلافت امیر بحال خود است و درجه ایشان به هدایت ارشاد او کرم بعد نیل او
نیز بحال خود و در اثبات تقیه تنقیص و توهین لازم است که این صفت از خصائص ارباب نفاق است از آن

لوازم اصحاب مکر و خداع متقاعد و هم آنکه اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم مشاجرات و منازعات اصحاب خیر
البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات بر محامل نیک محمول میدارند و از هوا و تعصب دور میدانند زیرا که نفوس
ایشان در صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التحیات مزکی شده بود و سینهای ایشان از عداوت و کینه پاک گشته
غایة ما فی الباب چون هر کدام را رای و اجتهاد بود و هر مجتهد را عمل بموافق رای خود واجب بضرورت در بعض امور بسبب اختلاف
الآرای مخالفت و مشاجرت لازم گشت و هر یکی را تقلید رای خود صواب آمد پس مخالفت شان برنگ موافقت
برای حق بوده نه برای هوا و هوس نفس اماره مخالفان محاربان حضرت امیر را تکفیر میکنند و انواع طعن و تشنیع در حق
محاربان تجویز مینمایند گاه گاه اصحاب کرام در بعض امور اجتهادیه با آن سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات مخالفت
کردند بخلاف رای آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام حکم نموده اند و آن اختلاف ایشان بلوم و ملام
نبوده بلکه با وجود نزول وحی نیامده مخالفت با امیر در امور اجتهادیه چرا کفر باشد و مخالفان چرا مطعون
و ملام باشند محاربان حضرت امیر جمعی غفیر اند از اهل اسلام و از اجلای اصحاب اند و بعضی از ایشان مبشر بجنت تکفیر و تشنیع
ایشان امر آسان نیست کبرت کلمة تخرج من افواههم قریب نصف دین شریعت نزدیک است که ایشان تبلیغ
کرده باشند اگر ایشان مطعون باشند اعتماد از شطر دین بر میخیزد و چگونه این بزرگواران مطعون باشند که روایت هیچ یک از اینها
را هیچکس رد نکرده نه امیر و نه صحیح بخاری که اصح کتب است بعد کتاب الله تعالی و شیعه نیز بر آن معترف دارند فقیر از احمد
تمیمی که از کبار شیعه بود شنیده ام که میگفت کتاب بخاری که اصح کتب است بعد کتاب الله البخاری و ایاهم از ربعه
امیر است و هم از مخالفان امیر بود و بعد مخالفت راجح و مرجوح ندانسته است چنانچه از امیر روایت کند از معاویه هم
نیز روایت دارد اگر شائبه طعن در معاویه در روایت معاویه بود هرگز در کتاب خود روایت او را درج نکردی هم چنین
در سلف که نقاد احادیث بوده اند هیچ یکی بر آن چه در روایت حدیث فرق نکرده است و مخالفت امیر را سبب
طعن نساخته باید دانست لازم نیست که امیر در جمله امور خلافیه محق باشد و مخالفان بر خطا هر چند در امر محاربه
حق بجانب امیر بود زیرا که بسیاری است که در احکام خلافیه صحابه و تابعین ائمه مجتهدین مذهب غیر امیر را اختیار کرده اند
و حکم بمذهب نکرده اند اگر حق بجانب امیر متعین بودی بخلاف آن حکم نکردندی قاضی شریح که از تابعین کبار است
بوده است بمذهب امیر حکم نکرده و شهادت حسن را بعلت قرابت نسبت بنوت منظور نداشته
مجتهدین بعد بقول قاضی شریح عمل نموده اند و شهادت پسر برای پدر تجویز نکرده اند و مسائل

دیگر هم اختیار اقوال غیر امیر که مخالف رای امیر بوده است بسیار است متتبع منصف مخفی نخواهد بود تفصیل آن
اطالت میطلبد پس بر مخالفه امیر گنجایش اعتراض نباشد و مخالفان مطعون و ملام نباشند حضرت عائشه
صدیقه رضی الله تعالی عنها که حبیبه حبیب رب العالمین بوده است و تا آخر مقبوله و منظوره او علیه الصلوة
والسلام بوده حضرت پیغمبر مرض موت را به حجره او بسر برده و در کنار او جان داده و در حجره مطهره او مدفون شده
مع ذلک الشرف حضرت صدیقه عالمه مجتهده بوده است و پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام بیان شطر دین را باو
حواله داشته و صحابه کرام در مشکلات احکام رجوع بوی مینمودند و حل معضلات از وی مییافتند این چنین صدیقه مجتهده را
بواسطه مخالفت حضرت امیر مطعون ساختن و چیزهای ناشایسته را بوی منتسب نمودن بسیار نامناسب است و دور از ایمان
به پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة والسلام حضرت امیر اگر داماد حضرت پیغمبر است و پسر عم اوست حضرت صدیقه
زوجه مطهره اوست علیه و علی جمیع اهل بیته الصلوات والسلام حبیبه مقبوله او علیه و علی آله الصلوات والسلام پیش
ازین بچند سال دأب فقیر آن بوده که اگر طعامی پخته مخصوص بروحانیات مطهره اهل عبا می‌ساخت و آن
سرور حضرت امیر و حضرت فاطمه و حضرات امامین را ضم میکرد علیهم الصلوات والتسلیمات شبی در خواب می بیند
که آن سرور حاضر است علیه و علی آله الصلوة والسلام فقیر بایشان عرض سلام میکند متوجه فقیر نمیشوند و بجانب
دیگر دارند درین اثنا بفقیر فرمودند که من طعام در خانه عائشه میخورم هر کرا طعام فرستد بخانه عائشه فرستد این زمان
فقیر دریافت که سبب عدم توجه شریف ایشان آن بوده که فقیر حضرت صدیقه را دران طعام شریک نمیساخت بعد ازان
حضرت صدیقه بلکه سایر ازواج مطهرات را که همه اهل بیت اند شریک میساخت و بجمیع اهل بیت توسل مینمود پس آزار و
ایذا که بحضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام از راه حضرت صدیقه رسد زیاده ازان آزار و ایذا است که از راه حضرت
امیر رسد بر عقلا و صاحبان انصاف این معنی مخفی نیست آری این بزرگان لیست که محبت حضرت امیر و تعظیم او بواسطه محبت
و تعظیم حضرت پیغمبر باشد علیه و علی آله الصلوات والسلام بواسطه قرابت او علیه و علی آله الصلوة والسلام اگر محبت امیر را
استقلالا اختیار کنند و محبت حضرت پیغمبر را ازان دخل نباشد ازین مبحث خارج است و قابل مخاطبه نیست و ابطال دین
و هدم شریعت میخواهد که بی توسط حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والسلام راهی اختیار کنند و بمحمد علی گرایند
یعنی آنکه پیغمبر را گذاشته علی را ... و انکار دارد و از راه ... صحابه آنان علیه و علی آله الصلوات و
التسلیمات و بواسطه دشمنی ... علیه و علی آله الصلوات والتحیات تحقیر و تکفیر ایشان و بواسطه تعظیم و تکریم او ...

الصلوات والسلام قال علیه و علی آله الصلوة والسلام من احبهم فبحبی احبهم و همچنین کسیکه با ایشان دشمن است با پیغمبر
دشمن است کما قال علیه الصلوة والسلام من ابغضهم فببغضی ابغضهم یعنی محبتی که با اصحاب است متعلق شده است
همان محبت است که بمن تعلق گرفته است و همچنین بغض ایشان همان بغض است که بمن متعلق گشته است طلحه و زبیر
رضی الله تعالی عنهما از کبار اصحاب اند و عشره مبشره بجنت طعن و تشنیع ایشان نامناسب است و لعن و طرد ایشان عیاذا
بالله عین وبال است و همان طلحه و زبیر اند که حضرت فاروق خلافت را بعد خود میان شش نفر شوری گذاشته طلحه و زبیر را داخل
آنها ساخت و در ترجیح یکی بر دیگری دلیل واضح نیافت و طلحه و زبیر باختیار خود نصیب خلافت را گذاشتند و هر یکی ترک ساخت حتی گفت
و همان طلحه است که پدر خود را بواسطه سوء ادب که نسبت بآن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام از وی بوجود آمده بود کشته است
و سر او را بملازمت آن سرور آورده و در قرآن مجید ثنای وی درین فعل آمده و همان زبیر است که مخبر صادق علیه و علی آله
الصلوة والسلام قاتل او را وعید بدوزخ فرموده حیث قال علیه و علی آله الصلوة والسلام قاتل الزبیر فی النار ظاهر و
لاعن بیشتر از قاتل او هیچ کمی ندارد فالحذر ثم الحذر الحذر عن طعن اکابر الدین فهم کبراء الاسلام الذین بذلوا مهجهم
فی اعلاء کلمة الاسلام و نصرة سید الانام و انفقوا اموالهم لتأیید الدین باللیل والنهار فی السر والجهار و ترکوا لمحبة
الرسول عشائرهم و قبائلهم و اولادهم و ازواجهم و اوطانهم و مساکنهم و عیونهم و زروعهم و اشجارهم و انهارهم و آثروا
الرسول علیه و علیهم الصلوة والسلام علی انفسهم و اختاروا محبته علی محبتهم و محبة اموالهم و ذریاتهم و هم الذین نالوا شرف الصحبة
و فازوا فی صحبته ببرکات النبوة و شاهدوا الوحی و تشرفوا بصحبة الملک و راوا الخوارق و المعجزات حتی صار غیبهم شهادة
و علمهم عینا و اعطوا من الیقین ما لا یعطی لاحد من بعدهم حتی لا یبلغ انفاق غیرهم مثل احد ذهبا ما بلغ انفاقهم شعیرا
و لا نصیفه و هم الذین اثنی الله تعالی علیهم فی القرآن المجید رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک مثلهم فی التورية و مثلهم
فی الانجیل کزرع اخرج شطأه فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار سماهم الله
تعالی غائظهم کفارا فلیحذر عن غیظهم کما یحذر عن الکفر والله سبحانه الموفق حاصل کلام آنکه چنین نسبت را بآن سرور علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات درست کرده باشند و مقبول و منظور او علیه و علیهم الصلوات والتحیات گشته اگر در بعض امور با یکدیگر مخالفت کنند
و مشاجرت نمایند برای اجتهاد خود عمل فرمایند مجال طعن و اعتراض نیست بلکه حق و صواب دران معنی اختلاف و
عدم تقلید یکی غیر خود است امام ابو یوسف رحمه الله که صاحب درجه اجتهاد است تقلید امام ابو حنیفه رضی الله تعالی عنهما خطا است و صواب تقلید رای
خود است امام شافعی قول صحابه هر صحابی که باشد خواه صدیق باشد خواه امیر برای خود تقدیم نمیدهد و عمل برای خود اگرچه مخالف

قول صحابی با صواب سید الامر مجتهد است گنجایش مخالفت آرای اصحاب گشت اگر صحابی بایکدیگر مخالفت نمایند
بر استنباطات باشند با آنکه گوئیم اصحاب کرام در امور اجتهادیه با آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیات حکم نموده با وجود
نزول وحی ذم بر خلاف ایشان نیامده بر اختلاف ایشان منع وارد گشته چنانچه گذشت آری اختلاف نامرضی
نامعقول حق بود جل شانه البته منع آن آمدی ترک ادب آن جماعه کنند کان وعید نازل گشتی نمی بینی جماعه در تکلم آن سرور علیه و
علی آله الصلوة والسلام رفع صوت می نمودند چگونه منع آن صوت آمده و وعید بران رفع صوت گشت قال الله تبارک وتعالی یا ایها الذین
آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون و در مادهٔ اساری جائی
بدر اختلاف عظیم واقع شده بود حضرت فاروق و سعد معاذ حکم بقتل آن اساری نموده بودند و دیگران تخلیص فدیه
کرده بودند و مقبول رای آن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتحیات حکم به تخلیص فدیه بود و لهذا اختلاف [illegible]
قبیل است اختلافی که در اتیان قرطاس نموده بودند آن سرور علیه وعلی آله وعلیهم الصلوات والتسلیمات در مرض موت طلب
قرطاس فرموده بود تا از برای ایشان چیزی بنویسد جمعی گفتند قرطاس باید آورد و جمعی دیگر منع اتیان قرطاس می نمودند
حضرت فاروق از ان جماعه بود که با تیان قرطاس راضی نشده و گفت حسبنا کتاب الله طاغیان از ین باره بر حضرت فاروق
زبان دراز کرده اند و بانها طعن وتشنیع کشاده اند فی الحقیقه محل طعن نیست زیرا که حضرت فاروق دانسته بودند که
زمان وحی منقطع گشته است و احکام سماوی تمام شده غیر رای اجتهادی در اثبات احکام گنجایش نمانده در ان وقت آن سرور علیه و
علی آله الصلوة والسلام هرچه خواهند نوشت از امور اجتهادیه خواهد بود که دیگران را در ان شرکت است بحکم فاعتبروا یا اولی
الابصار سعی بلیغ در ان نمی باید کرد بر پیغمبر علیه وعلیهم التسلیم تصدیع نباید داد برای اجتهاد دیگران گنجایش باید گذاشت
کتاب الله یعنی قرآن مجید با ضمیمه قیاس و اجتهاد مستنبطان را کافی است احکام را ازینجا استنباط خواهند نمود تخصیص ذکر
کتاب الله تواند بود که برای آن باشد که [illegible] معلوم گردد باشند که این احکام که در صدد نوشتن آنها اند ماخذ آنها
در کتاب الله جل شانه ثابت است ذکر سنت نموده آید پس منع حضرت فاروق از جهت شفقت و مهربانی بوده که آن حضرت
موجم بامر تصدیع نکشند چنانکه اتیان آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام نیز بر سبیل استحسان بوده نه وجوب [illegible]
از روی استنباط آن بوده باشد و اگر امر تو [illegible] وجوب بودی در تبلیغ آن مبالغه فرمودی و مجرد اختلاف اعتراض نمی
نمود سوال حضرت فاروق در آن وقت گفت اهجر استفهموه مراد از ان چه باشد جواب حضرت فاروق [illegible]
در وقت [illegible] این کلام از ایشان بوده [illegible] چنانچه از [illegible] الکتب [illegible]

چه آن سرور گاهی چیزی ننوشته است ایضاً فرمودند صلوات الله علیه هرگاه دین کامل شده باشد و نعمت تمام گشته
و رضای حق بآن پیوسته ضلالت بعد از آن چه صورت خواهد داشت و کتابت چه خواهند نوشت که دفع ضلالت کند
آنچه در بیت اوست بیان آن نوشته شده است اگر کتابت نیست دفع ضلالت نمیشود و در کتابت با وجود شدت مرض حرج است
نویسند که دفع ضلالت نماید ازینجا حضرت فاروق فرمودند یا مشکل این کلام بنا بر بشریت بی قصد ایشان بر زبان
رفته است تحقیق آن نمی فرمایند و بتجدید استفسار آن نمائید در اثنای این سخن اختلاف بلند گشت حضرت پیغمبر فرمودند
که برخیزید و مخالفت نکنید که نزاع در حضور پیغمبر مستحسن نیست بعد از آن بقوله سخن نفرمودند و از دوات و قرطاس یاد
نکردند باید دانست که اختلافی که اصحاب کرام در امور اجتهادیه با آن سرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات نمودند اگر عیاذاً
بالله سبحانه شائبه هوا و تعصب داشت از زمره اهل ارتداد می کشیدند سر از ربقه اهل اسلام بیرون انداخته چه سوء ادب
و سوء معاشرت با آن سرور کفر است علیه و علیهم الصلوات والتحیات اعاذنا الله سبحانه منه بلکه این اختلاف بنا بر امتثال
امر فاعتبروا بوده است زیرا که شخصی که پایه اجتهاد داشته باشد در احکام اجتهادیه از تقلید اجتهاد و رای دیگری ممنوع است
خطا و سهو عنها آری در احکام منزله رای و اجتهاد را در آن دخل نیست غیر تقلید آنجا گنجایش ندارد و ایمان و
انقیاد آنها واجب غایة ما فی الباب اصحاب قرن اول از تکلفات بری بودند و از آرایش عبارات مستغنی اهتمام ایشان
باصلاح باطن بوده است و ظاهر ایشان از نظر ایشان مطروح و غیر ملحوظ بوده مراعات آداب در آن قرن باعتبار
حقیقت و معنی بوده نه باعتبار صورت و فقط امتثال امر رسول علیه و علی آله الصلوة والسلام کار ایشان بوده اجتناب
از نامرضیات آن سرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات معامله ایشان آباء و امهات و اولاد و ازواج خود را فدای آن سرور نموده بودند
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و از کمال اعتقاد و اخلاص لعاب مبارک آن سرور علیه و علیهم الصلوات والتحیات نگذاشتند
که بر زمین افتد بلکه برکت و نجات آنرا فرو میبردند و قصد فضله خون مبارک او را بعد از فصد از کمال اخلاص مشهور و معروف
است اگر عبارتی که موهم سوء ادب است نزد اهل این قرون که پر از کذب و خداع است از آن بزرگواران صادر شود نسبت بآن سرور
علیه و علی آله الصلوة والسلام بر محمل نیک فرود باید آورد و بمجمل عبارت باید رفت الفاظ هر قسم که باشد ملحوظ نباید ساخت سلامت
نیست والله سبحانه الموفق سوال چون در احکام اجتهادیه احتمال خطا گنجایش شد وثوق در جمیع احکام شرعیه که از آن سرور منقول است
علیه و علی آله الصلوات والسلام چگونه نموده آید جواب احکام اجتهادیه ثانی الحال احکام منزله گشته است زیرا که بر خطا مقرر ماندن
انبیا جائز نیست علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات پس در احکام اجتهادیه بعد از ثبوت اجتهاد مستنبط و اختلاف آرای ایشان حکمی

از نزد حق جل و علا نازل میگردد که صواب را از خطا جدا میسازد و ممتاز محق از مبطل مینماید پس احکام اجتهادیه نیز در زمان آنسرور علیه و علی آله الصلوات والسلام بعد نزول وحی که تمیز صواب از خطا نمود قطعی الثبوت بودند و احتمال خطا نداشتند پس جمیع احکام که در زمان آنسرور علیه و علی آله الصلوات والسلام که به ثبوت پیوستند قطعی اند و از احتمال خطا محفوظ زیرا که بوحی قطعی ثابت گشته اند ابتدا و انتهاء مقصود از استنباط و اجتهاد در این احکام آن بود که مجتهدان و مستنبطان را شأن حکمی از نزد حق جل و علا نازل میگردد که صواب را از خطا جدا سازد و ممتاز درجات کرامت حاصل آید و مخطی و مصیب علی تفاوت الدرجات ثواب یابند پس در احکام اجتهادیه هم درجات مجتهدان بلند گشت و هم قطعیت آن احکام بعد از نزول وحی ثابت شد آری بعد از انقراض زمان نبوت احکام اجتهادیه ظنی اند که مفید عمل اند نه مثبت اعتقاد که منکر آنها کافر گردد مگر که اجماع مجتهدان بر آن حکم منعقد شود و این زمان مثبت اعتقاد نیز باشند و نختم المکتوب بالخاتمة الحسنة فی فضائل اهل بیت الرسول علیه و علی آله و علیهم الصلوة والسلام والبرکات والتحیات روی ابن عبد الله وانه قال علیه و علی آله الصلوة والسلام من احب علیاً فقد احبنی ومن ابغض علیاً فقد ابغضنی ومن اذی علیاً فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله اخرج الترمذی والحاکم وصححه عن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم ان الله امرنی بحب اربعة واخبرنی انه یحبهم قیل یا رسول الله سمهم لنا قال علی منهم یقول ذلک ثلثا وابو ذر والمقداد وسلمان اخرج الطبرانی والحاکم عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنهم انه قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم النظر الی علی عبادة اسناده حسن اخرج الشیخان عن البراء رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم والحسن علی عاتقه وهو یقول علیه و علی آله الصلوة والسلام اللهم انی احبه فاحبه اخرج البخاری عن ابی بکرة قال سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم علی المنبر والحسن الی جنبه ینظر الی الناس مرة والیه مرة ویقول ان ابنی هذا سید ولعل الله ان یصلح به بین فئتین من المسلمین اخرج الترمذی عن اسامة بن زید قال رأیت النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم وحسن و حسین علی ورکه فقال هذان ابنای وابنا ابنتی اللهم انی احبهما فاحبهما واحب من یحبهما اخرج الترمذی عن انس قال سئل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ای اهل بیتک احب الیک قال الحسن والحسین وروی المسور بن مخرمة ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال فاطمة بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی وفی روایة یریبنی ما اربها ویؤذینی ما اذاها واخرج الحاکم عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال لعلی فاطمة احب الی منک وانت اعز علی منها عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت ان الناس یتحرون بهدایاهم یوم عائشة یبتغون بذلک مرضاة رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وقالت ان نساء رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم کن حزبین فحزب فیه عائشة وحفصة وصفیة

رسول الله تعالی علیه و علی آله وسلم فکلم حزب ام سلمة فقلن لها کلمی رسول الله صلی الله علیه وسلم یکلم الناس فیقول من اراد
ان یهدی الی رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم فلیهده الیه حیث کان فکلمته فقال لها لا تؤذینی فان الوحی
لم یاتنی وانا فی ثوب امراة الا عائشة قالت اتوب الی الله سبحانه من ذلک یا رسول الله ثم انهن دعون فاطمة فارسلن
الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فکلمته فقال یا بنیة الا تحبین ما احب قالت بلی قال فاحبی هذه وعن عائشة رضی الله
تعالی عنها قالت ما غرت علی احد من نساء رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ما غرت علی خدیجة وما رأیتها ولکن کان یکثر ذکرها
وربما ذبح شاة ثم یقطعها اعضاء ثم یبعثها فی صدائق خدیجة فربما قلت له کانه لم یکن فی الدنیا امراة الا خدیجة فیقول انها
کانت وکانت وکان لی منها ولد وعن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم العباس منی وانا منه اخرجه
الدیلمی عن ابی سعید ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال اشتد غضب الله علی من اذانی فی عترتی واخرج الحاکم عن ابی هریرة رضی الله
تعالی عنه ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم قال خیرکم خیرکم لاهلی من بعدی اخرج ابن عساکر عن علی کرم الله تعالی وجهه ان
رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم قال من صنع الی اهل بیتی یدا کافاته علیها یوم القیمة اخرج ابن عدی الدیلمی عن علی رضی الله تعالی عنه ان رسول
الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم قال اثبتکم علی الصراط اشدکم حبا لاهل بیتی ولاصحابی ~ الهی بحق بنی فاطمه که بر قول
ایمان کنی خاتمه، اگر دعوتم رد کنی ور قبول، من و دست و دامان آل رسول، صلی الله تعالی علیه وعلیهم وعلی جمیع اخوانه
من الانبیاء والمرسلین والملائکة الکرام المقربین وعلی سائر عباد الله الصالحین اجمعین **مکتوب سی و هفتم** بفقیر حقیر عبد الحی که جامع
این مکتوبات شریفه است صدور یافته در بیان فضائل کلمه طیبه لا اله الا الله و بیان ذلک بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله بهیچ چیز در تسکین
غضب باری جل و علا سلطانه ازین کلمه طیبه نافع تر نیست هر گاه این کلمه تسکین غضب چون نار فرماید غضبهای دیگر چه فرو نشاند
بطریق اولی تسکین آنها نماید چرا تسکین ننماید که بنده بتکرار این کلمه طیبه نفی ماسوی نموده از همه روگردانیده است قبله توجه معبود بحق را
ساخته منشاء غضب توجهات شتی بوده که بنده بآن مبتلا گشته بود ولیس قلیل این معنی را در عالم مجاز مشاهده نمائی چون مالکی از مملوک
خود آزار یابد و بر وی غضب نماید بنده از حسن ادب کرد او توجه خود را از ماسوای مالک خود گردانید تمام خود را متوجه مالک گرداند این
زمان چارها مالک را شفقت و مرحمت در حق مملوک خود پیدا گردد و غضب او زائل و مرتفع شود ولیکن کلمه طیبه را کلید خزینه بود در نیز رحمت
اخروی آخرت تا خیره فرموده بیت بیاید سید اند که شفیع تر نی از برای قطع ظلمات کفر و کدورات شرک ازین کلمه طیبه دیگری نیست کسیکه
... ازین کلمه گیره باشد و ذره ایمان حاصل نموده مع ذلک بسموم کفر و رذایل شرک مبتلا گشته امید است که بشفاعت این کلمه
طالب ... از خلود دوزخ نجات یابد چنانچه در رفع عقوبات سائر کبائر همت شفاعت محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم

و آنکه گفتم کبائر این امت زیرا که در امم سابقه ارتکاب کبائر کمتر است بلکه شرک و رسوم کفر در ذایل شرک زیر
اند که بیشتر محتاج شفاعت این امت است در امم سابقه جمعی بر کفر مصر بودند و جمع دیگر ایمان با خلاص
آوردند و متابعت اوامر نمودند و آنکه هلاک گشتند این امت پر گناه اگرچه کلمه طیبه شفیع ایشان نمی بود و مثل
خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التحیات شفاعت شان نمی نمودند امة مذنبة و رب غفور عفو القدیر مغفرت
غفران حق جل و علا که در شان این امت بکار خواهد رفت معلوم نیست که در شان جمیع امم ماضیه بکار رفته و فوق نیز
را گویا برای این امت پر ذنوب ذخیره ساخته اند که مستحق کرامت این گناهگاران اند و چون حق سبحانه و تعالی
عفو و مغفرت را دوست میدارد و هیچ ماده از برای عفو و مغفرت برابر این امت پر تقصیر نیست لاجرم این امت خیر الامم
گشت و کلمه طیبه که شفاعت کننده ایشان است افضل الذکر آمد و پیغمبر شفیع ایشان سید الانبیا خطاب یافته علیهم
الصلوات و التحیات اولئك یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما بلی ارحم الراحمین چنین باشد
و اکرم الاکرمین چنین بود با کریمان کارها دشوار نیست و کان ذلك علی الله یسیرا ربنا اغفر لنا ذنوبنا و
اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین و نیز از فضائل این کلمه شنو قال رسول الله صلی الله
علیه و علی آله و سلم و بارک من قال لا اله الا الله دخل الجنة کوته نظران تعجب می نمایند که بیک گفتن لا اله الا الله چگونه دخول
جنت میسر شود از برکات این کلمه طیبه واقف نیستند محسوس این فقیر شده است اگر تمام عالم را بیک گفتن این کلمه طیبه بخشند و
به بهشت فرستند گنجایش دارد و مشهود میگردد که برکات این کلمه مقدسه اگر بر تمام عالم قسمت کنند تا ابد الآباد همه را کفایت
کند همه را سیراب گرداند فکیف که با این کلمه طیبه کلمه مقدسه محمد رسول الله جمع شود و تبلیغ تجدید نظام نماید و رسالت با ولایت
قرین شود مجموعه این دو کلمه جامع کمالات ولایت و نبوت است هادی سبیل این هر دو سعادت است که ولایت را از ظلمات
ظلال پاک سازد و نبوت را به درجه علیا رساند اللهم لا تحرمنا من برکات هذه الکلمة الطیبة و ثبتنا علیها
و امتنا علی التصدیق بها و احشرنا مع المصدقین لها و ادخلنا الجنة بحرمتها و بحرمة مبلغیها علیهم الصلوات و التحیات
و التسلیمات و البرکات ایضا چون نظر در قدم الیسر نمود و بریاست فرد نزد و معامله غیب صرف است که آن جز حق
بیا می کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله نتوان رفت مبرهن شد که تا این کلمه مقدسه قطع آن مسافت نتوان نمود و بیکبار
گفتن کلمه طیبه و نه آن مع طی ... حقیقتا بکلمه مقدسه یکبار از آن مسافت قطع نماید از خود دور
و بحق جل و علا نزدیک می افتد و هر چند می باز آن مسافت با ضعاف زیاده است

تمام دائرهٔ عالم امکان پس اینجا فضیلت این ذکر را باید دریافت که تمام دنیا را در جنب آن هیچ مقدار و احساسی نیست کالشئ حکم قطرهٔ ندارد نسبت بدریای محیط عظمت این کلمهٔ طیبه باعتبار درجات گوینده است هر چند درجه گوینده بیشتر علو این عظمت بیشتر مزید و چه حسن باشد اذا انا زدته نظراً آرزوی در دنیا معلوم نیست که برابر این باشد که کسی در گوشه خزیده باشد و بتکرار این کلمهٔ طیبه متلذذ و محظوظ بود اما چه توان کرد جمیع آرزو میسر نیست و از غفلت و اختلاط خلق چاره نه ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شئ قدیر سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العلمین مکتوب سی و هشتم بحاجی یوسف کشمیری صدور یافته در بیان آنکه اهل الله در باطن برابر خردله تعلق بدنیا نیست هر چند ظاهر بدنیا و اسباب دنیوی تشبث نمایند وما یناسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی معرفت خدا جل سلطانه بر آنکس حرام که برابر خردله در باطن او محبت دنیا بود و یا باطن او را این قدر تعلق بدنیا باشد و یا این مقدار خاطر از دنیا در باطن او خطور کند باید ظاهر او که از باطن او بمراحل جدا افتاده است و از آخرت بدنیا آمده و اختلاط بمردم پیدا کرده بحصول المناسبة المشروطة فی الافادة والاستفادة اگر سخن از دنیا گوید و باسباب دنیوی تشبث نماید گنجایش دارد و هیچ مذموم نشود بلکه محمود بود تا حقوق عباد معطل نشود و طریق افاده و استفاده مسدود نگردد چون باطن این شخص بهتر از ظاهر اوست حکم جو بی نمای گندم فروش دارد مردم ظاهربین در رنگ خود با او گندم نمای جو فروش تصور مینمایند و ظاهر او را از باطن او بهتر میدانند و خیال میکنند که بظاهر فی تعلق دامی نماید و بباطن گرفتار است ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات العلی مکتوب سی و نهم بسید عبد الباقی سارنگپوری صدور یافته در بیان اصحاب یمین و اصحاب شمال و سابقان و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی بدان ارشدک الله تعالی که اصحاب شمال اصحاب حجب ظلمانی اند و اصحاب یمین اصحاب ارباب حجب نورانی سابقان آنند که ازین حجب و ازان حجب برآمده و یکقدم بر شمال و قدم دیگر بر یمین نهاده گوی سبقت بمیدان اصل برده اند و از ظلال امکانی و ظلال وجوبی بالا گذشته و از اسم و صفت و از شان و اعتبار جز ذات نخواسته تعالی و تقدس اصحاب شمال اهل کفر و شقاوه اند و اصحاب یمین اهل اسلام ارباب ولایت اند و سابقان بالاصالة انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات و بتبعیت

هر کرا باید دولت مشرف سازند این دولت بیشتر نصیب اکابر اصحاب انبیا است علیهم الصلوات والتحیات بر سبیل قلت و
ندرت در غیر اصحاب نیز متحقق است فی الحقیقه این شخص نیز از زمره اصحاب است ملحق بکمالات انبیا علیهم الصلوات و
البرکات در حق او بکر فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام لا یدری اولهم خیر ام آخرهم هر چند فرموده علیه وعلی آله
الصلوة والسلام خیر القرون قرنی این باعتبار قرون گفته و آنرا باعتبار اشخاص والله سبحانه اعلم لیکن اجماع اهل سنت
است بر افضلیت شیخین و بعد از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات کسی نیست که بر ابوبکر سبقت کرده باشد بیش سابقان این
امت اوست اقدم پیشینیان این امت او حضرت فاروق بتوسل او بدولت افضلیت مشرف گشته است و بتوسط
او از دیگران بالا گذشته از اینجاست که فاروق را خلیفه صدیق میگفتند و در خطبه خلیفه رسول الله میخواندند شهود این
معامله حضرت صدیق است و حضرت فاروق ردیف اوست خوش ردیفی که بشهود امر فقعت نماید و با خصوص صاحب
او مشارکت فرماید بر اصل سخن رویم و گوییم که سابقان از احکام یمین و شمال خارج اند و از معاملات ظلمانی و نورانی فوق
کتاب ایشان جدا از کتاب یمین کتاب شمال است و محاسبات ایشان نه از محاسبه اصحاب یمین و اصحاب شمال کار و بار ایشان
علیحده است غنچه و دلال ایشان جدا اصحاب یمین در رنگ اصحاب شمال از کمالات ایشان چه دریابند از باب جهالت در
رنگ عامه مردمان از اسرار ایشان چه خبر گیرند حروف مقطعات قرآنی رموز اسرار ایشان است و متشابهات فرقانی
لنور معارج و صعود ایشان وصول ایشان از ظل فارغ ساخته است ارباب ظلال از حریم خاص ایشان دور و دور
مقربان ایشان اند در وصل محجوبان نصیب ایشان نشانند که از نقش (؟) بالا بند و نگین نگردند و باهول قیامت در رنگ دیگران (؟)

نیز عزیز الا اللهم اجعلنا من محبیهم فان المرء مع من احب بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله وعلیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات
والبرکات مکتوب شصت هفتم بملا بدیع الدین صادر شده در بیان حجب که باعتبار شهود است نه باعتبار وجود و بیان
ذالک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی خرق حجب سبعین معانی تنزلات است ارتسامات حضرت ذات تعالی و تقدس
قرب سبحانی است که باعتبار شهود است خرق است باعتبار وجود خرق وجودی ممتنع است خرق شهودی ممکن بلکه واقع
هر چند نصیب اقل قلیل و خواص اخص خواص بود و آنچه در خبر آمده است ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة لو کشفت
لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه مراد از این کشف خرق خرق وجودی است که ممتنع است
و آنچه این فقیر در بعضی رسائل خود نوشته است که خرق جمیع حجب از حضرت ذات تعالی و تقدس مراد
از آن خرق شهودی است نه خرق ... است حق سبحانه و تعالی هیچ شخصی ... باید کرد ... است

اشیا همی مستوره را به بینند درینجا خرق حجب فی البنا باعتبار شهود است فلهذا این معلوم شد که آنچه
این فقیر نوشته است از جواز خرق منافی خبر عدم جواز خرق حجب نیست آن خرق دیگر است این خرق دیگر

فلا تکن من الممترین والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات العلی

مکتوب چهل و نهم بشیخ فرید تهانیسری صدور یافته در بیان آنکه بمراتب نهایات النهایة مرتبه پیش می آید
که هر ذره آن موطن با اضعاف مضاعف زیاده از تمام دائره امکان بود و بیان ذلک بعنایة الله سبحانه بصدقه
حبیبه علیه وعلی آله الصلوة والسلام در وقت عروج بمراتب نهایات النهایة مرتبه پیش آمد که هر ذره آن موطن با اضعاف مضاعف
زیاده از تمام دائره امکان بود پس اگر ذره از آن موطن سلوک نموده قطع کرده شود گویا زیاده از اضعاف دائره
امکان قطع میسر شده باشد فکیف که کسی مسافة طویله را از آن موطن طی کرده باشد پس معلوم شد که دائره امکان را
نسبت بمراتب وجوب فما فوقها هیچ مقدار نیست کالشیء حکم قطره دارد نسبت بدریای محیط پس ناچار
بقوت بازوی خویش نکوبی در ستانتوان رسید بجنبش خود الخ توان بدان لا تحمل عطایا الملک الا مطایاه مکتوب

چهل و دوم بخواجه جمال الدین حسین ولد میرزا حسام الدین احمد در بیان اختصار نمودن صوفیه سیر در
آفاق و انفس و اثبات نمودن تخلیه و تحلیه را در آن سیر و منع نمودن حضرت ایشان قدس سره اختصار را و نهایت النهایة
را بیرون انفس و آفاق اثبات فرمودن بعنایة الله سبحانه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی سید المرسلین وعلی آله الکرام وصحابه العظام الی یوم القیام فرزند عزیز سعدکم الله تعالی فی الدارین بگوش
هوش بشنوند که چون سالک بعد از تصحیح و تخلیص نیت بذکر الهی جل سلطانه اشتغال نماید و ریاضات شاقه و مجاهدات
شدیده پیش گیرد و تزکیه حاصل کند و اوصاف رذیله را باخلاق حسنه تبدیل یابد توبه و انابت و ورع و زهد و حب دنیا از
دل بیرون رود و صبر و توکل و رضا حاصل آید و این معانی حاصله خود را بتدریج و ترتیب عالم مثال مشاهده نماید
و خود را از کدورات بشریت و از رذایل صفات آن پاک و صاف بیند مر غیبه سیر آفاقی را تمام کرده باشد جمعی از ارباب لغه تحقیق
گفته اند مر لطیفه از لطایف سبعه انسانی را در عالم مثال بصورت نوری از انوار مناسب آن لطیفه قرار داده و علامت
هر لطیفه را ظهور نوری از آن انوار مقرر کرده اند و این سیر از لطیفه قلب ابتدا نموده به ترتیب تا لطیفه اخفی که منتها
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تا یقینی بصفائی خود را حاصل آید علمی بتزکیه خود را ثابت کرد و چون سالک درین سیر ساعة فساعة حال خود را
خود را بعالم مثال که از جمله آفاق است مشاهده مینماید و انتقال خود را درین عالم از بعضی به بعضی می بیند گویا سیر
ه رو بر خیال این سیر فی الحقیقة در نفس سالک است و حرکت کیفی است در اوصاف و اخلاق او اما چون از دو بینی
نظر او آفاق است نه انفس سیر نیز با آفاق منسوب گشت بتمامی این سیر که با آفاق منسوب است تمامی سیر الی الله بعد فراز
و فنا امر بوط باین سیر گشته و تعبیر سلوک باین سیر نموده بعد ازین سیری که واقع شود آنرا سیر انفسی مینامند و آنرا سیر
گویند و بقا می بالله درین موطن اثبات مینمایند و در مقام حصول جذبه بشریت سلوک می گویند چون لطائف سالک
در سیر اول تزکیه یافته اند و از کدورات بشریت وارسته قابلیت آن پیدا کرده که ظلال و عکوس اسم جامع که رب او است
در مرایای این لطائف ظاهر گردند این لطائف موارد تجلیات و ظهورات جزئیات آن اسم جامع گشته اند سیر انفسی را سیر فی الله
نامند که انفس مرایای ظلال و عکوس اسما گشته است آنکه سیر سالک در انفس است چنانچه در سیر آفاقی گذشت باعتبار مرایا
آنرا سیر آفاقی گفته اند نه آنکه سیر در آفاق است درین سیر فی الحقیقة سیر ظلال اسما است در مرایای انفس لهذا این سیر را سیر
معشوق در عاشق گفته اند ع آئینه صورت از سفر دور است کان پذیرای صورت از نور است درین سیر را
فی الله باین اعتبار توان گفت که گفته اند سالک درین سیر متخلق باخلاق الله میگردد از خلقی بخلقی دیگر انتقال
مینماید زیرا که مظاهر از بعضی و صفات الهی ظاهر است ولو فی الجملة تمکن یابد سیر در اسما او تعالی منتهی گشت نیست نهایت
تحقیق این مقام مفصل بکلام صاحب مقام چه حال داشته باشد و متکلم کلام است چه مراد او بود تفسیر بقدر فهم خود
میگوید متکلم از کلام خود اراده معنی نماید و سامع از بیان کلام معنی دیگر فهمد ایشان سیر انفسی را بی تخلف سیر الی الله
و بی تحاشی آنرا اتصال بحقه نامند و مقام وصال و اتصال می انگارند و این اطلاقات برین تعبیر لیساکران
لاجرم در تصحیح توجیه آن ارتکاب تمحل و تکلف نموده می آید که بار ها این تمحل از کلام ایشان خود است بار ها
العالم و سیر آفاقی که با تخلیه در ذل حاصل شده بود و درین سیر انفسی تحلیه انفس حاصل است تخلیه مناسب مقام فنا است
و تحلیه مناسب مقام بقا و این سیر انفسی را نهایت النهایات بعدم انقطاع آن اگرچه بر امر مشکل نموده گفته اند که
وادی وصل محبوب نهایت نیست بل مرتبه او تعالی ازین وصل بود بلکه الا نهایت
نیست النهایة کجا بود نهایت چگونه پیدا شود
و نهایت سیر آفاقی و سیر انفسی حاصل شده است کمال آنجا سید بعد از

شده اند و انتها سیر رجوعی است که سیر از الله بالله است هم چنین سیر رابع را که سیر فی الاشیا بالله گفته اند
بنزول تعلق دارد و این دو سیر برای تکمیل و ارشاد قرار داده چنانچه آن دو سیر برای حصول نفس ولایت و کمالات آن
و جمعی گفته اند که هفتاد هزار حجب که در خبر آمده ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة در سیر آفاقی خرق میباید و
در هر لطیفه از لطائف سبع ده هزار حجب خرق میگردد و چون آن سیر بتمامی رسد حجب بتمامها مرتفع گردد و سالک
بسیر فی الله متحقق شود و بمقام وصل رسد انتهی تا حاصل سیر سلوک ارباب ولایت و نسخه جامعه کمال و تکمیل ایشان درین باب
آنچه برین فقیر بمحض فضل و کرم خداوندی جل سلطانه ظاهر ساخته اند و بان تسلیک فرموده اظهار للنعمة و شکر للعطیه
تسوید مینماید فاعتبروا یا اولی الابصار باید دانست که الله تعالی ورای آفاق و انفس است حضرت حق سبحانه و تعالی که بیچون و
بیچگون است چنانچه ورای آفاق است ورای انفس است نیز پس سیر آفاقی را سیر الی الله گفتن و سیر انفسی را سیر فی الله دانستن
معنی ندارد بلکه هر دو سیر آفاقی و انفسی داخل سیر الی الله است السیر فی الله سیریست که بمراحل از آفاق و انفس بعید است و وراء و رای
انتهاست عجب معامله ایست سیر فی الله که سیر انفسی قرار داده اند و آن سیر را بی نهایت گفته اند و لیتم آید قطع آن مجوز
نداشته چنانکه گذشت و چون انفس در رنگ آفاق داخل دائره امکان است پس بی تقدیر قطع دائره امکان ممکن نباشد لاجرم یکون
الحرمان دائما و الخسران سرمدا و لا یتحقق الفناء ابدا و لا یتصور البقاء حینئذ فکیف الوصل و الاتصال و کیف القرب
و الکمال سبحان الله هر گاه بزرگان از آب بسراب کفایت کنند و الی الله را فی الله انگارند و امکان را وجوب تصور کنند و چون
را بیچون تعبیر فرمایند از خوردان چه شکایت قاصران چه گله نماید اظهار شکایت کند چه بلا شد نفس را بکدام عبارت حق گفته اند
جل و علا که سیر آن را با وجود حدوث و نهایت بی نهایت انگاشته ظهور اسما و صفات واجبی جل سلطانه در مرات سالک که در سیر
انفسی قرار داده اند آن ظهور ظلی است از ظلال اسما و صفات است نه ظهور اصل اسما و صفات چنانچه تحقیق این معنی در آخر
این مکتوب تحریر خواهد یافت ان شاء الله تعالی چکنم و چگونه این سوء ادب را با وجود علم و تمیز بجناب قدس او تعالی جایز دارم و ملک
تعالی غیر او را سبحانه شریک سازم هر چند حقوق این اکابر قدس الله تعالی اسرارهم بر ذمه خود لازم دارم که بانواع تربیت مربی گشته اند
اما حقوق حضرت واجب الوجود جل سلطانه فوق جمیع حقوق ایشان است تربیت او تعالی فوق تربیتهای دیگران بحسن تربیت او
تعالی از ورطه نجات یافته ام و ملک مقدس او تعالی غیر او را سبحانه شریک نساخته الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا
و بیچگونگیست هر چه بلغ و چون و چند میشوم است از جناب او تعالی مسلوب است پس مرایای آفاق و مجالی انفس
هر چه درینها ظاهر گردد در رنگ ظاهر چند و چون بود پس از آفاق و انفس باید گذشت و او را سبحانه

ولایت آفاق و انفس را چه نسبت هم چنین دایره امکان چه آفاق و چه انفس چنانچه ذات او سبحانه گنجائی نیست اسما و صفات
او تعالی را نیز گنجایش نه هرچه درینجا ظاهر است ظلال و عکوس اسما و صفات است تعالت و تقدست و شبه و مثال آنها بلکه ظلال
اسما و صفات و مثالات آنها نیز درین آفاق و انفس است اینجا بیش از تعبیه نیست زیرا که از نقوش قدرت است ظهور کرده و تجلی
نیز که اسما و صفات او سبحانه در رنگ ذات او تعالی بیچون و بیچگونه اند و بی شبه و نمونه تا از آفاق و انفس چه رسد و نزد این معنی
ظلیت اسما و صفات او تعالی متسلیم ... فی کیفیة الوصول الی الاسماء والصفات تعالت و تقدست عجایب کار و بارست اگر سخنی از کشوفات
و معلومات یقینیه خود بگویم که موافق مذاق مشایخ نباشد و مطابق مکشوفات ایشان نبود از کجا باور دارد و که قبول کند اگر نه
گویم ترسم که تجویز التباس حق بباطل کرده باشم و جواز اطلاق ما لا یجوز علی الحق تعالی و تقدس نموده بضرورت آنچه حق است
و شایان جناب قدس اوست تعالی اظهار مینمایم آنچه نامناسب جناب قدس اوست سبحانه و تعالی سلب میکنم و از خلاف دیگران باک
ندارم غم نخورم خوف از مخالفت دیگران وقتی متحقق شود که در معامله خود متذبذب باشم و در کشوف خود مشتبه باشم هرگاه در
فاتحه حقیقت کار را انمایند و در رنگ قرص لیلة البدر معامله را جلی و اضح ساخته اند و از ظلال تمام بگذرانند و از شبه و مثال ابا نمایند
اشتباه کجا بود و تذبذب را چه گنجایش باشد حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند که ... احوال حصول یقین است بر کمال ... تذبذب و شبهه
جایگزین نه ... بعنایت او تعالی اطلاع بر تفصیل احوال مقرره این بزرگواران میسر شد هست مع ذلک این ...
تا در معامله ... کشوف و شهود ایشان محجوب پیوسته و دقائق علوم و معارف ایشان
بر ... بمقام قیامت و ... بقلیل و کثیر ایشان الا ما شاء الله تعالی و ... الامر الفضل
خداوند جل سلطانه ظاهر گشت که این همه شبهه های ظلال است ... گرفتاری شبه و مثال ... معلوم ... ورای آنهاست
... با ... بجناب قدس او ... و از هرچه ... چند ... قسم ...
... که مثنوی ... ولا ... حنیفا و ما انا من المشرکین اگر معامله این چنین نبودی ... کجا ...
... و ... ایشان مخالفت ... در ... ذات و صفات او جل سلطانه تعلق ...
... او تعالی ... خلاف مکشوف این ... بوقوع ... سخن ... مخالفت علوم ایشان
... کرده ... دل ... ایشان ... می ...
... مرا ... ساخته اند ... گرچه ... که ... او جل سلطانه ...
... ثابت ... صفات او تعالی ... معلوم شود ... بعضی ... جناب قدس اوست تعالی ...

نورزند و از خلاف دیانت دورست مقام بندگی و عبادت آنرا برنتابد خلاف علماء مشایخ رحمهم الله سبحانه در امور خلافیه
مسئلة التوحید و غیرها از راه نظر و استدلال است خلاف این فقیر با ایشان درین امور از راه کشف و شهود علماء ظاهر
این امور قایل اند و این فقیر بحسب این امور بشرط عبور خلاف شیخ علاء الدوله در مسئله وحدت وجود بطور علماء مفهوم
نیست و لقلیل آن ناظر است هر چند براه کشف درآمده است چه صاحب کشفان از قبیل هذا اند زیرا که این مسئله متضمن احوال عجیبه
است و مشتمل بر معارف عجیبه غلبت ها فی الباب اقامت و در موطن سکر نسبت اکتفا باین احوال و معارف غریبه سوال این تقدیر
مشایخ بر باطل باشند و حق باشد و راهی مکشوف و مشهود ایشان بود جواب باطل آنست که محلی از صدق نداشته باشد و در ما نحن فیه منشاء این
احوال و معارف غلبه محبت حق است سبحانه و استیلاء حب اوست تعالی به نهجی که نام و نشان ما سوی را در نظر بصیرت شان
نگذارد و اسم و رسم غیر و غیریت را محو و متلاشی سازد و درین وقت ناچار بواسطه سکر و غلبه حال ماسوی را معدوم
خواهد دانست و موجود جز حق را نخواهد دید تعالی اینجا باطل چیست و بطلان کجا درین موطن استیلاء حق است بطلان
باطل این بزرگواران محبت حق جل و علا خود را و غیر خود را در باخته اند و از خود و غیر خود نام و نشان نگذاشته نزد
است که باطل از سایه ایشان بگریزد و اینجا همه حق است و راهی حق است علماء ظاهر بلکه از حقیقت ایشان چه دریابند
و غیر از مخالفت صوری چه فهمند و از کمالات ایشان چه فراگیرند سخن درین است که ما ورای این احوال و معارف کمالات دیگر است
که این احوال و معارف نسبت باین کمالات حکم قطره دارد نسبت بدریای محیط و آسمان نسبت بعرش آمده و فرود
درین بس عالیست پیش خاک توده بر سر اصل سخن رویم و گوییم که آنچه در خرق حجب گفته اند که در سیر آفاقی حجب ظلمانی
و نورانی بتمامها مرتفع میگردند چنانچه گذشت نزد فقیر این سخن محل خدشه است بلکه خلاف آن ثابت شده و
مشهود گشته که خرق حجب ظلمانی منوط بطی جمیع مراتب امکان است که بسیر آفاقی و بسیر انفسی میسر است و خرق حجب نورانی
مربوط بسیر اسماء و صفات وجوبیست تعالی و تقدس حتی لا یبقی فی نظره اسم و لا صفة و لا شان و لا اعتبار فیتیسر له
خرق الحجب النورانی بتمامها فیتشرف بالوصل العریانی و لکن هذا الوصل قل حصوله و هذا الوصل اعز وجود این در سیر
آفاقی معلوم نیست که نصف حجب ظلمانی خرق شده باشد و خرق حجب نورانی آنجا چه صورت دارد غایة ما فی الباب
در حجب ظلمانی مراتب متفاوت اند که بسبب اشتباه مگردند چه حجب نفسانی در ظلمت فوق حجب قلبی است مثلا بسیر
قلیل الظلمة اگر خود را بعنوان نورانیت نسبتی وانماید ظلمانی نورانی متخیل شود فی الحقیقة ظلمانی ظلمانی است نه نورانی
ید البصیرتی یا بدیگری تخلیط نکنند منشأ اشتباه دریافته ظلمت را بنور حکم نماید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

که این فقیر را به تسلیک آن مشرف ساخته اند راهیست که جامع جذبه و سلوک است و تخلیه و تحلیه آنجا با هم جمع اند
و تصفیه و تزکیه در آن مواطن با یکدیگر مقترن سیر انفسی درین مقام متضمن سیر آفاقی است و در عین تصفیه تزکیه
هست و در عین تحلیه تخلیه و نفس جذبه متحصل سلوک است و انفس شامل آفاق لیکن تقدم ذاتی مر تحلیه و جذبه
راست و تصفیه را بر تزکیه سبقت ذاتی است ملحوظ بنظر انفس است نه آفاق پس ناچار درین طریق راه اقرب است
و بوصول نزدیکتر شد بلکه گوئیم که این طریق البته موصل است و احتمال عدم وصول آنجا مفقود است از حضرت حق
سبحانه و تعالی استقامت سالک باید نمود و فرصت باید طلبید و آنکه گفتیم که این طریق البته موصل است زیرا که اول
قدم این راه جذبست که بدایت وصول است و موانع توقفات یا منازل سلوک است یا مواطن جذباتی که متضمن سلوک
نباشند و درین طریق هر دو مانع مرتفع است زیرا که سلوک طفیلی است که در ضمن جذبه بحصول می پیوندد پس اینجا نه سلوک کامل
است و نه جذبه ابتر تا سد راه گردد و این طریقیست که شاه راه انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات این بزرگواران
راه بمنازل وصول علی تفاوت مراتب درجاتهم رسیده اند و آفاق و انفس را بیک گام قطع کرده گام دیگر با ورای آفاق
و انفس نهاده اند و معامله را از سلوک و جذبه بفوق برده زیرا که نهایت سلوک تا نهایت سیر آفاقی است و نهایت جذبه
تا نهایت سیر انفسی و چون سیر آفاقی و انفسی بنهایت رسید معامله سلوک و جذبه تمام گشت بعد از آن نه سلوک است
و نه جذبه فراخور فهم بر مجذوب و سالک مجذوب و ثابت است زیرا که نزد اینها ماورای آفاق و انفس قدمگاهی نیست اگر
بالفرض عمر ابدی یابند در سیر انفس صرف نمایند و هنوز آنرا تمام نمانند مرگی گوید ع ذره گر بی ...
بود و به گرچه عمری تک زند در خود بود چنانچه گذشت دیگری فرماید و التجلی من الذات لا یکون الا بصورة
المتجلی له فالمتجلی له ما رای الا صورته فی مرآت الحق ما رای الحق و ما یمکن ان یراه باید دانست که این سخن مجذوبیست
... متوسل ایشان هیچ ... بچشم وا کرده ام ... شان از نزین خوان الشان در طریقت سبق الف با
گرفته ام ... مولویت ... توجه شریعه شان عمل کرده ام ... الشان ...
هم از التفات ایشان طریقه اندراج النهایة فی البدایة ازین بزرگواران ... نسبت ...
خصوصیت از ایشان ... نمود ... بیک نظر ایشان آنچه ... کرده ام ... اربعین ... بلکه ... ایشان ...
... کرده ... باید ... نیست ... که ... بیم ... می ...
... نقشبند عجب قافله سالار اند که برند از ره پنهان بحرم قافله را

علو فطرت و سمو همت ابتدای طریقت را از سیر انفسی قرار داده اند و سیر آفاقی را در ضمن آن سیر قطع نموده سفر
در وطن در عبارات ایشان کنایت ازین سیر است و طریق این بزرگواران راه اقرب است و بوصول
نزدیکتر و نهایت سیر دیگران بدایت سیر ایشان است لهذا فرموده اند ما نهایت را در بدایت درج می کنیم بالجمله
طریق این بزرگواران میان سائر طرق مشایخ قدس اسرارهم جمیعهم بسیار عالی است و حضور و آگاهی ایشان را
توان گفت که فوق آگاهی های اکثر ایشان است همانا ازینجاست که فرموده اند نسبت ما فوق همه نسبتهاست از نسبت
حضور و آگاهی مراد داشته اند لیکن چون در ماورای آفاق و انفس از سلوک و جذبه ولایت اولیا را قدمگاهی نیست
و گذرگاهی نه ناچار این بزرگواران نیز بیرون از آفاق و انفس خبر نداده اند و از ماورای سلوک و جذبه سخن نرانده
باندازه کمالات ولایت میفرمایند اهل الله بعد از فنا و بقا هرچه می بینند در خود می بینند و هرچه می شناسند در خود
می شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است وفی انفسکم افلا تبصرون بعد سبحانه الحمد و المنة که این بزرگواران
هرچند از بیرون انفس خبر نداده اند اما گرفتار انفس هم نیند میخواهند که انفس را نیز در رنگ آفاق تحت لا سازند و بعلت
غیریت نفی آن نمایند حضرت خواجه بزرگ قدس سره میفرمایند هرچه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است
بحقیقت کلمه لا نفی آن باید کرد شعر نقش بندند ولی بند بنقش نبندند بهم * از بو العجبی نقش دگر پیش آرند *
شعر نقشبندانی ولیک از نقش پاک * نقش با هم گرچه پاک از لوح خاک * اینجا سریست باید دانست که
نفی غیریت دیگر است و بقای غیریت دیگر ایشان با نفیها و آنکه گفتیم که ولایت را بیرون جذبه و سلوک و آفاق و انفس
قدمگاهی نیست زیرا که ماورای این ارکان اربعه ولایت بیاد و مقدمات کمالات نبوت است که ولایت را از آن
شجره بلند بالا دست کوتاه است اکثر اصحاب انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات اولی از سائر امم بتبعیت و وراثت
انبیا علیهم الصلوات و التحیات باین دولت مهتد گشته اند و باین راه جامع جذبه و سلوک قطع منازل بعد نموده در
ماورای سلوک و جذبه قدم نهاده اند و از دائره ظلال تمام بیرون رفته انفس را در رنگ آفاق پس گذاشته اند در مقام
تجلی ذاتی برقی که دیگران را از آن لبرق الخاطف است ایشان را دائمی است بلکه معامله این بزرگواران فوق تجلی است
چه برقی و چه غیر برقی زیرا که تجلی بی نحو از ظلیت می طلبند و نقطه از ظلیت برین بزرگواران کوه عظیم است هدایت کار
این بزرگواران جذب و محبت الهی است جل سلطانه و چون بعنایت خداوندی جل سلطانه و عظم شانه این
محبت ساعة فساعة استیلا می یابد و قوت و غلبه پیدا میکند ناچار محبت ماسوی درجه فدرجة رو بزوال می آرد

و تعلق گرفتاری اغیار بتدریج مرتفع میگردد و چون صاحب دولتی را باستیلای محبت خداوندی جل سلطانه
محبت ماسوی بالکل زائل گشت و محبت و گرفتاری جناب قدس خداوندی جل سلطانه بجای آن گشت ناچار و ناچار
رذایل اخلاق ردیه او بتمام مرتفع شد و متحلی باخلاق حمیده گشت و بمقامات عشره متحقق آمد و آنچه بسیر آفاقی
تعلق داشت بی مؤنت سلوک تفصیلی و بی ریاضات و مجاهدات شدیده میسر شد زیرا که محبت تقاضای اطاعت محبوب
مینماید و چون محبت بکمال رسید اطاعت بتمام حاصل آمد و چون اطاعت محبوب بر وجه اتم باندازه قوت بشری حاصل
گشت مقامات عشره میسر شد و بهمین سیر محبوبی چنانچه سیر آفاقی بدست آمد سیر انفسی نیز بانجام رسید زیرا که مخبر
صادق فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام المرء مع من احب و چون محبوب ماورای آفاق و انفس است
محب را نیز بحکم معیت از آفاق و انفس باید گذشت پس ناچار سیر انفسی را نیز وا پس گذارد و دولت معیت حاصل
کند پس این بزرگواران بدولت محبت نه با آفاق کار دارند و نه با انفس بلکه آفاق و انفس تابع کار ایشان است
و سلوک و جذبه تفصیلی معامله شان سر این بزرگواران محبت است که اطاعت محبوب آنرا لازم است و اطاعت
محبوب بواسطه اتیان شریعت است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة که دین مرضی او ست تعالی پس علامت
کمال محبت کمال اتیان شریعت آمد و اتیان کمال شریعت منوط بعلم و عمل و اخلاص است اخلاصی که در جمیع
اقوال و اعمال متصور بود و جمیع حرکات و سکنات متصور باشد که نصیب مخلَصین است بفتح لام مخلِصان بکسر لام
ازین معامله در راه اند والمخلصون علی خطر عظیم شنیده باشند بر اصل سخن رویم و گوییم که مقصود از سیر و سلوک و جذبه
و تصفیه و تطهیر النفس است از اخلاق ردیه و صفات رذیله که رئیس آن همه رذایل گرفتاری است با نفس و حصول
مرادات و هواهای نفس است پس از سیر انفسی چاره نبود و از صفات ذمیمه بصفات حمیده رفتن گذر نه سیر آفاقی
خارج از مقصود است و غرض معتد به آن متعلق نیست زیرا که گرفتاری آفاق بواسطه گرفتاری انفس است
چه هر چیزی را که کسی دوست میدارد بواسطه دوستی خود دوست میدارد اگر فرزند و مال را دوست میدارد
برای نفع و انتفاع خود دوست میدارد و چون در سیر انفسی دوستی خود بواسطه استیلای محبت حق
جل و علا زائل گشت دوستی فرزند و مال در ضمن آن نیز زائل شد پس سیر انفسی در رنگ آمد و سیر آفاقی
بطفیل در ضمن آن میسر گشت لهذا سیر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بانفس مخصوص گشت و آفاقی بطفیل
در ضمن منقطع شد بلی سیر آفاقی هم نیک است اگر در دست تکلّف آن بسنده بلی تحمل تو تفات بانجام آن

رسانند و اگر فرصت قطع آن نه دهند به توقفات مبتلا سازند نزدیک است که سیر آفاقی را داخل ما لا یعنی
شمرده شود و از بلوغ حصول مطلوب اعتداد نموده آید سیر انفسی هر قدر که قطع کرده شود مغتنم است
که از سینه بسینه رفتن است نعمت عظیم است که این سیر بانجام رسانند و بیرون دائره انفس خرامد چه دیگر است
که کسی تلوینات انفس را در مرآت آفاق مشاهده نماید و تغیرات خود را در آفاق معاینه کند چنانچه صفرا
غالب ضح در استلا در مرآت مثال معلوم سازد و آن صفرا را بصورت نور سرخ به بیند چرا وجدان خود را
کار نفرماید و بفراست خود صفای آن را احاله نکند مثلی مشهور است که دوازده ساله را بطبیب چه حاجت
چه بوجدان صحیح خود تلوینات احوال خواهد دریافت بتفرس صحت و سقم خود معلوم خواهد ساخت آری
سیر آفاقی علوم و معارف و تجلیات و ظهورات بسیار دارد اما جمیع آنها راجع به ظلال است و
تسلی بشبه و مثال هرگاه سیر انفسی بظلال تعلق داشته باشد چنانچه در رسائل و مکاتیب تحقیق آن
نموده است سیر آفاقی باید که بظل الظل متعلق شود چه آفاق همچون ظل است مر انفس را و مرآت است
مر ظهور او را سبحانه باید دانست که احوال انفس را که در مرآت آفاق مشاهده می‌نمایند صفا و تجلیه از انجا معلوم
می‌سازند در رنگ آنست که کسی در خواب یا در واقعه در عالم مثال خود را پادشاه بیند یا خود را قطب وقت
آنجا مشاهده نماید فی الحقیقة نه پادشاه است و نه قطب است پادشاه و قطب آنست که در خارج باین منصب مشرف
گردد غایة ما فی الباب ازین خواب و ازین واقعه استعداد پادشاهیت و قابلیت قطبیت را معلوم میگردد
جاتی باید کند تا معامله از قوت بفعل آید و از گوش به آغوش رسد در ما نحن فیه نیز تزکیه و تجلیه منوط بسیر انفسی
است آنچه در سیر آفاقی دیده است استعداد و قابلیت تزکیه و تجلیه است پس تا در خارج بسیر انفسی خود را مزکی
و مطهر نه بیند و بوجدان خود را مصفی نیابد فی الحقیقة از صفا بی نصیب است و از تحقق بمقامات بی بهره است
و از اطوار سبعه بی خبر است بدنیا ورده پس ناچار سیر انفسی را اصل سیر الی الله باید گشت و تمامی سیر الی الله بمقام فنا است هر گاه
بتمامی سیر انفسی و سیر بعد الوصل بعد از سیر انفسی صورت بندد کیف الوصول الی ساحة و دونها قلل الجبال و دونهن
حتوف بیت سعادت آنست اما احسن سیر انفسی تعلق علمی و حبی که بذات سالک منسوب بوده زایل میگردد و گرفتاری که بخود است
مرتفع میشود و گرفتاری بدیگران در ضمن زوال گرفتاری خود است نیز زایل میگردد چه گرفتاری بدیگران بواسطه گرفتاری
بخود بود بیت
نازل گذشت پس پیدا است که سیر آفاقی در ضمن سیر انفسی قطع گشته سالک بجمیع تسبیح هم از گرفتاری

آن تحقیق معنی سیر انفسی متضمن سیر آفاقی بی تکلف راست آمده چه فی الحقیقة سیر در انفس است قطع تعلقات و هم سیر آفاق است
چه قطع تعلقات انفس بتدریج سیر در انفس است قطع تعلقات آفاق که در ضمن سیر انفسی صورت می یابد سیر در آفاق است
بخلاف سیر آفاقی و سیر انفسی بطور دیگران که احتیاج بتکلف است چنانچه گذشت بلی هر جا حقیقت است از تکلف
آزاد است و الله سبحانه الموفق تنبیه ظهور اسما و صفات واجبی جل سلطانه در مرآت سالک که در سیر انفسی گفته اند
و آنرا التجلیه بعد التخلیه گفته اند فی الحقیقة آن ظهور ظهور اسما و صفات نیست و تجلیه بعد تخلیه بلکه ظهور ظلی از ظلال اسما
و صفات است که بحصول تخلیه است و منشأ تزکیه و تصفیه یا این آنست که سبقت از آن طرف است که مناسبت
است اول ظهور ظلی از ظلال مطلوب در مرآت طالب بحصول می پیوندد تا ظلمات و کدورات طالب را زائل گرداند و تصفیه
و تزکیه او را حاصل کند بعد از زوال ظلمات محصول تزکیه و تصفیه که مربوط بتمامی سیر انفسی است تخلیه صورت
می بندد و بعد از تجلیه پیدا میشود و شایان ظهور اسما و صفات واجبی جل سلطانه میگردد و در سیر انفسی
تحصیل تخلیه است که منوط تزکیه و تصفیه است و تجلیه که در سیر آفاقی متوهم شده بود صورت تجلیه بود نه حقیقت
تجلیه تا در سیر انفسی حصول تجلیه فی الحقیقة متصور شود چنانچه گفته اند ازین بیان لازم آمد که پیوستن ظلی بر گسستن
مقدم است تا ظلی از ظلال مطلوب در مرآت سالک منعکس نشود از گسستن غیر مطلوب متصور نباشد اما پیوستن اصلی
از حصول گسستن است پس مشایخ هر که پیوستن را مقدم داشته است مراد از آن پیوستن ظلی باید داشت و هر که گسستن
را بر پیوستن مقدم ساخته است مراد از آن پیوستن اصلی باید نمود تا نزاع فریقین بلفظ راجع گردد شیخ ابو سعید خراز قدس
سره درین مقام متوقف است میگوید نبری نیابی تا نیابی نبری نمی دانم کدام مقدم بود در سلوک گسستن یا یافتن ظلی مقدم است از بریدن
و یافتن اصلی بعد از بریدن فلا اشتباه چنانچه در وقت صبح پیش از طلوع آفتاب ظهور ظلال اشعه آفتاب است تا ظلم
از ظلمات لیالی بیازد و صفا بخشد بعد از زوال ظلمات حصول صفا طلوع نفس آفتاب است پس ظهور ظل آفتاب پیش از زوال
ظلمات سابق است و طلوع نفس آفتاب بعد از زوال ظلمات لاحق طلوع پادشاهان بعد از حصول تخلیه و تصفیه میباشد اگر
تخلیه و تصفیه بے مقدم طلوع شان متصور نیست فتفکر الحق و الکلام العزیز زال الاشتباه و الله سبحانه الملهم للصواب

مکتوب چهل و سیوم بمولانا محمد فضل الله صدور یافته در بیان معنی آنکه گفته اند در آن حضرت ذوق نایافت است نه یافت و در
اندراج النهایة فی البدایة که مخصوص این طریقه علیه است و بیان تفضیل این طریقه بر طرق دیگر بنابر آنکه ملک الحمد لله
و سلام علی عباده الذین اصطفی عبارات مشایخ این طریقه علیه قدس الله تعالی اسرارهم واقع شده است که در آن

حضرت جل سلطانه ذوق یافت است نه یافت این سخن مناسب مقام اندراج نهایت در بدایت است که بوطن
بجذبهٔ خاص این بزرگواران است و در آن مقام حقیقت یافت نیست که مخصوص بانتها است لیکن چون
چاشنی از نهایت در بدایت درج کرده اند ذوق یافت آنجا میسر است و چون از جذبه بمعامله سیر کرد
و از ابتدا بتوسط آید ذوق یافت نیز در رنگ یافت رو بعدم آرد نه یافت باشد نه ذوق یافت و چون کار بنهایت رسید
یافت میسر گردد و ذوق یافت مفقود بود و چون ذوق یافت در منتهی مفقود است ناچار التذاذ و حلاوت در حق وی
کمتر است منتهی ذوق و حلاوت را در قدم اول گذاشته است و در آخر محزون از وی حلاوت و بی مزگی گشته کان
رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم و بارک متواصل الحزن دائم الفکر سؤال چون منتهی را یافت
مطلوب میسر شد ذوق یافت چرا مفقود گشت و مبتدی چون از یافت بی نصیب است ذوق یافت از کجا یافت
جواب ذوق یافت نصیب باطن منتهی است که بعد انقطاع تعلق او که بظاهر خود داشت با این دولت مشرف گشته است
و چون باطن او از ظاهر او تعلق کمتر مانده است ناچار نسبت باطن بظاهر سرایت نکند و از یافت باطن ظاهر ذوق
نگیرد و ملتذ نشود پس باطن منتهی را یافت مطلوب حاصل و ظاهر او را ذوق آن یافت نباشد پس تمام ذوق
باطن که یافت نصیب وی است چون باطن نصیب بیچونی یافته است آن ذوق او نیز از عالم بیچونی خواهد بود در رنگ
ظاهر که سراسر چون است نخواهد در آمد پس سزاست که ظاهر نفی ذوق از باطن نماید و باطن را نیز در رنگ خود
بی حلاوت داند چه ذوق چون دیگر است و ذوق بیچون دیگر و چون ظاهر منتهی از ذوق باطن او خبر ندارد عوام
ظاهر بین از باطن منتهی چه خبر خواهند داشت غیر از انکار نصیب ایشان چه خواهد بود ذوقی که بفهم ایشان در آید ذوق
ظاهر است که از عالم چون است از ینجاست که سماع و رقص و صیحه و اضطراب و امثال اینها که از احوال ظاهر است
و از اذواق صوری نزد ایشان عزیز الوجود است و عظیم القدر بلکه ایشان است که اذواق و مواجید را منحصر درین
امور دانند و کمالات ولایت را در غیر این امور نه انگارند هداهم الله سبحانه سواء الصراط احوال ظاهر نسبت با احوال باطن
حکم چون دارد و نسبت به بیچون پس ثابت شد که باطن منتهی هم یافت دارد و هم ذوق یافت غایة ما فی الباب چون
آن ذوق از عالم بیچونی نصیبی دارد و بدرک ظاهر او نمی در آید بلکه ظاهر بنفی آن ذوق حاکم است هر چند یافت باطن
ظاهر اطلاع دارد اما ذوق آن یافت را نمی تواند دریافت پس نظر بظاهر تواند گفت که منتهی را یافت میسر است اما ذوق یافت مفقود
است و مبتدی را شاید بدین طریق علیه که ذوق یافت با اثبات نهایت با وجود فقدان یافت بوده عطا کرده است این بزرگواران

وازبدایت چاشنی از نهایت می چشانند و بطریق انعکاس پرتوی از نهایت در باطن مبتدی رشید می اندازند چون
ظاهر مبتدی بباطن او مربوط است و قوت تعلق در میان ظاهر و باطن او ثابت ناچار آن پرتو نهایت و آن چاشنی
ولایت از باطن بظاهر مبتدی میرسد و ظاهر را برنگ باطن او منصبغ میسازد و ذوق یافت بی اختیار در ظاهر
او پیدا میگردد پس است آمد که در مبتدی حقیقت یافت مفقود است و ذوق یافت حاصل است ازین بیان علو
طریقهٔ اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم و رفعت نسبت علیهٔ ایشان معلوم میشود و حسن تربیت و کمال اهتمام
این بزرگواران در حق مریدان و طالبان مفهوم میگردد که در قدم اول آنچه خود دارند باندازهٔ حوصلهٔ مرید رشید
طالب صادق عطا میفرمایند بطانقه و ارتباط صحبت بالتفات و انعکاس تربیت او مینمایند بعضی از مشایخ سلاسل
دیگر قدس الله تعالی اسرارهم از سخن اندراج النهایة فی البدایة که ازین بزرگواران صادر شده است در اشتباه اند و در حقیقت این
سخن تردد دارند و تجویز نمیکنند که مبتدی این طریق برابر منتهی طرق دیگر باشد عجب است که مساوات مبتدی این
طریق با منتهی طرق دیگر از کجا فهمیده اند پیش از اندراج نهایت در بدایت ازین بزرگواران سر بر زده است
و این عبارت دلالت بر مساوات ندارد مقصود ایشان آنست که درین طریق شیخ منتهی بتوجه و تصرف خود
چاشنی از دولت نهایت خود بطریق انعکاس بمبتدی رشید عطا میفرماید و در بدایت او نمکی از نهایت خود میریزد
مساوات کجاست و محل اشتباه کدام در صحت آن چه گنجایش تردد است و این اندراج دولتی است بس عظیم
مبتدی این طریق هر چند حکم منتهی ندارد اما از دولت نهایت بی نصیب نیست و همانا اگر این مبتدی با وصف قطع
طریق و سیر و طی منازل از آنها ماند از دولت نهایت بی نصیب نخواهد رفت آن ذرهٔ نمک کلیت او را ملیح و
نمکین خواهد ساخت مبتدیان بخلاف طرق دیگر که از نهایت دور افتاده اند و در قطع منازل و طی مسافات زیر بار دوامی اند
امید اگر ایشان از صحبت این قطع نمیکنند و طی مسافات در حق ایشان تجویز نمایند چون در میان مبتدی این
طریق و مبتدیان طرق دیگر فرق هم گشت مرتبهٔ این مبتدی بدیگر ارباب بدایت تا چه شد باید دانست که در میان
منتهیان این طریق و طرق دیگر هیچ تفرقه نیست مرتبهٔ این منتهی بر منتهیان طرق دیگر بیان بعد از این ثابت
بلکه نهایت این طایفه علیه را در ابتدای سایر طرق و مشایخ است این سخن را اگر من باور نداری اندازد اگر بر انصاف
آیند شاید باور دارند بنای این که بدایت و نهایت اینها باشد نهایات دیگران البته مبتدی ... نهایت
... [illegible] ... سایر ... نهایت ... صاحب ... دیگر ... نهایت ...

و آنرا شما هدایت خود میگوئید پس حق بکجا خواهید رفت نهایت شما ورای حق چه خواهد بود گوئیم که ما از حق
بحق میرویم جل سلطانه و از شائبه ظلیت گریخته باصل الاصل می پوئیم و از تجلیات اعراض نموده بمتجلی را میجوئیم
و ظهورات را پس گذاشته ظاهر در بطن البطون میخواهیم چون در باطنیت مراتب متفاوته است از یک باطنیت بباطنیت
دیگر سیر میکنیم از ان باطنیت ثالث قدمی می نهیم الی ماشاء الله تعالی حضرت حق سبحانه و تعالی هر چند بسیط حقیقی
است اما واسع است نیز نه بآن وسعت که طول و عرض دارد که از امارات امکان و علامات حدوث است وسعت او
تعالی در رنگ او سبحانه بیچون و بیچگونه است سیری که در ان وسعت واقع میشود نیز بیچون و بیچگونه است صاحب سیر
با وجود چونی و چندی که بقوت بیچونی و بیچگونگی قطع آن منازل بیچونی مینماید و از چون بیچونی میگراید بیچارگان
بی سر و برگ از حقیقت معامله چه دریابند و گرفتاران عالم چون از بیچون چه خبر دارند نارسائی خود را اعراض
می انگارند و بنادانی خود دیانات مینمایند ع بخردی چند ز خود بیخبر ، عیب پسندند بزعم هنر ، باید دانست
که نهایت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بلکه نهایت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التحیات نیز حق است
سبحانه و نهایت ایشان با نهایت این بزرگواران علیهم الصلوات و التحیات متحد نیست بلکه با یکدیگر هیچ
مناسبت ندارند پس تواند که جمعی را نهایتی میسر شده باشد که ورای نهایت ایشان بود دون نهایت آن بزرگواران
علیهم الصلوات و التحیات باشد پس درست آمد که نهایت همه حق است سبحانه و تفاوت در میان طوایف علی
تفاوت درجاتهم ثابت یا آنکه گوئیم که همه نهایت خود را وصول بحق میدانند جل سلطانه لیکن بعضی
که ظلال ظهورات حق را هم حق میدانند تعالی و تقدس با وجود تفاوت درجات آن ظلال و ظهورات پس نهایات
جمیع ارباب نهایات نفس الامر وصول بحق نشد تعالی و تقدس بلکه بزعم هر یکی نهایت او حق است سبحانه پس اگر نهایت
یکی ظلال و ظهورات حق باشد تعالی و تقدس که نهایت دیگری است بزعم حقانیت و نهایت آن یکی وصول بحق
باشد تعالی که ماورای آن ظلال و ظهورات است چرا مستبعد بود و چرا محل انکار و اشتباه باشد ع قاصری گر کند
این طایفه را طعن قصور ، حاش لله که برآرم بزبان این گله را ، همه شیران جهان بسته این سلسله اند ، روبه
از حیله چسان بگسلد این سلسله را ، ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم
الکافرین ، مکتوب چهل و چهارم به محمد صادق ولد حاجی محمد مومن صید و ریاغنه در جواب استفسار او که از وحدت
وجود پرسیده بود و تطبیق دادن آنرا بعلوم شرعیه نیز استفسار نموده بود و از حبیب الله سبحانه عبد الحی بجهت مناسب ذلک الحمد

علی عباده الذین اصطفی رسیده بود که صوفیه بوحدة وجود قائل اند و علما آنرا کفر و زندقه میدانند و هر دو طائفه از
فرقه ناجیه اند حقیقت این معامله نزد تو چیست محبت آثارا تحقیق این مبحث این فقیر در مکتوبات و رسائل خود بتفصیل
نوشته است و نزاع فریقین را بلفظ راجع ساخته مع ذلک چون پرسیده اند سوال را از جواب چاره نبود بضرورت چند
کلمه نوشته آمد باید دانست که از صوفیه علیه هر که بوحدت وجود قائل است و اشیا را عین حق می بیند تعالی و
حکم به همه اوست می کند مرادش آن نیست که اشیا با حق جل و علا متحد اند و تنزیه تنزل نموده تشبیه گشته است
و واجب ممکن شده و بیچون بچون آمده که این همه کفر و الحاد است و ضلالت و زندقه اینجا نه اتحاد است نه عینیة
نه تنزل است نه تشبیه هو سبحانه الآن کما کان فسبحان من لا یتغیر بذاته ولا بصفاته ولا فی اسمائه بحدوث الاکوان او
سبحانه و تعالی برهمان صرافت اطلاق خود است از اوج وجوب بحضیض امکان میل نفرموده بلکه معنی همه اوست آنست
که اشیا نیستند و موجود اوست تعالی و تقدس منصور که انا الحق گفت مرادش آن نیست که من حقم و با حق متحدم که آن
کفر است و موجب قتل او بلکه معنی قول او آنست که من نیستم موجود حق است سبحانه غایة ما فی الباب صوفیه اشیا را ظهورات
حق میدانند تعالی و تقدس و مجالی اسما و صفات او سبحانه می انگارند بی شائبه تنزل و بی مظنه تغیر و تبدیل در رنگ
آنکه ظل از شخص ممتد شود نمی توان گفت که آن ظل با آن شخص متحد است نسبت عینیت دارد یا آن شخص تنزل نموده
بصورت ظل ظاهر شده است بلکه آن شخص بر صرافت اصالت خود است و ظل از وی بوجود آمده است بی شائبه تنزل و تغیر
هر چند بعضی اوقات جمعی را بواسطه کمال محبت که بوجود آن شخص پیدا کرده اند وجود سایه از نظر ایشان مختفی گردد و غیر
از شخص هیچ چیز مشهود ایشان نباشد شاید اگر گویند که ظل عین شخص است یعنی ظل معدوم است موجود همان شخص است
ازین تحقیق لازم آمد که اشیا نزد صوفیه ظهورات حق اند تعالی نه عین حق جل سلطانه پس اشیا از حق باشند تعالی نه حق جل
شانه پس معنی کلام ایشان که همه اوست همه از اوست باشد که مختار علماء کرام است و نزاعی میان علماء کرام و صوفیه عظام کثرهم
سبحانه الی یوم القیام فی الحقیقة ثابت نباشد و مآل قولین یکی بود و آنچه فرق است که صوفیه اشیا را ظهورات حق
میگویند تعالی و علما این لفظ را نیز تحاشی مینمایند از جهت تحرز نمودن از توهم حلول و اتحاد سوال صوفیه اشیا را با وجود
ظهورات معدوم خارجی میدانند و موجود خارجی غیر حق را نمی بینند سبحانه و علما اشیا را موجودات خارجیه میگویند
پس نزاع فریقین معنوی ثابت شد جواب صوفیه هر چند عالم را معدوم خارجی میدانند اما در خارج وجود وهمی نیز
ثابت مینمایند و ذات خارجی میگویند و از کثرت وهمیه ایشان نفی نمیکنند بلکه میگویند که این [illegible] و همی

که در خارج نمود پیدا کرده است نه از قسم آن وجود است که بارتفاع وهم مرتفع گردد و ثبات و استقرار
ندارد بلکه این وجود وهمی و این نمود خیالی چونکه بصنع حق است سبحانه و باتقان قدرت کامله است تعالی
از زوال محفوظ است و از خلل مصون معامله این نشاء و آن نشاء بآن مربوط است سوفسطائی که عالم را اوهام
و خیالات میداند از ارتفاع اشیا بارتفاع وهم و خیال می انگارد و میگوید که وجود اشیا تابع اعتقاد ماست نفس الامر تحقق
ندارند اگر آسمان را زمین اعتقاد کنیم زمین است و زمین باعتقاد ما آسمان و شیرین را اگر تلخ دانیم تلخ است و تلخ
باعتقاد ما شیرین بالجمله این بیخردان انکار ایجاد صانع مختار جل سلطانه مینمایند و اشیا را باو تعالی
مستند نمیدارند ضلوا فاضلوا لیس صوفیه اشیا را در خارج بوجود وهمی که ثبات و استقرار دارد و بارتفاع وهم مرتفع
نمیگردد اثبات مینمایند و معامله این نشاء و آن نشاء که مخلد و مؤبد است بآن وجود مربوط میدارند و علما
اشیا را در خارج موجود میدانند و احکام خارجی ابدی بر اشیا مرتب میدانند مع ذلک وجود اشیا را در جنب وجود
حق جل و علا ضعیف و نحیف تصور مینمایند و وجود ممکن را بالنسبة بوجود واجب تعالی و تقدس هالک میدانند لیس در
فریقین اشیا را در خارج وجود ثابت گشت که احکام این نشاء و آن نشاء بدان مربوط است و بارتفاع وهم و
خیال غیر مرتفع است فارتفع النزاع و زال الخلاف غایة ما فی الباب صوفیه آن وجود را وهمی میگویند بواسطه آنکه در وقت
عروج وجود اشیا از نظر ایشان مختفی میگردد و غیر از وجود حق جل شانه در نظر شان نمیماند و علما از اطلاق لفظ وهم
بران وجود تحاشی مینمایند و وجود وهمی نمیگویند تا قاصر نظری بارتفاع آن حکم نکند و از ثواب و عذاب ابدی
انکار ننماید سوال صوفیه که اشیا را وجود وهمی اثبات مینمایند مقصود شان آن است که این وجود با وجود ثبات و استقرار
نفس امری نیست و وجود دیگر در وهم ندارد و غیر از نمود نصیب و نیست و علماء اشیا را در خارج موجود میدانند با وجود
نفس امری فالنزاع باق جواب وجود وهمی و نمود خیالی چون بارتفاع وهم و خیال مرتفع نشد نفس امری گشت
زیرا که اگر فرض کنیم زوال وهم جمیع اهل جهان این وجود ثابت بزوال آنها هرگز زائل نمیگردد و لا معنی للواقع و نفس الامر الا هذا
اینقدر هست که این نفس امری که در وجود ممکن اثبات نموده می آید در جنب نفس امری که در وجود واجب تعالی ثابت است حکم لاشی
دارد و نزدیک است که آن را از موهومات و متخیلات شمرده شود در رنگ افراد کلی مشکک که بایکدیگر تفاوت و فاش دارند چنانچه وجود
ممکن بنسبت بوجود واجب تعالی حکم لاشی دارد و نزدیک است که آن را از عدمات شمرده آید فلا نزاع فی الحقیقة سوال وجود همه اشیا چون نفس امری
گشت لازم آمد که در نفس امر موجودات متعدد باشند و نفس الامر یک وجود نبود و این منافی وحدت وجود است که مقرر صوفیه وجودیه است

جواب هر دو نفس امریست و چند وجود وهمی نفس امری و تعدد وجود وهمی نفس امری لیکن چون جهت و اعتبار مختلف است توهم
اجتماع نقیضین ممنوع است این مبحث بمثالی روشن گردد صورت زید مثلا که در مرآت مینماید نفس امر در مرآت هیچ
صورت کائن نیست زیرا که آن صورت نه در ثخن مرآتست و نه در روی آن مرآت بلکه وجود آن صورت در مرآت باعتبار
توهم است و بشر از اراده خیالی آنرا در مرآت حصولی نیست و این وجود وهمی و اراده خیالی که صورت را در مرآت پیدا
شده است نیز نفس امریست لهذا اگر کسی گوید که من صورت زید را در مرآت دیده ام عقلا و عرفا وی را درین کلام
صادق میدانند و محق می انگارند و چون مبنای ایمان بر عرف است اگر شخصی سوگند خورد و گوید که والله من
صورت زید را در آئینه دیده ام می باید که حانث نشود پس در نفس امر ثابت شد هم عدم حصول آن صورت زید در مرآت نفس امریست
و هم حصول آن صورت در مرآت باعتبار تخیل و توهم نفس امری اما نفس امر سابق مطلقا نفس امر است و نفس الامر لاحق
بتوسط توهم و تخیل است عجب معامله است اعتبار توهم و تخیل که منافی نفس امر است اینجا همان اعتبار محصل نفس امر
گشته است اذ لولاه لما حصل ثمه نفس الامر مثال دیگر نقطه جواله است که باعتبار توهم و تخیل بصورت دائره در خارج ظهور
پیدا کرده است درینجا هم عدم حصول دائره در خارج نفس امریست و هم حصول آن دائره در خارج باعتبار توهم و تخیل نفس امر
لیکن عدم حصول دائره مطلق نفس امریست و حصول آن دائره بملاحظه توهم و تخیل نفس امریست پس اول مطلق است
و ثانی مقید است پس در ما نحن فیه وحدت وجود مطلقا نفس امر باشد و تعدد وجود باعتبار توهم و تخیل نفس امر گشته پس
با اطلاق و تقیید میان این دو نفس امر تناقض نباشد و اجتماع نقیضین ثابت نبود سوال چون زوال وهم ممکن است
کرده شود وجود وهمی و نمود خیالی چگونه ثابت باشد جواب این وجود وهمی بمجرد اختراع وهم حاصل نشده است
تا بزوال وهم زائل گردد بلکه بصنع حق جل و علا در مرتبه وهم حاصل گشته است و اتقان پیدا کرده است
تا جای بزوال وهم خلل نپذیرد وجود وهمی باین اعتبار گویند که حق سبحانه و تعالی آنرا در مرتبه حس و وهم خلق
فرموده است و چون خلق اوست تعالی در هر مرتبه که باشد از زوال و خلل محفوظ است و حضرت حق سبحانه و تعالی
چون آنرا خلق فرموده است باعتبار نفس امری گشته در هر مرتبه که خلق کرده باشد هر چند آن نفس امری بملاحظه
و مجرد اعتبار بود اما مخلوق داران مرتبه نفس امریست و آنکه گفتیم که حق سبحانه و تعالی آنرا در مرتبه حس و وهم
خلق فرموده است یعنی اشیا را در مرتبه ایجاد فرموده است که آن مرتبه را ثباتی و ثبوتی نیست مگر در حس و وهم
چنانکه شعبده بازی چیزهای غیر واقع را نماید و یک چیز را دو چیز وا نماید و آن هیچ چیز را صورت بخشد

مگر در حس و وهم و در نفس امر جز یک چیز موجود نیست و این چیزها که نموده است بقدرت کامله خداوندی جل سلطانه
ثبات و استقرار پیدا کنند و از خلل و عز و زوال محفوظ باشند نفس امری میگردند پس آن ده چیز هم در نفس امر
هستند و هم نیستند لیکن بدو اعتبار اگر قطع نظر از مرتبه حس و وهم کرده شود نیستند و بملاحظه حس و وهم هستند
قصه مشهور است که در یکی از بلاد هندوستان شعبده بازان پیش سلطانی بنیاد شعبده بازی نموده بودند
درین اثنا بطلسم و شعبده باغ و درختهای بی ثمر بنظر آوردند و بمیوه داری بود اینها اظهار ساختند و در میان مجلس
نمودند که آن درختها کلان شدند و بار آوردند و اهل مجلس از آن بارها تناول نمودند و درین وقت آن سلطان
حکم کرد که شعبده بازان را بقتل رسانند چه او شنیده بود که بعد از نمود شعبده اگر شعبده بازان را بکشند آن شعبده
بقدرت خداوندی جل سلطانه بحال خود می ماند و اتفاقاً چون آن شعبده بازان را کشتند آن درختهای
انبه بقدرت خداوندی جل سلطانه بحال خود ماندند و شنیده ام که آن درختها تا این زمان بحال خود اند
و مردم از میوه آنها می خورند وَمَا ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ بِعَزِيْزٍ پس در صورت متنازع فیه حضرت حق سبحانه و تعالی
که جز او در خارج و نفس امر موجودی نیست بقدرت کامله خود کمالات اسما و صفاتی خود را در پرده صور ممکنات
در مرتبه حس و وهم ظاهر ساخته و بوجود وهمی و ثبوت خیالی آن کمالات را در مجالی اشیا جلوه گر گردانید یعنی
اشیا را بر طبق آن کمالات در مرتبه حس و وهم ایجاد فرموده تا نمود وهمی و ثبوت خیالی پیدا کردند پس وجود
اشیا باعتبار نمود خیالی است لیکن چون حضرت حق سبحانه و تعالی این نمود را استقرار و ثبات کرامت
فرموده است و در صنع اشیا اتقان مرعی داشته و معامله ابدی باینها مربوط ساخته ناچار وجود وهمی و ثبوت خیالی
اشیا نیز نفس الامری گشته است و از خلل محفوظ شده پس توان گفت که اشیا در خارج باعتبار نفس الامر هم وجود دارند
و هم وجود ندارند لیکن بدو اعتبار چنانچه مکرر گذشت حضرت والد بزرگوار این فقیر که از علمای محققین بودند قدس سره
میفرمودند که قاضی جلال الدین اکبری که از علمای متبحر بود از من پرسید که نفس الامر وحدت است یا کثرت اگر وحدت است
شریعت که بنای آن بر احکام متباینه و متمایزه است باطل میگردد و اگر نفس امر کثرة است قول صوفیه که بوحدت
وجود قائلند باطل میشود حضرت ایشان باو جوابی فرمودند که هر دو نفس امری است و آنرا بیان فرمودند بخاطر
فقیر نمانده است که در بیان آن چه فرمودند انچه درینوقت بخاطر فقیر ریختند در تسوید آورده والامر الی الله سبحانه
صوفیه که بوحدت وجود قائل اند محقق اند و علما که بکثرت وجود حاکم اند نیز محق مناسب احوال صوفیه

وحدت است و مناسب احوال علما کثرت زیراکه مبنای شرایع بر کثرت است و تغایر احکام بکثرت مربوط است
و دعوت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و تنعیم و تعذیب اخروی بکثرت تعلق دارد و چون حضرت حق
سبحانه و تعالی بحکم فاحببت ان اعرف کثرت را می خواهد و ظهور را دوست میدارد ابقای این مرتبه نیز مناسب حضرت
چه ترتیب این مرتبه مرضی محبوب رب العالمین است سلطان فی می شاید که خدم و حشم باید و عظمت و کبریای ورا
ذل و افتقار و انکسار در کار است معامله وحدت وجود هر چند که الحقیقه است معامله کثرت نسبت باو در رنگ مجاز است لهذا
آن عالم را عالم حقیقت گویند و این عالم را عالم مجاز اما ظهورات چونکه محبوب او تعالی گشته است بقای ابدی اشیا را اعطا
فرموده است و قدرت را در لباس حکمت آورده و اسباب را روپوش فعل خود ساخته آن حقیقت کالمهجور شده است
و این مجاز متعارف گشته نقطه جواله هر چند که الحقیقه است و دائره که ناشی ازان نقطه است کالمجاز اما حقیقه آنجا
مهجور است آنچه متعارف است مجاز است و ایضا پرسیده بودند معنی این قول اذا احب الله عبدا لم یضره ذنب
باید دانست که چون دوست دارد حق تعالی و سبحانه بنده را ذنب از وی صادر نشود که اولیای حق جل و علا از ارتکاب ذنوب
محفوظ اند اگر چه جایز است که ذنب از ایشان صادر شود بخلاف انبیا علیهم الصلوات والسلام که از ذنوب معصوم اند و جواز صدور
ذنب هم از ایشان مسلوب است و چون ذنب از اولیا صادر نشود یقینیست که ضرر ذنب هم نخواهد بود در صورت عدم صدور
ذنب لا یضره ذنب راست است کما لا یخفی علی ارباب العلم و نیز تواند بود که مراد از ذنب ذنب سابق باشد که پیش از
وصول بمرتبه ولایت صادر شده بود فان الاسلام یجب ما کان قبله و حقیقة الامر عند الله سبحانه ربنا
لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله
الصلوات والتسلیمات العلی **مکتوب چهل و ششم** بحقائق آگاهی معارف دستگاهی خواجه جمال الدین حسین
صدور یافته در بیان آنکه عالم تمام مجالی اسما و صفات واجبی است جل سلطانه بخلاف ذات که ممکن
انسان دولت بی نصیب است و قیامی بخود در حق وی اثبات نداشته اند و تمامی غرض است بوی نیز
تمام هر بیت نیافته و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مخدوما مکرما از تحریر
میر محمد نعمان دست خوش ترست و از بعضی غریبه نوشته میشود استماع فرمایند و طریق مراقبه هم خواسته بودند
ملتمس توجه بشرایط باید دانست که عالم تمامه مجالی مظاهر اسما و صفات واجبی است تعالی و
تقدس گردید بنگر بایست مرائی شیونات و جنبات تعالی و تقدس و اگر عدم بهت مرات علم

اوست سبحانه واگر قدرتست هم مرآت قدرت اوست تعالی علی هذا القیاس و ذات او تعالی در عالم مظهری
نیست و مرآتی نه بلکه ذات او تعالی با عالم هیچ مناسبتی نیست و در هیچ چیز اشتراکی نه اگرچه آن
مناسبت در اسم بود و آن مشارکت در صورت باشد ان الله لغنی عن العالمین بخلاف اسما و صفات که با عالم مناسبت
اسمی دارند و مشارکت صوری درمیان ایشان ثابتست چنانچه در واجب تعالی علم است در ممکن نیز صورت
آن علم ثابتست و چنانچه آنجا قدرتست اینجا نیز صورت آن قدرتست بخلاف ذات که ممکن از آن دولت بی نصیب
است و قیامی بخود در حق وی ارزانی نداشته اند بلکه ممکن چون بر صور اسما و صفات او تعالی مخلوقست بتمامه عرض
است و بوی از جوهریت نیافته و قیام او بذات واجبی است تعالی و تقدس و ارباب معقول که ممکن را بجوهر و
عرض تقسیم نموده اند از ظاهر بینی است و قیام بعض ممکن ببعض دیگر که ثابتست از قبیل قیام عرض بعرض است
نه از قبیل قیام عرض بجوهر بلکه فی الحقیقة آن هر دو عرض بذات الواجبی قیام دارند تعالی جوهریتی درمیان ایشان
ثابت نیست قیوم جمیع ممکنات اوست تعالی و تقدس پس ممکن را فی الحقیقة ذات نبود که صفات او قائم بآن
ذات باشد بلکه ذات مر واجب راست تعالی که صفات او تعالی و همچنین جمیع ممکنات باو قائمند اشارتی که
هر یک بذات خود بلفظ انا می نماید آن اشاره فی الحقیقة راجع بهمان یک ذات است که همه را قیام باوست اشاره کننده
دانند یا ندانند هرچند ذات تعالی مشار الیه هیچ اشارت نیست و با هیچ چیز متحد نه این معارف غامضه را کوته نظران
بامعارف توحید وجودی خلط نکنند و دوست وکر درمیان یکدیگر ندانند ارباب توحید وجودی جز یک ذات تعالی و تقدس موجود
نمیدانند و اسما و صفات او تعالی نیز اعتبارات علمی می انگارند و حقائق ممکنات را میگویند که بوی از وجود نیز نه
نرسیده است الاعیان ما شمت رائحة الوجود کلام ایشان است و این فقیر صفات او تعالی نیز موجود بوجود زائد
میداند چنانچه علماء اهل حق فرموده اند و ممکنات را که مجالی اسما و صفات اوست تعالی نیز وجودی اثبات مینماید
غایة ما فی الباب ممکنات را غیر از اعراض که قیامی بخود ندارند نمیداند و جوهریت که قیام بخود دارد در ممکنات اثبات
نمی کند و همه را قیام بذات او تعالی یقین مینماید سوال ازین تحقیق معلوم میشود که ذات ممکن عین ذات واجب تعالی
و ممکن با واجب متحد است جل شانه و این محال است که مستلزم قلب حقائق است جواب گوییم که ذات ممکن یعنی ما به
حقیقت او همان اعراض متعدده مخصوصه است که مجالی اسما و صفات واجب تعالی اند این اعراض را با ذات
واجب ... تعالی و تقدس هیچ عینیتی نیست و هیچ جهة اتحادی نه تا قلب حقائق لازم آید مثل این نیست که قیام

این اعراض آن ذاتست تعالی و قیوم جمیع اشیا اوست سبحانه سؤال چون اشارهٔ هر یکی بذات خود بلفظ
انا می نماید راجع بذات واجب تعالی باشد لازم می آید که ذات ممکن یعنی ماهیت و حقیقت او عین ذات واجب
بود تعالی چه اشارت هر کس بلفظ انا بماهیت و حقیقت خود است و این مستلزم قلب حقیقت است و تعین
سخن ارباب توحید وجودی است جواب آری اشارت هر کس بلفظ انا هر چند بحقیقت خود است اما حقیقت او چون
اعراض مجتمعه است قابلیت این اشارت ندارد چه اعراض بالاستقلال و بالاصالة قابل اشارت حسی نیست
و چون حقیقت او قبول این اشارت نکرد ناچار آن اشارت راجع به متقوم آن حقیقت گشت پس هست ممکن محان
اعراض مجتمعه است هر چند اشارت انا می او بواسطه عدم قابلیت حقیقت او راجع بمقوم او گشته است که ذات
واجب تعالی و تقدس پس قلب حقیقت نشد و ممکن واجب نگشت تعالی و تقدس و این سخن ارباب توحید
شد عجب معامله است انا می ممکن بواجب تعالی رجوع نماید و ممکن بحال خود ممکن باند و بقول سبحانی و انا الحق تکلم
نکند بلکه نتواند کرد که صاحب تمیز است سؤال قیام ممکن بذات واجب تعالی مستلزم قیام حوادث است بذات او
تعالی و آن ممتنع است جواب امتناع قیام حوادث بمعنی حلول حوادث است در ذات او تعالی
که محال است لیکن قیام اینجا بمعنی حلول نیست بلکه بمعنی ثبوت و تقرر است یعنی ثبوت و تقرر ممکن
بذات واجب است تعالی سؤال چون ثبوت ممکن بذات واجب بتمامه عرض باشد از محل او را چاره
نبود که قائم باو باشد و آن محل کدام است ذات واجب نیست تعالی و هم چنین ممتنع محل او نتواند
بود جواب عرض آنست که او را قیام بذات خود نباشد بلکه قائم بغیر بود و چون ارباب معقول در قیام
عرض غیر از معنی حلول نفهمیده اند ناچار عرض را اثبات محل نموده اند و بغیر محل ثبوت او را محال دانسته اند
و چون قیام را معنی دیگر پیدا شود چنانچه گذشت محل هیچ در کار نباشد محسوس و مشاهد ما است که
قیام جمیع اشیا بذات واجب است تعالی هیچ حلولی و محلی در میان نیست ارباب معقول آن را
باور دارند یا نه لیکن ایشان مصادم بداهت می شود و یقین ما اینکه اینها زائل نگردد
و این بحث را بمثالی واضح گردانیم ارباب طلسم اصحاب سیمیا چیزها می نمایند از جنس اجسام غریبه و اعراض
عجیبه بمعنویت همه کس میدانند که این اجسام را در رنگ اعراض تحقق و قیامی نیست بلکه قیام این بر ذات
صاحب طلسم است و هیچ محل اینها را ثابت نیست و نیز میدانند که در قیام اینها حالیت و محلیت نیست الا

و تقرر اینها بذات صاحب طلعت است بی توهم حلول و ما نحن فیه نیز همین تصویرست چه حضرت حق سبحانه
و تعالی اشیا را در مرتبه حس و وهم خلق فرموده و اتقان احکام و صنع اینها مرعات نموده و معامله ابدی
و تنعیم و تعذیب سرمدی باینها مربوط ساخت پس این اشیا را قیامی بخود نیست بلکه قائم بذات حق اند
سبحانه بی شائبه حلول و بی مظنه حال و محل و تمثیل دیگر صورت کوه یا صورت آسمان که در آئینه ظاهر شود
ابلهی باید که آن صور را اجسام دانسته جواهر انگارد و آن تماثیل را جواهر انگاشته قایم بخود داند و اگر ذهنا
شخصی آن صور را اعراض داند و قایم بغیر تصور نماید بعلت عرضیه طالب محال آنها بود و بی محال ثبوت
آنها را محال داند آن شخص نیز سفیه است که به تقلید مردم انکار بدیهات خود نماید چه هر که تمیز دارد ببداهه میداند
که آن صور را اصلا محال ثابت نیست بلکه احتیاجی بمحال ندارند همچنین نزد ارباب کشف و شهود تمام ممکنات
در رنگ آن صورند و بمثابه آن تماثیل نیستند غایة ما فی الباب حضرت حق سبحانه و تعالی این صور و تماثیل را بصنع
کامل خود بهیچ اتقان و احکام داده است که از خلل مصون اند و از زوال محفوظ و معامله اخروی ابدی
باینها مربوط است که امر غیر مرة از متکلمین نظام که از علماء معتزله است بحکم رمیته من غیر رام عالم را مجموع
اعراض دانسته است و از جواهر خالی انگاشته بلی ان الکذوب قد یصدق چون از کوته نظری قیام
این اعراض را بذات واجب الوجود جل سلطانه ندانسته مورد طعن و تشنیع عقلا گشته است چه عرض را از
قیام بغیر چاره نبود و بوجود جوهر قائل نیست تا قیام را باو مستند سازند و از صوفیه صاحب فتوحات
مکیه عالم را اعراض مجتمعه در عین واحد دانسته و عین واحد را عبارت از ذات احدیت داشته جل سلطانه
لیکن بعدم بقای این اعراض در دو زمان حکم کرده است و گفته عالم در هر آنی بعدم میرود و مثل آن
بوجود می آید و نزد فقیر این معامله شهودیست نه وجودی چنانچه در حواشی شرح رباعیات تحقیق این
مبحث نموده است سالک را در توسط احوال پیش از آنکه ماسوی از نظر او مطلقا مرتفع گردد او را چنان
می بیند که عالم معدوم گشته است و در آن ثانی می یابد که عالم موجود است و در آن ثالث باز معدوم می یابد و در آن رابع موجود
می انگارد تا آنکه بفنای مطلق مشرف گردد و بالکلیه ماسوی را معدوم یابد و درین زمان در شهود او عالم مستمر العدم است و همچنین
در توسط حصول بقا و رجوع بعالم گاهی عالم بنظر میدرآید و گاهی مختفی میگردد و از انجا نیز حالت تجدد و مثالی متوهم میگردد
تا عارف را معامله بقا و رجوع بعالم بانجام رسد و بمقام تکمیل و ارشاد رسد تا عالم بنظر او خواهد درآید و عالم را مستمر الوجود

پس این معامله راجع بشهود سالک گشت نه بوجود عالم که وجود او همیشه نگونسار است اگر تبدیلست در شهود است
والله سبحانه الملهم للصواب و حکم بعدم بقاء اعراض در دو زمان که بعضی از متکلمین گفته اند مدخول است و به ثبوت نه
پیوسته و ادله که بر عدم بقاء اعراض آورده اند ناتمام اند این معارف غامضه گویا سبقی است مر اکثر یاران
انجامی را التفات فرموده نقل آنرا بهر که شوق کند التفات فرمایند چون در فقره مسئله بود بهر کدام از یاران
کتابت علیحده نوشته نشد و اکتفا بهمین معارف نموده آمد والسلام علیکم و علی من لدیکم مکتوب چهل و ششم
به مولانا حمید بنگالی صدور یافته در فضائل کلمه طیبه که متضمن طریقت و حقیقت و شریعت است و در بیان آنکه
کمالات ولایت را در جنب کمالات نبوت هیچ مقداری نیست و در بیان آنکه ولایت را از شریعت چاره نیست
و همیشه بشریعت مکلف است و باطن گرفتار آن معامله بدانکه لا اله الا الله محمد رسول الله کلمه ایست متضمن
طریقت و حقیقت و شریعت است تا زمانیکه سالک در مقام نفی است در مقام طریقت است و چون از نفی
بتمام فارغ شود و جمیع ماسوی از نظر او منتفی گردد طریقت را تمام کرده باشد و بمقام فنا رسیده بود و چون
بعد از نفی در مقام اثبات آید و از سلوک بجذبه گراید بمرتبه حقیقت متحقق شده باشد و بمقام بقا مشرف گشته و باین
نفی و اثبات و باین طریقت و حقیقت و باین فنا و بقا و باین سلوک و جذبه اسم ولایت صادق می آید و نفس
اماره گی باطمینان میگراید و تزکیه میسر میگردد پس کمالات ولایت مربوط بجزو اول این کلمه طیبه گشت که نفی
و اثباتست باقی ماند جزو دوم این کلمه مقدسه که مثبت رسالت خاتم الرسل است علیه و علی آله و علیهم الصلوات
والتسلیمات این جزو اخیر محصل و مکمل شریعت است آنچه در ابتدا و وسط از شریعت حاصل شده بود صورت
شریعت بود و اسم و رسم او بود حصول حقیقت شریعت در این محل است که بعد حصول مرتبه ولایت بحصول می پیوندد
و کمالات نبوت که کمل تابعان را بتبعیت و وراثت انبیا علیهم الصلوات والتحیات حاصل میگردد نیز در این موطن است
طریقت و حقیقت که محصلان ولایت اند گویا شرائط اند برای تحصیل حقیقت شریعت و تحصیل کمالات نبوت
ولایت را همچون طهارت باید دانست و شریعت را همچون صلوة در طریقت گویا ازاله نجاسات حقیقیه است
و در حقیقت ازاله نجاسات حکمیه تا بعد از طهارت کامله شایان اتیان احکام شرعیه گردد و قابلیت ادای نمازیکه نهایت
مراتب قربست و ستون دین است و معراج مومن است پیدا کند جزو اخیر این کلمه مقدسه را دریابی و فهم میکرد آنکه جزو اول
در جنب آن قطره ایست نسبت بحر محیط بلی کمالات ولایت را در جنب کمالات نبوت هیچ مقداری نیست ذره را

درجنب آفتاب چه مقدار بود سبحان الله بعضی از کج بینی ولایت را از نبوت افضل دانسته اند و شریعت را که
لب لباب است پوست انگاشته چه کنند نظر شان بمقصود صورت شریعت است و از مغز خبر پوست
بدست نیاورده اند و نبوت را به علت توجه بخلق قاصر انگاشته اند و این توجه را در رنگ توجه عوام ناقص
دانسته و ولایت را که توجه بحق دارد جل و علا بر آن توجه ترجیح داده اند و ولایت را افضل از نبوت گفته
نمیدانند که در کمالات نبوت نیز در وقت عروج رو بحق است سبحانه چنانچه در مرتبه ولایت بلکه در مرتبه
ولایت صورت آن کمالات عروجی است که در مقام نبوت حاصل است چنانچه شمه ازان فرق خواهد یافت
و در وقت نزول نبوت در رنگ ولایت رو بخلق است اینقدر فرق است که در ولایت بظاهر متوجه بخلق
است و بباطن بحق است سبحانه و در نزول نبوت بظاهر و باطن متوجه بخلق است و بکلیت خود ایشانرا
بحق جل شانه دعوت مینمایند و این نزول اتم و اکمل است از نزول ولایت چنانچه در کتب و رسائل
تحقیق آن نموده است و این توجه ایشان بخلق نه در رنگ توجه عوام است چنانچه گمان برده اند بلکه
توجه عوام بخلق از جهت گرفتاری ایشان است که بماسوی دارند و توجه خواص خواص بخلق نه بواسطه گرفتاری
است بماسوی چه این بزرگواران گرفتاری ماسوی در اول قدم وداع نموده اند و گرفتاری بخالق خلق
جل سلطانه بجای آن گزیده بلکه توجه بخلق این بزرگوارانرا برای هدایت و ارشاد است تا بخالق خلق
جل سلطانه ایشانرا رهنمونی فرمایند و بمرضی مولای ایشان تعالی و تقدس دلالت نمایند و
شک نیست که این قسم توجه بخلق که مقصود ازان تخلیص ایشان است از رقیت ماسوی فاضلتر است
ازان توجهی که برای نفس خود بحق نماید جل و علا مثلاً شخصی بذکر الهی جل سلطانه اشتغال دارد
و درین اثنا نابینایی پیدا شد که پیش راه او چاه است که اگر قدم دیگر بردارد در چاه رود درینصورت
آن شخص را ذکر گفتن بهتر است تا نابینا را از چاه خلاص کردن بهتر شک نیست که تخلیص نابینا
بهتر است از ذکر گفتن او چه او تعالی غنی است از و و از ذکر او و نابینا بنده ایست
محتاج که دفع ضرر از وی ضروریست علی الخصوص که باین تخلیص مامور شود این زمان
تخلیص او بهم ذکر است که امتثال امر است در ذکر ادای یک حق است که حق مولا باشد جل شانه
و در واقع شود ادای دو حق است حق عبد و حق مولی تعالی بلکه نزدیک

است که ذکر گفتن در آن وقت داخل ذنب نموده آید چه همه وقت ذکر گفتن مستحسن نیست در بعضی اوقات ذکر ناگفتن مستحسن است در ایام منهی و در اوقات مکروه روزه نا داشتن و نماز ناگذاردن از روزه داشتن و از نماز گذاردن بهتر است باید دانست که ذکر عبارت از طرد غفلت است بهر وجه که میسر شود نه آنکه ذکر مقصور بر تکرار کلمهٔ نفی و اثبات است یا تکرار اسم ذات تعالی چنانچه گمان برده میشود پس آنچه از امتثال اوامر و انتهاء از نواهی شرعیه نموده آید همه داخل ذکر است بیع و شری با مراعات حدود شرع ذکر است و همچنین نکاح و طلاق با آن مراعات ذکر چه در حین مباشرت این امور با مراعات مذکوره آمر ناهی جل سلطانه نصب عین مباشر این امور است پس غفلت را گنجایش نباشد لیکن ذکری که باسم و صفت مذکور واقع شود سریع التاثیر است و محبت بخش مذکور است و قریب الایصال است بمذکور بخلاف ذکری با امتثال اوامر و انتهاء از نواهی واقع شود که ازین صفات قلیل النصیب است هر چند این صفات در بعضی افراد که ذکر شان با امتثال اوامر و انتهاء از مناهی شرعیه است بر سبیل ندرت یافته شود حضرت خواجه نقشبند فرموده قدس سره که حضرت مولانا زین الدین تایبادی قدس سره از راه علم بخدا رسیده است جل سلطانه و ایضا ذکری که باسم و صفت واقع شود وسیله است مر ذکری را که بمراعات حدود شرعیه حاصل شود زیرا که در جمیع امور مراعات احکام شرعیه نمودن بی محبت تام بصاحب شرع میسر نیست و این محبت تام مربوط بذکر اسم و صفت اوست تعالی پس اول آن ذکر را باید بالتمام و این ذکر شرف گردد و معامله عنایت دیگر است آنجا هیچ شرط و ذریعه و وسیله الله یجتبی من یشاء بر سر اصل سخن رویم گوییم که این معامله که از طریقت و حقیقت و شریعت معامله دیگر است و کار و بار دیگر آن توان گفت که این معامله از جنس آن معامله هیچ اعتدادی و اعتباری نیست آنچه در مرتبه حقیقت حاصل شده بود و با شان تعلق داشت صورت این معامله بود و این معامله حقیقت آن صورت است در رنگ صورت شریعت که در ابتدا مرتبه عوام الحصول پیوسته بود و بعد از حصول طریقت و حقیقت حقیقت آن صورت میسر گردد همان است که در معامله که صورت او حقیقت باشد در مقام ولایت بود دیگر گفت گو هیچگونه در آید و در بیان هیچگونه گنجد اگر وجه اینها بیان کرده شود که دریابد و چه و با این معامله وراثت انبیاء اولی العزم است علیهم الصلوات و التسلیمات و التحیات و البرکات که نصیب اقل قلیل است بلکه اصول در این معامله تبعیت شده فروع نیز چنان خواهند بود و کل از این معارف نا محرم اند بلکه در بعضی مرتبها قدم از شریعت بیرون می نهند یا و از شریعت خارج ... بر عکس است آن معامله

بباطن متعلق است ظاهر همیشه بشریعت مکلف است و باطن گرفتار آن معامله و چون نشاء دنیا محل اعمال است
باطن را از اعمال ظاهره مدد عظیم است و ترقیات باطن مربوط باتیان شریعت است که بظاهر تعلق دارد
پس همه وقت درین نشاء ظاهر و باطن از شریعت چاره نبود کار ظاهر عمل بشریعت است و نصیب باطن
نتائج و ثمرات پس شریعت ام جمیع کمالات آمد و اصل جمیع مقامات گشت نتائج و ثمرات شریعت مقصور
برین نشاء دنیوی نیست کمالات اخروی و تنعمات سرمدی نیز از ثمرات نتائج شریعت است پس شریعت
شجره طیبه آمد که درین نشاء و دران نشاء از ثمرات و فوائد آن عالمی مستفید است و جهانی جهان فوائد
از انجا ماخوذ است سوال ازین بیان لازم آید که در کمالات نبوت نیز باطن بحق است سبحانه و ظاهر بخلق
و خود در مکتوبات و رسائل خود نوشته و بالا نیز گذشته است که در مقام نبوت که محل دعوت است تمام
رو بخلق است وجه توفیق چیست جواب آن معامله بعروج تعلق دارد و مقام دعوت مربوط بهبوط است
پس در وقت عروج باطن بحق باشد سبحانه و ظاهر بخلق تا بوفق شریعت غرا ادای حقوق ایشان نماید و
در وقت هبوط تمام بخلق متوجه باشد و بکلیت خود خلق را بحق جل و علا دلالت فرماید فلا منافاة
و تحقیق این مقام آنست که توجه بخلق عین توجه بحق است سبحانه فاینما تولوا فثم وجه الله نه بآن معنی که
ممکن عین اوست سبحانه یا مرآت اوست تعالی ممکن حقیر را چه یارا که عین واجب تعالی و تقدس باشد
یا قابل مرآتیت او تعالی تواند بود بلکه توان گفت که واجب تعالی و تقدس مرآت ممکن است و اشیا در مرآت
واجب تعالی چنان متوهم میشود که صور اشیا در مرآت صورت چنانچه آن صور را در مرآت صورت حلول و سریان نیست
هم چنین این اشیا را در مرآت واجب تعالی حلول و سریان چگونه حلول متصور شود که در مرتبه مرآت صور را وجودی
نیست وجود صور در مرتبه توهم و تخیل است و آنجا که مرآت است صورت نیست و آنجا که صورت است مرآت را از انجا
هزاران عار است زیرا که صور بیش از نمود خیالی ثبوتی نیست و غیر از تحقق وهمی چیزی ندارد اگر مکان دارند در مرتبه توهم
دارند و اگر زمان دارند در مرتبه تخیل دارند لیکن این نمود و بود اشیا چون بصنع خداوندی جل سلطانه از خلل
مصئون است و از سمت زوال محفوظ و معامله ابدی بایشان مربوط است و عذاب و ثواب سرمدی بایشان منوط
بدانند که در مرآت صورت ملحوظ اولا صورت است التفات ثانی از برای شهود مرآت در کار است و در مرآت واجب تعالی ملحوظ
اولا او التفات ثانی از برای شهود اشیا در کار است و ایضا در مرآت صورت نیز مرایای

احکام و آثار مرآت اند اگر مرآت طولانی است اشیا صور نیز طولانی ظاهر شوند و مرایای طول مرآت
میگردند و همچنین اگر مرآت صغیر است آن صغیر در مرایای صور ظاهر میگردد بخلاف مرآت ذات واجب تعالی
که اشیا مرایای احکام و آثار وی نتوانند شد چه در آن مرتبهٔ علیا هیچ حکمی و اثری نیست بلکه جمیع نسبت
آنجا مسلوب است اشیا اگر مرایا باشند چه چیز را نمایند آری در مراتب تنزل که موطن ثبوت اسما و صفات
است اگر اشیا مرایای صور احکام واجبی باشند گنجایش دارد چه سمع و بصر و علم و قدرت مثلاً که در
مرایای اشیا ظاهر اند صور سمع و بصر و علم و قدرت مرتبهٔ وجوب اند که مرآت آن اشیا است اینها احکام
مرآت اند که در مرآت اشیا ظاهر گشته اند و آنکه گفتیم که در مرآت واجب تعالی ملحوظ اولا همان
مرآت است و التفات ثانی از برای شهود اشیا که کالصور اند در آن مرآت در کار است حال ابتدا رجوع
است که صور بنظر در آمده اند بعد از انکه از نظر بتمام مرتفع شده بودند و چون معامله رجوع باخر رسد
و سیر در اشیا و ورود در ان واقع شود و استقرار در مرکز دائره امکان میسر گردد ناچار شهود بغیب مبدل
خواهد شد و ایمان شهودی ایمان غیبی خواهد شد تا آنکه معامله دعوت تمام شود و ندای الرحیل در زند
آن وقت غیب نخواهد ماند و جز شهود نخواهد بود اما این شهود اتم و اکمل خواهد بود از ان شهودیکه
قبل از رجوع حاصل شده بود چه شهودی که باخرت تعلق دارد اکمل است از ان شهودی
که بدنیا متعلق است ع هنیئا لارباب النعیم نعیمها ٭ وللعاشق المسکین ما یتجرع ٭ باید
دانست که از تحقیق سابق لائح گشت که صورت شی که در مرآت مینماید جز در تخیل ثبوتی نیست
مرآت بر صرافت تجرد خود است از حصول آن صورت این صورت را توان گفت که آینه قریب اوست
و نیز توان گفت که آینه محیط آن صورت است و بآن صورت این قرب و احاطه و معیت نه از قبیل
قرب و احاطه جسم با جسم یا جوهر بعرض بلکه آنجا قرب و احاطه است که عقل در تصور آن عاجز است و ادراک
کیفیت قاصر در صورت قرب و معیت و احاطه ثابت بود و کیفیت هیچ معلوم نبود و لله المثل الاعلی بحکم
قربی که حضرت حق سبحانه با عالم است و همچنین احاطه و معیت او تعالی معلوم الانیت است و مجهول الکیفیت
یا آن بریم که او تعالی قریب و محیط است و با عالم است اما کیفیت قرب و احاطه و معیت او تعالی ندانیم که چیست
چه این صفات از متشابهات است [illegible] تغییر و تشبیهی نزد علمای مجاز که [illegible]

آورده است و به آئینه و صورت ایمای فرموده تا بهتربیان بعنایت او تعالی از مجاز پی بحقیقت برند و از
صورت به معنی گرایند والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب چهل و هفتم** بخواجه محمد قاسم بدخشی صدور یافته
در نصیحت و تنبیه بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند سبحانه الحمد و المنة که از کلمه و کلام آن
اخوی حرارت طلب مفهوم میشود و بوی از جمعیت می آید اما که این دولت اثر صحبت است گرفتاریهای لاطائل
شما را نگذاشت که یکهفته صحبت دارند مجموع ایام صحبت شما معلوم نیست که بیک عشره کشیده باشد از خدا شرم
باید داشت چه سلطانه که از هزار روز یکروز را هم برای خدای عز و جل انتخاب نمیکنند از تعلقات شتی خود در انجمنها
حجت بر شما درست شده است مع هذا بوجدان خود دریافته باید که یکساعت این صحبت به از اربعینات مجاهده است مع ذلک
ازین صحبت گریزانند و حیلهای خود را دور می اندازند چه هر استعداد شما النفیس است اما چه فائده که از قوت بفعل
نیامده استعداد شما بلند افتاده است لیکن همت شما پست در رنگ طفلان از جوهر نفیس بخزف ریزه های خسیس آرام
گرفته اند ◦ بوقت صبح شود همچو روز معلومت ◦ که با که باخته عشق در شب دیجور ◦ حالا هیچ نرفته است
فکر اصل باید نمود عمده اینکار صحبت ارباب جمعیت است و اگر این دولت میسر نشود اوقات خود را بذکر الهی جل سلطانه
که اخذ آن از صاحب دولتست مشغول باید داشت هر چه منافی شریعت است از آن اجتناب باید نمود در حل و حرمت
شرعی نیک احتیاط باید فرمود و مساهله نباید گذرانید و نماز پنجوقت بجماعت التزام نمایند و در تعدیل ارکان سعی
بلیغ مرعی دارند و محافظت نمایند که نماز در اوقات مستحبه ادا یابد ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر
مکتوب چهل و هشتم به خواجه محمد طالب بدخشی صدور یافته در ترغیب نمودن بمقام رضا بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی خواجه محمد طالب همواره خواهان مطلوب باشند خبر فوت قرة العین
محمد صدیق نوشته بودند انا لله و انا الیه راجعون برادر عزیز حضرت حق سبحانه و تعالی نزد مومنان
از همه چیز عزیزتر و محبوب تر است چه اموال و چه انفس و احیا و اماتت فعل اوست تعالی که دیگری را در وی
مدخل نیست پس ناچار فعل او تعالی نیز عزیزتر و محبوب تر خواهد بود چه آنست که محبان از فعل محبوب لذت
گیرند و عیش نمایند بصبر چه والا انکه ایمای بکراهت دارد و بمقام رضا هر چند از غیبت و سرور
خبر رسید هر امام را به التذاذ امری دیگر است ◦ عشق آن شعله است کو چون بر فروخت ◦ هر چه جز معشوق
باقی جمله سوخت ◦ تیغ لا در قتل غیر حق براند ◦ در نگر آخر که بعد لا چه ماند ◦ ماند الا الله باقی جمله رفت ◦ شاد باش ای عشق

شرکت سوز رفت شود والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب چهل و نهم** بخواجه گدا صدور یافته در بیان آنکه [نسیان]
ماسوی گام اول این طریق است سعی کنند که ازین کوتهی نشود نحمده و نصلی علی نبیه و نسلم علیه و علی آله الکرام
[التماس] برادر اعزی خواجه محمد گدا نموده می آید بعد تصحیح عقاید کلامیه بعد تیان احکام فقهیه دوام ذکر الهی است
جل سلطانه بنهجی که یاد گرفته اند باید که ذکر آنقدر استیلا یابد که غیر مذکور را در باطن نگذارد و تعلق علمی و حبی را
ماسوی مذکور زائل گرداند اینجا نسیان قلب را نسیان ماسوا حاصل گردد و از دید و دانش غیر فارغ شود که اگر به تکلف
و تعمل اشیا را بوی یاد دهند یاد نکند و نشناسد بیچاره مستهلک و مستغرق مطلوب بود چون معامله تا اینجا
رسد یک گام درین راه زده باشد سعی نمایند که ازین گام هم کوتاهی نکنند و بدید و دانش غیر گرفتار نمانند سعادت
آدمی توفیق و سعادت در میان افکنده اند کسی میدان درشتی آید سواران را چه شد بظاهر تعلقات
شما کم می نماید اما بشوق تعلق خود را ارباب تعلق محشور میدارند الراضی بالضرر لا یستحق النظر مسئله مقرره است
والسلام **مکتوب پنجاهم** بمرزا شمس الدین صدور یافته در بیان آنکه شریعت را صورتی است و حقیقتی
و در بیان آنکه از ابتدا تا انتها از شریعت چاره نبود و در بیان تمکین قلب و اطمینان نفس و اعتدال اجزای
قالب که در مرتبه نبوت است و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی شریعت را صورتیست
و حقیقتی صورت شریعت عبارة از اتیان احکام شرعیه است بعد از ایمان بالله و رسوله و بما جاء من عنده
سبحانه با وجود منازعت نفس اماره با وجود سرکشی طغیان و انکار که در جبلت او موضوع است درین موطن
اگر ایمان هست صورت ایمانست و اگر نماز هست صورت نماز است و اگر روزه هست صورت روزه و علی هذا
القیاس سایر الاحکام الشرعیه زیرا که نفس که عمده وجود انسان است و مشار الیه بر فرد بقول انا هم درست بر کفر
و انکار خود هست حقیقة ایمان و حقیقت اعمال صالحه چگونه متصور شود و حکمت خداوندی سبحانه
این صورت را قبول فرموده و بشارت بدخول جنت که محل رضای اوست تعالی نموده است بلکه رضای او سبحانه
تعالی که در نفس ایمان تصدیق قلب کفایت فرموده است از دعوای نفس تجاوز نموده و بعلی جنت را هم
صورتیست و هم حقیقتی صورت جنت نصیب صورت شریعت خواهد شد و ارباب حقیقت را از حقیقت
نصیب است و ارباب حقیقت الحقیقت که جنت را لذتها بصورت [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] المومنین [illegible] الصلوات [illegible]

اما التذاذ و تنعم هر کدام علیحده است و اگر علیحده نباشد لازم آید فضل امهات المومنین بر جمیع بنی آدم بعد از پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام نیز لازم آید که هر که افضل باشد از شخص زوجه او نیز از آن شخص افضل بود که زوجه با زوج ممتزج است این صورت شریعت بشرط استقامت موجب فلاح است و مستلزم نجات اخروی مصحح دخول جنت چنانچه گذشت و چون صورت شریعت درست کرد ولایت عامه حاصل نمود

الله ولی الذین آمنوا و این زمان بعنایة الله سبحانه سالک مستعد آن گشت که قدم در طریقت نهد و رو بولایت خاصه آرد و نفس اماره را از امارگی بتدریج باطمینان کشد لیکن بدانند که طی منازل و حصول آن بولایت نیز مربوط باعمال شریعت است ذکر الهی جل شانه که عمده این راه است از مامورات شرعیه است و اجتناب از مناهی شرعیه نیز از ضروریات این راه است و ادای فرائض از مقربات است و طلب پیر راه بین راه نما که وسیله تواند شد نیز مامور شرعی است قال الله تعالی وابتغوا الیه الوسیلة بالجمله از شریعة چاره نبود چه صورت شریعت و چه حقیقت شریعت زیرا که امهات جمیع کمالات ولایت و نبوت احکام شرعیه است کمالات ولایت نتائج صورت شریعت است و کمالات نبوت ثمرات حقیقت شریعت کما سیجیء آنفا انشاء الله تعالی مقدمه ولایت طریقت است که آنجا نفی ما سوی مطلوب است و رفع غیر و غیریت مقصود و چون بفضل خداوندی جل شانه ما سوی بکلیت از نظر مرتفع گشت و در دید ماسوی نشانی از اغیار نماند فنا حاصل گشت و مقام طریقت بانجام رسید و سیر الی الله بتمام شد بعد از آن شروع در مقام اثبات است که معبر بسیر فی الله است و همین است مقام بقا که موطن حقیقت است که مقصد اقصی است از ولایت و بآن طریقت و حقیقت که فنا و بقا است اسم ولایت صادق می آید اماره مطمئنه میگردد و از کفر و انکار خود باز میماند و از مولای خود جل سلطانه راضی میگردد و مولی نیز ازوی راضی میشود و کراهتی که در جبلت خود داشت زائل میشود گویند هر چند نفس در مقام اطمینان سر از سرکشی خود باز نیاید بیت

هرچند که نفس مطمئنه گردد ؛ هرگز ز صفات خود نگردد

جهاد اکبر آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام در حدیث رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر فرموده است مراد از آن جهاد با نفس فرموده اند و آنچه بکشف فقیر در آمده است و بوجدان صحیح دریافته است خلاف این حکم است بعد حصول اطمینان در نفس هیچ سرکشی و طغیان نمی یابد و در مقام رضا مستمکن میبیند بلکه آنرا در رنگ قلب متمکن کرده ما سوی نموده است می یابد که از دید و دانش غیر و غیریت گذشته است و از جاه و ریاست و از لذت و الم وارسته مخالفه کجاست و سرکشی کدام است بعد از حصول اطمینان اگرچه سکر فنا و تسلیم کند هرچه گویند از طغیان و سرکشی گنجایش دارد اما بعد حصول اطمینان مخالفه و طغیان را مجال نیست و در ینباب این فقیر رسائل

ایمان نظر بالله فوده است حاصل این مادو وروه و رشته کرفیها اف متعرر قوم است ما العنایت که سبحانه برابر
نفس مطمئنه مخالفت و سرکشی نیافته و جنبها باک و احتمال خیری ای رد و رد و ندیده هرگاه نفس خود را گردن ای
سوی عمل سلطانه ساخته باشد مخالفت چه مجال دارد و چون نفس از حق سبحانه تعالی راضی گشت حضرت حق سبحانه
تعالی ازو راضی شد طغیان چه صورت دارد که منافی رضا است مرضی حق جل شانه هرگز نامرضی نمیگردد مراد
جهاد اکبر الله سبحانه اعلم بحقیقة الحال تواند بود که جهاد با قالب بود که مرکب از طبائع مختلفه است هر طبیعت او خواهان
امریست و گریزان از امری دیگر اگر قوت شهویه است از قالب ناشی است اگر غضبیه است هم از انجا هویدا گر منی
ساختها است که نفس را الفقه بدین معنی ذلیله و لهذا کامن است و شهوت و غضب و شر و حرص متصف اند این جهاد
همیشه برپا است ایمان نفس را تسکین این جهاد دیگر تا قالب برقرار است انقطاع این جهاد متصور نیست اگر شر است
از تحقیق تقیة و تنبلی قالب است تا کمالات انسان معامله آخرت باصالت تواند مربوط گشت چه کمالات انسان قالب
تابع است و قالب متبوع انجا کار برعکس است قالب تابع است و قالب متبوع چون انسان خلل پذیر است و انسان را عنایت
متضمن و بر انجام رسد چون نفس سبحانه امر در مقام اطمینان معتاد حکم الهی جل شانه گشت اسلام حقیقی
میسر شد و حقیقت ایمان دست گرفت بعد ازان هر چه مشغول بود از حقیقت تو لوبود اگر نماز ادا یافت حقیقت نماز خواهد بود
و اگر صوم است حقیقت صوم است و اگر حج است حقیقت حج علی هذا القیاس سائر اتیان الاحکام الشرعیه بر حقیقت حقیقت
و در میان شریعت و حقیقت شریعت متوسط گشت با ولایت خاصه مشرف نشود از اسلام مجازی به اسلام حقیقی
چون بفضل خداوندی جل سلطانه بحقیقت شریعت متحلی گشت باسلام حقیقی مشرف مستعد آن گشت که از کمالات نبوت
نصیبی و افر علیهم الصلوات و التسلیمات بر تمام باید شریعت چون شجره طیبه است کمالات
و بحقیقت شریعت ثمرات کمالات نبوت ثمرات و کمالات
این ثمرات و کمالات نبوت حقیقت آن شریعت کمالات نبوت
باید که حقیقت شریعت و حقیقت حقیقت حقیقت
بتوجه حقیقت نفس مطمئنه کمالات حقیقت میان
الی آخره
از حقیقت

خود پشیمان گشته علی هذا القیاس سائر الاجزاء در مقام کمالات نبوت اجزاء قالب نیز باعتدال آمده است
واز افراط و تفریط بازگشته ازینجا تواند بود آنچه آن سرور فرموده علیه وعلی آله الصلوات والسلام اسلم
شیطان چنانچه در آفاق است در انفس است نیز و آن جزو ناری است که مدعی خیریت خود است خواهان
تکبر و ترفع خود که بدترین صفات رذیله است و اسلام او کنایه از رفع این ارذل رذائل است اینجا کمالات
نبوت هم تمکین قلب است و هم اطمینان نفس و هم اعتدال اجزاء قالب و در ولایت همین تمکین قلب است و بعد
اللتیا والتی اطمینان نفس و آنکه گفتیم بعد اللتیا والتی اطمینان نفس زیرا که اطمینان مر نفس را بر حد کمال و
بی تکلف بعد از اعتدال اجزاء قالب است لهذا ارباب ولایت بواسطه عدم اعتدال اجزاء قالب رجوع مطمئنه را
بصفات بشریت تجویز نموده اند چنانچه بالا گذشت و اطمینانی که بعد از اعتدال اجزاء قالب مر نفس را
حاصل میگردد و از رجوع بصفات رذیله پاک و مبراست پس اختلاف رجوع نفس برذائل و عدم رجوع آن
مبنی بر اختلاف مقامات نفس و انظار است هریکی از مقام خود خبر داده است و از یافت خود سخن رانده
سوال هرگاه اجزاء قالب نیز بحد اعتدال آیند و از طغیان و سرکشی بازمانند جهاد با ینها چه صورت دارد
و در رنگ نفس مطمئنه جهاد از ینها نیز مرتفع گردد جواب فرق است درمیان مطمئنه واین اجزاء چه مطمئنه صاحب
استهلاک و اضمحلال است و ملحق بعالم امر است که بکمال استهلاک و سکر متصف است و این اجزا بواسطه
اتیان احکام شرعیه که مبنای آن بر صحو است مناسبت باستهلاک و سکر ندارند و در مستهلک گنجایش مخالفت
نیست و آنکه صحو دارد بواسطه بعضی مصالح او منافع اگر در بعضی امور صورت مخالفت نماید گنجایش دارد
امید است که این مخالفت بفضل خداوندی جل سلطانه از ترک مستحب بالا نرود و از ارتکاب کراهت
تنزیه پایان تر فرود نیاید پس جهاد در مرتبه قالب چو در اعتدال اجزاء متصور شود و در مطمئنه جهاد
مجوز نباشد تحقیق این بحث در جلد مکتوبات اول در مکتوب بیان طریق که باسم فرزندی اعظمی مرحوم نوشته شده
است بتفصیل اندراج یافته است اگر خفائی مانده باشد آنجا رجوع نمایند و اگر به محض فضل خداوندی
جل سلطانه کمالات نبوت که نتائج و ثمرات حقیقت شریعت اند نیز بانجام رسند و ترقیات
آنجا منوط باعمال نباشد معامله در ان موطن به محض فضل خداوندی و احسان حضرت رحمان است
جل سلطانه اعتقاد در آنجا اثر نیست و علم و عمل را حکم نه فضل در فضل و کرم در کرم است این مقام

نسبت بمقامات سابق بس عالیست و وسعت تمام دارد و نورانیتی دارد که در سابق اثری ازان نبود این مقام باصالت مخصوص بانبیا اولی العزم است علیهم الصلوات والتسلیمات و بتبعیت هر کرا بنوازند و بدولت هر کرا مشرف سازند ع باکریما کارها دشوار نیست ۰ اینجا کسی غلط نکند و نگوید که درین موطن از صورت و حقیقت شریعت استغنا حاصل میگردد و احتیاج باتیان احکام شرعیه نمیماند زیرا که گویم شریعت اصل اینکار است و بنیاد این معامله است و درخت هرچند بالا رود و سرفراز گردد و دیوار هرچند بلند برآید و کوشکهای عالی بر وی راست شود از اصل و بنیاد مستغنی نباشند و احتیاج ذاتی از ایشان زائل نگردد مثلاً خانهٔ علو هرچند رفعت پیدا کند و از پستی دورتر رود و از خانهٔ سفل و از احاطهٔ بنود احتیاج او از سفل هرگز زائل نشود اگر فرضا در خانهٔ سفل خللی راه یابد آن خلل در خانهٔ علو نیز تاثیر خواهد نمود و زوال سفل بزوال علو خواهد رسانید پس شریعت همه وقت و همه حال درکار است و باتیان احکام آن همه کس محتاج و چون بعنایت خداوندی جل شانه معامله ازین موطن نیز بالا رود ۰ از تفضل محبت آید مقامی پیش خواهد آمد بس عالی که بالاصالة مخصوص بخاتم الرسل است علیه و علیهم و علی آل کل الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات و بتبعیت و وراثت تا کرا باین دولت مشرف سازند آن کوشک عالی که از غایت رفعت بنظر تنگ می در آید حضرت صدیق را در اینجا بطریق وراثت تا نا فاذ قل می یابد و حضرت فاروق نیز باین دولت مشرف است و از امهات المؤمنین حضرت خدیجه و حضرت صدیقه را باین سرور علیه و علی آله و صحابه الصلوة والسلام تعلقا از دواج اینجا نیز می یابد و الامر الی الله سبحانه

مکتوب پنجاه و یکم بخواجه محمد صدیق صدور یافته

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی ایها الاخ الصدیق ان بعض البشر قد یکون نبیا و ذلک الافراد من الانبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات و قد یکون ذلک بعض الکمل من متابعیهم بالتبعیة والوراثة ایضا و اذا کثر هذا القسم من الکلام مع واحد منهم سمی محدثا کما کان امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه و هذا لیس الا بالهام بل هو القاء فی الروع غیر الکلام و ... المسمی بالوحی ... بل هذا النبی من الانسان الکامل ... الخاص ... و الروح ... و الکل ... و ... و النفس ... و ... من کونه ... و ... انه یکون ... و ... یکون ... ضعیف ... فی جواب سؤال

الرؤیة عنه نورانی اراه ولان فی شفافة خرق الحجب الشهودی لا الوجودی فافهم فان هذه معرفة شریفة
قلما تکلم بها احد والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب پنجاه و دوم** بخواجه محمد علی کشمیری صدور یافته
در ترغیب این طائفه علیه الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از کمال محبت و اخلاص
صدور یافته بود رسید ایا رسید حضرت حق سبحانه وتعالی بر محبت این طائفه استقامت کرامت فرماید وباایشان محشور
دارد هم قوم لا یشقی جلیسهم ولا یحرم انیسهم لا یحجب جلیسهم هم جلساء الله هم اذا رءوا ذکر الله هم من فهم وجد الله
نظرهم دواء وکلامهم شفاء وصحبتهم ضیاء وبهاء هم من رأی ظاهرهم خاب وخسر ومن رأی باطنهم خوش گفت الهی
چیست اینکه دوستان خود را کردی که هر که ایشان را شناخت ترا یافت وتا ترا نیافت ایشان را نشناخت یعنی
شناخت ایشان ویافت تو از یکدیگر منفک نیستند تقدم ذاتی بیک اعتبار شناخت راست وبیک اعتبار یافت را
ومختار قائل تقدم آن طرف است لانه المبدأ فمنه البدایة او الی اخری والسلام علیکم وعلی من لدیکم **مکتوب
پنجاه وسیوم** بیکی از مشائخ نواحی صدور یافته در جواب استفسار او که اگر عبادت کنم نفس را استغنا حاصل میشود
واگر زلت وخلاف شرعی از من واقع میشود ندامت وشکستگی پیدا می آید الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
پرسیده بودند اگر در ریاضت خود را می آرم نفس را استغنا پیدا میشود ومیداند که مثل من صالحی نیست اگر چیزی خلاف
شرع واقع میشود خود را محتاج وفروتر خیال میکند علاج این چیست توفیق آنرا احتیاج وفروتنی که منبی از ندم
است در شق ثانی که پیدا میشود نعمت است عظیم عیاذا بالله سبحانه اگر بعد از ارتکاب محظور شرعی ندامت هم
که از شعب توبه است پیدا نشود وباتیان ذنب ملتذ ومحظوظ بود که التذاذ بذنب اصرار بر ذنب است اگر اصرار بر
سیئه صغیره است بکبیره میرساند واصرار کبیره دهلیز کفر است شکر این نعمت عظمی بجا آرند تا ازدیاد ندم پیدا
شود واز ارتکاب خلاف شریعت باز دارد قال الله سبحانه تبارک وتعالی لئن شکرتم لازیدنکم حاصل شق
اول حصول عجب است بعد از اتیان اعمال صالحه واین عجب سمی است قاتل ومرضی است مهلک که اعمال
صالحه را نابود میگرداند چنانچه آتش حطب را ناچیز میسازد ومنشأ عجب آنست که اعمال صالحه در نظر عامل مزین
می آیند ومستحسن مینمایند فالمعالجة بالاضداد باید که حسنات خود را متهم دارد وقبائح خفیه حسنات در نظر آرد تا
خود را واعمال خود را قاصر داند ملک شایان لعن وطرد داند قال علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات رب قاری للقرآن و
القرآن یلعنه وکم من صائم لیس له من صیامه الا الظماء والجوع خیال نکند که حسنه او قبح ندارد اگر اندک متوجه شود

بعنایة الله سبحانه همه قبیح یا بد و بوی از حسن احساس نکند عجب کجا و استغنا کدام لکن از ابتلای دید قصور اعمال
باید که از اتیان حسنه منفعل و شرمنده بود نه معجب و مستغنی و چون دید قصور در اعمال پیدا شود اعمال را قیمت
افزاید و بقبول سزاوار بود و سعی نماید که این دید پیدا شود و از عجب نرهد و بدون خرط القتاد الا ان یشاء
ربی شیئا و سعی باید کرد که این دید قصور اعمال بوجه کمال میسر گردد چنان می انگارند که کاتب یمین معطل و بیکار
است و حسنه نیست که در کتابت او در آید و کاتب شمال همیشه در کار است که همه قبیح و سوء است و چون معامله
عارف تا باین سرحد سیر عمل بسو ... قلم اینجا رسید سر بشکست والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب پنجاه و چهارم بسید شاه محمد صدور یافته در بیان آنکه متابعت آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام مراتب و درجات دارد و آن هفت درجه است و بیان تفصیل هر درجه بما یناسب ذلک

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی متابعت آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام که سرمایهٔ سعادت دینیه و دنیویه است درجات و مراتب دارد درجهٔ اول
مر عوام اهل اسلام راست از اتیان احکام شرعیه و متابعت سنت سنیه بعد از تصدیق قلبی پیش از اطمینان
نفس که بدرجهٔ ولایت مربوط است و علمای ظواهر و عباد و زهاد که معاملهٔ شان با اطمینان نفس نپیوسته است
همه درین درجه متابعت شریکند و در حصول صورت اتباع برابرند و چون نفس درین مقام از کفر و انکار خود نرسته
است لاجرم این درجه مخصوص بصورت متابعت است بااین صورت متابعت در رنگ حقیقت متابعت موجب فلاح
و رستگاری آخرت است و منجی از عذاب نار است و مبشر بدخول جنت از کمال کرم انکار نفس را اعتبار ننمود
و بتصدیق قلب کفایت فرموده است و نجات را مربوط بآن تصدیق ساخته است میدانی کرد این شکر
الحسن مقبول ... ساخته و نظر بانی را ... درجهٔ دوم از متابعت اتباع اقوال و اعمال اوست علیه و علی
آله الصلوة والسلام که بباطن تعلق دارد از تهذیب اخلاق و دفع رذائل صفات و ازالهٔ امراض باطنیه و علل معنویه که
بمقام طریقت متعلق اند این درجه اتباع مخصوص بارباب سلوک است که طریقهٔ صوفیه ... معتدا اخذ نموده
... و سیر ... نمایند و درجهٔ سوم از متابعت اتباع احوال و اذواق و مواجید آن سرور است علیه
و علی آله الصلوة والسلام که بمقام ولایت خاصه تعلق دارد این درجه مخصوص بارباب ولایت است
مجذوب سالک باشند یا سالک مجذوب چون درجه ولایت باتمام رسید نفس مطمئنه گشت و اطمینان کرد
... این درجه متابعت حقیقت متابعت ...

متابعت بجا می آرد و اگر صوم است همین حکم است و اگر زکوة است همین نمط است و علی هذا القیاس در اتیان
جمیع احکام شرعیه حقیقة اتباع کاین است سوال حقیقت نماز و روزه بچه معنی است نماز و روزه افعال مخصوصه
است اگر آن افعال چنانچه فرموده است ادا یابد حقیقت ادا یافته باشد صورت چه بود و حقیقت ورای
آن چه باشد جواب میگوید چون نفس اماره دارد که بالذات منکر احکام سماویست اتیان احکام شرعیه
از وی باعتبار صورت است منتهی را چون نفس مطمئنه گشته است برضا و رغبت قبول احکام شرعیه نموده اتیان
احکام از وی باعتبار حقیقت است مثلا منافق و مسلم هر دو ادا نماز مینمایند منافق چون انکار باطن دارد
صورت نماز بجا می آرد و مسلم بواسطه انقیاد باطن بحقیقت نماز متحلی است پس صورت و حقیقت باعتبار انکار و اقرار باطن
است این درجه چهارم در رتبه الیست از متابعه در درجه اولی صورت این متابعه بود و اینجا حقیقت اتباع است
این درجه چهارم از اتباع مخصوص بعلماء راسخین است شکر الله تعالی سعیهم که بعد از اطمینان نفس بدولت متابعه متحقق
نیز اند و اولیاء الله را قدس الله تعالی اسرارهم هر چند نحوی از اطمینان نفس بعد تمکین قلب حاصل است اما کمال اطمینان
نفس را در تحصیل کمالات نبوت حاصل است که علماء راسخین را از آن کمالات بطریق وراثت نصیب است پس علماء راسخین
بواسطه کمال اطمینان نفس بحقیقه شریعت که حقیقت اتباع است متحقق باشند و دیگران چون این کمال ندارند گاهی بصورت
شریعت متلبس اند و گاهی بحقیقت شریعت متحقق علامتی از برای علماء راسخین بیان کنم تا هر ظاهر دانی دعوی رسوخ ننماید
و اماره خود را مطمئنه نه انگارد عالم راسخ کسی است که او را از تاویل متشابهات کتاب و سنت نصیبست و از اسرار حروف
مقطعات اوائل سور قرآنی بهره دارد تاویل متشابهات از جمله اسرار غامضه است خیال نکنی که در رنگ تاویل ید
بقدرت است و تاویل وجه بذات که آن ناشی از علم ظاهر است با اسرار کار ندارد و صاحب این اسرار پیغمبرانند علیهم
الصلوات و التسلیمات و این سوخات اشارات معاملات ایشان است و بتبعیت و وراثت این بزرگواران هر کرا
باین دولت عظمی مهتد سازند حصول این درجه متابعه که منوط باطمینان نفس است و وصول بحقیقت متابعه
صاحب شریعت است علیه و علی آله الصلوة و السلام کاره بهت که بتوسط فنا و بقا و بی توسل سلوک و جذبه میسر گردد
تواند بود که از احوال و مواجید و از تجلیات و ظهورات هیچ در میان نباشد و این دولت نقد وقت بود لیکن از راه ولایت
باین دولت رسیدن اقربست از آنکه براه دیگر برسد آن راه دیگر بزعم این فقیر التزام متابعت سنت سنیه
است علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة و اجتناب از اسم و رسم بدعت تا از بدعت حسنه در رنگ

بدعت سیئه احتراز نماید بوی ازین دولت بمشام جان او نرسد وامروز این معنی متعسر است که عالم در دریای
بدعت غرق گشته است وبظلمات بدعت آرام گرفته کرا مجال است که دم از رفع بدعت زند وباحیای سنت
لب کشاید اکثر علمای این وقت رواج دهندهای بدعت اند ومحوکنندهای سنت بدعتهای پهن شده را تعامل خلق
دانسته بجواز بلکه باستحسان آن فتوی میدهند ومردم را ببدعت دلالت مینمایند چه میگویند اگر ضلالت شیوع
پیدا کند وباطل متعارف شود تعامل گردد مگر نمیدانند که تعامل دلیل استحسان نیست تعاملی که معتبر است همانست
که از صدر اول آمده است یا باجماع جمیع مردم حاصل گشته کما ذکر فی الفتاوی الغیاثیة قال الشیخ الامام
الشهید رحمه الله سبحانه لا ناخذ باستحسان مشایخ بلخ وانما ناخذ بقول اصحابنا المتقدمین رحمهم الله سبحانه لان التعامل
فی بلدة لا یدل علی الجواز وانما یدل علی الجواز ما یکون علی الاستمرار من الصدر الاول لیکون ذلک دلیلا علی تقریر النبی علیه
وعلی آله الصلوات والتسلیمات ایاهم علی ذلک فیکون شرعا منه علیه وعلی آله الصلوة والسلام اما اذا لم یکن کذلک لا یکون فعلهم
حجة الا اذا کان ذلک من الناس کافة فی البلدان کلها لیکون اجماعا والاجماع حجة الا تری انهم لو تعاملوا علی بیع الخمر
وعلی الربوا لا یفتی بالحل ودر رنگ نیست که علم بتعامل کافهٔ ناس وبعمل جمیع قری وبلدان از حیطهٔ بشر خارج است باقیماند تعامل
صدر اول که فی الحقیقة تقریریست از آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام راجع بسنت است وعلیه وعلی آله الصلوة و
السلام بدعت کجاست وحسن بدعت کدام اصحاب کرام را در حصول جمیع کمالات صحبت خیر البشر کافی بود علیه وعلیهم
الصلوات والتسلیمات وعلمای سابقه هرکه بدولت رسوخ مشرف گشته است بی آنکه احتیاط طریق صوفیه نماید وبکسب
وجذبه قطع مسافت کند بواسطهٔ التزام متابعت سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة واجتناب از
بدعت نامرضیه اللهم ثبتنا علی متابعة السنة وجنبنا من ارتکاب البدعة بحرمة صاحب السنة علیه وعلی آله الصلوة و
السلام کسب علم وعمل را در حصول آن کمالات دخلی نیست بلکه حصول آنها مربوط بمحض فضل واحسان خداوند جل
سلطانه واین نسبت بیرون ازین مطلب است ودرجات ما بین آن معانی نیست این کمالات بالاصالة مخصوص بانبیا اولو العزم
است علیهم الصلوات والتسلیمات وبتبعیت ووراثت هرکرا باین دولت مشرف سازند وبکشتم از متابعت اتباع آن
سادات علیه وعلی آله الصلوة والسلام تا بمقام محبوبیت آن سرور علیه وعلی آله الصلوات والتحیات افتخار وتفاخر
اوسطهٔ کاملست مجرد فضل واحسان بود ودرین نسبت کمالات آن مرد بحت فوق فضل نسبت
[illegible] قبل [illegible] نسبت [illegible] متابعت [illegible] بمقیت [illegible] حصول انبیا

بخصوص مربوط است درجه هفتم از متابعت است که تعلق بنزول و هبوط دارد و این درجه شامل است از متابعت جامع جمیع
درجات سابق است زیرا که درین موطن نزول هم تصدیق قلب است و هم تمکین قلب است و هم اطمینان نفس است
و هم اعتدال اجزاء قالب که از طغیان و سرکشی باز مانده اند درجات سابق گویا اجزاء متابعت بوده اند و این درجه
هم چون کل است مر آن اجزاء را و درین مقام تابع بمتبوع بنهجی مشابهت پیدا میکند که گویا اسم تبعیت از میان برمیخیزد
و امتیاز تابع از متبوع زائل میگردد و چنان متوهم میشود که تابع در رنگ متبوع هر چه میگیرد از اصل میگیرد و گویا هر دو
از یک چشمه آب میخورند و هر دو آغوش یک کنار اند و هر دو یک بستر اند و هر دو در رنگ شیر و شکر اند تابع کجا و متبوع
کدام و تبعیت کرا و اتحاد نسبت تغایر گنجایش ندارد عجب معامله است درین مقام هر چند بامعان نظر ملاحظه مینماید
نسبت تبعیت هیچ ملحوظ و منظور نمیگردد و امتیاز تابعیت و متبوعیت اصلا مشهود نمیشود و متعذر است که چون اصل و طفیل
سیاند و وارث نبی خود میباید علیه و علی جمیع الانبیاء من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها اما تابع دیگر
است و طفیلی و وارث دیگر هر چند همه در قطار تبعیت اند ظاهر در تابع جبلوله متبوع در کار است و در طفیلی و وارث
هیچ جبلولتی در کار نیست تابع او لش خور است و طفیلی جلیس ضمنی بالجمله هر دولتی که آمده است از راه انبیا آمده است
علیهم الصلوات و التحیات سعادت اینان است که بطفیل انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات از آن دولت بهره یابند و او
لش الشان تنها و تمامی اند ع در قافله که اوست دانم نرسم ٭ این بس که رسد ز دور بانگ جرسم ٭ تابع کامل کسی
است که باین هفت درجه متابعت متحلی شود و آنکه بعضی از درجات متابعت دارد و بعضی ندارد تابع فی الجمله است
علی تفاوت الدرجات علمای ظواهر بدرجه اولی خرسند اند کاش آن درجه را هم سر انجام دهند متابعت را مقصور بر صورت
شریعت داشته اند و ورای آن امری دیگر انگاشته طریقه صوفیه را که وسیله حصول کمالات درجات متابعت است بیکار تصور
نموده اند و اکثر شان پیر مقتدای خود را غیر از هدایه و بزدوی ندانسته اند ع چو آن کرمی که در سنگی نهان است
زمین و آسمان او همان است ٭ حققنا الله سبحانه و ایاکم بحقیقة المتابعة المرضیة المصطفویة علی صاحبها الصلوة
و السلام و البرکة و التحیة و علی جمیع اخوته من الانبیاء الکرام و الملائکة العظام و علی جمیع اتباعهم الی یوم القیام مکتوب پنجاه و
پنجم بمخدوم زاده های عالی درجات اخوی خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم سلمهما الله تعالی صدور یافته در بیان آنکه قرآن
مجید جامع جمیع احکام شرعیه است و در مناقب امام اعظم ابی حنیفه و در بیان آنکه اصل اینجا شریعت است و مدح صوفیه علیه آنکه احکام
شرعیه همه وقت ثابت اند و ما یناسب ذلک ٭ بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعیات

بلکه جامع جمیع شرائع متقدمه است غایة ما فی الباب بعضی از احکام این شریعت آنان قسم‌اند که بعبارت نص و اشارت
نص و دلالت نص و اقتضاء نص مفهوم میگردند عوام و خواص اهل لغت درین فهم برابرند و قسم دیگر از احکام آنانند
اند که بتوسط اجتهاد و استنباط مفهوم میگردند این قسم مخصوص بائمه مجتهدین است که آن سرور را بقول جمهور و صحابه کرام
آن سرور و مجتهدان سایر امت آن سرور شریک اند علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات لیکن احکام اجتهادیه در زمان آن سرور گرامی
وحی بوده علیه و علی آله الصلوة والسلام در میان خطا و صواب متردد نبودند بلکه بوحی قطعی صواب محق از خطا
مخطی متمیز میگشت و حق با باطل ممتزج نمیماند که تقریر و تثبیت نبی بر خطا مجوز نیست بخلاف احکامیکه بعد انقراض
زمان وحی بطریق استنباط مجتهدان حاصل گشته اند در میان صواب و خطا متردد اند لهذا احکام اجتهادی که در زمان
وحی مقرر گشته اند موجب یقین اند که مفید عمل و اعتقاد است بعد از زمان وحی ناچار موجب ظن است که مفید عمل است
نه موجب اعتقاد و قسم ثالث از احکام قرآنی آنان نوع اند که طاقت بشری در فهم آن عاجز است تا اعلام از جانب منزل
احکام جل سلطانه حاصل نشود فهم آن احکام متصور نبود و حصول این اعلام مخصوص به پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة والسلام
غیر پیغمبر این اعلام نکنند این احکام هر چند ماخوذ از کتاب اند اما چون مظهر این احکام پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة والسلام
لهذا این احکام را منسوب بسنت داشته اند که مظهر آن سنت است در رنگ آنکه احکام اجتهادیه را بقیاس نسبت کنند باعتبار آنکه
قیاس مظهر این احکام است پس سنت و قیاس هر دو مظهر احکام باشند اگرچه در میان این دو مظهر فرق بسیار است که یکی مستند
برای است که مجال خطا دارد و دیگری مؤید باعلام حق جل و علا که خطا را آنجا گنجایش نیست قسم اخیر کمال مشابهت
باصل دارد گویا مثبت احکام است هر چند فی الحقیقه مثبت جمیع احکام کتاب عزیز است پس باید دانست که
اجتهاد غیر پیغمبر را با پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام مجال خلاف است اگر چه بسایه اجتهاد [illegible]
اشارت و دلالت نص ثابت شده اند و همچنین احکامیکه مظهر آن سنت است [illegible]
بلکه بجمیع [illegible] آن احکام لازم است که مجتهدان [illegible] احکام اجتهادیه متابعت [illegible] پیغمبر است علیه و علی آله
والسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و پیغمبر غیر اولی العزم را نیز احکام ما باعلام او تعالی ثابت اند متابعت چه بود بلکه متابعت را گنجایش نیست
زیرا که باندازه هر وقت مناسب هر گروه احکام علاحده است گاهی حل مناسب است وگاهی حرمت
پیغمبر اولی العزم را اعلام بحل امری شده بود و پیغمبر غیر اولی العزم را اعلام بحرمت آن این حل و حرمت
هر دو ماخوذ از صحیفه منزله است چنانچه دو مجتهد از یک ماخذ دو حکم مختلف می‌نمایند یکی از آن حل
می فهمد و دیگری حرمت سوال این اختلاف در اجتهاد گنجایش دارد که هر دو آن برای صواب است که هم
احتمال ثواب دارد و هم احتمال خطا اما اینجا که در اعلام او تعالی گنجایش ندارد زیرا آنجا تردد و تجویز
خطا جائز نیست بلکه نزد حق جل و علا یک حکم است اگر حل است حرمت گنجایش ندارد و اگر حرمت است
حل را مجال نیست جواب روا است که نسبت بیک قوم حلال باشد و نسبت بقوم دیگر حرمت پس حکم خدا جل و علا
در یک واقعه متعدد باشد نسبت بمتعدد قوم لا بجهه آری در بعثت خاتم الرسل [illegible] لازم می آید که تمام امم
درین شریعت بیک حکم محکوم اند در یک واقعه نزد خدا عز و جل سابقا نه اینجا دو حکم نیست سوال پیغمبر
اولی العزم هرگاه حکم بحل امری کرده باشد و پیغمبر دیگر تابع او در آن امر حکم بحرمت نماید لازم می آید که حکم ثانی
ناسخ حکم اول باشد و این جائز نیست که نسخ مخصوص به پیغمبر اولی العزم است غیر او ناسخ نمیتواند شد جواب نسخ وقتی
لازم می آید که حکم ثانی عام بود و نسبت بکافه انام تا رفع حکم اول که نسبت بگروهی واقع شده بود نماید حکم ثانی عام
نیست بلکه بالنسبت بیک گروهی حکم بحرمت کرده است بحکم اول چنانک ندارد نمی بینی در یک واقعه مجتهدی حکم بحل
میکند و مجتهد دیگر درهمان واقعه حکم بحرمت مینماید و هیچ کس نسخ نیست هرچند در میان این دو آن تفاوت فاحش
است که اینجا رای است و آنجا اعلام در رای تعدد حکم گنجایش دارد و در اعلام گنجایش ندارد و اما تعدد قوم علاج
آن مینماید چنانچه گذشت پس در شرایع ما تقدم احکامی که از کتب و صحف پیغمبران اولی العزم بحسب لغت منزل هم میکرد
پیغمبران تابع را نیز در آنها مجال مخالفت نیست و آن احکام نسبت بکافه انام وارد گشته اند هر پیغمبر متابع بر قوم که
دعوت کنند خلاف آن احکام تبلیغ نخواهد کرد اگر حل است همه را حل است و اگر حرمت است همه را حرمت است
تا زمانیکه پیغمبر دیگر از اولی العزم بیاید و رفع آن حکم نماید این زمان نسخ متصور است پس نسخ باعتبار همان احکام
باشد که بحسب لغت از صحیفه منزله ماخوذ اند و احکامی که باجتهاد و اعلام ثابت شده اند و بسبب اجتهاد منسوب اند نسخ
در آنها متصور نیست که این احکام نسبت ببعض است نه بعض دیگر این اجتهاد پیغمبری همچنین سنت او مع اجتهاد و سنت پیغمبر

دیگر نمیتوانند شد که آن نسبت بقومی است این نسبت بقوم دیگر واگر اختلاف نسبت بکافه انام یا نسبت بگروهی
گرفته شد یا منسوخ است چنانچه در شریعت که حکم منسوب بکافه انام است حکم ثانی ناسخ حکم اول است پس
حضرت پیغمبر علیه وعلی آله وجمیع الانبیاء والمرسلین الصلوات والتحیات ناسخ باشد مر سنت سابق را وعلیه وعلی آله
الصلوة والسلام حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بعد از نزول که متابعت این شریعت خواهد نمود
اتباع سنت آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام خواهد کرد ونسخ این شریعت مجوز نیست نزدیک است که علمای ظواهر
مجتهدات او را علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام از کمال دقت وغموض مأخذ انکار نمایند ومخالف کتاب وسنت دانند مثل روح
الله مثل امام اعظم کوفی است که ببرکت ورع وتقوی وبدولت متابعت سنت درجه علیا در اجتهاد واستنباط یافته است که
دیگران در فهم آن عاجزاند ومجتهدات او را بواسطه دقت معانی مخالف کتاب وسنت دانند واو را واصحاب او را اصحاب رای
پندارند کل ذلک لعدم الوصول الی حقیقة علمه ودرایته وعدم الاطلاع علی فهمه وفراسته امام شافعی که شمه از دقت فقاهت
او علیه الرضوان دریافت که گفت الفقهاء کلهم عیال ابی حنیفة وای جرأتهای قاصر نظران که قصور خود را بدیگری
نسبت نمایند ۵ قاصری گر کند این طایفه را طعن قصور ؛ حاش لله که برآرم بزبان این گله را ؛ همه شیران
جهان بسته این سلسله اند ؛ روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را ؛ وبواسطه همین مناسبت که بحضرت روح الله دارد
تواند بود آنچه خواجه محمد پارسا در فصول سته نوشته است که حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بعد از نزول
بمذهب امام ابی حنیفه عمل خواهد کرد یعنی اجتهاد حضرت روح الله موافق اجتهاد امام اعظم خواهد بود نه آنکه تقلید این مذهب
خواهد کرد علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام که شان او علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام از آن بلندتر است که تقلید
علمای امت فرماید بی شائبه تکلف وتعصب گفته میشود که نورانیت این مذهب حنفی بنظر کشفی در رنگ دریای عظیم می نماید و
سایر مذاهب در رنگ حیاض وجداول بنظر می آیند وبظاهر هم که ملاحظه نموده می آید سواد اعظم از اهل اسلام متابعان ابی
حنیفه اند علیهم الرضوان واین مذهب باوجود کثرت متابعان در اصول وفروع از سایر مذاهب متمیز است ودر استنباط
طریق علیحده دارد واین معنی منبی از حقیقت است عجب معامله است امام ابو حنیفه در تقلید سنت از همه پیش قدم است احادیث مرسل را
در رنگ احادیث مسند شایان متابعت میداند وبر رای خود مقدم میدارد وهمچنین قول صحابه را بواسطه شرف صحبت خیر البشر
علیه الصلوة والتسلیمات بر رای خود مقدم میدارد دیگران نه چنین اند مع ذلک مخالفان او را صاحب رای میدانند
[illegible]

راس دین و رئیس اسلام نمایند و سواد اعظم اسلام را ابتر کنند یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم حکام علم
این اکابر دین اصحاب رای میداشتند اگر این اعتقاد دارند که ایشان برای خود حکم میکردند و متابعت کتاب و
سنت نمی نمودند پس سواد اعظم از اهل اسلام بزعم فاسد ایشان ضال و مبتدع باشند بلکه از جرگه اهل اسلام بیرون بوند
این اعتقاد نکند مگر جاهلی که از جهل خود بیخبر است یا زندیقی که مقصودش ابطال شطر دین است ناقصی چند احادیث
چند را یاد گرفته اند و احکام شریعت را منحصر در آن ساخته اند و ماورای معلوم خود را نفی مینمایند و آنچه نزد ایشان
ثابت نشده منتفی میسازند شعر چو آن کرمی که در سنگی نهان است * زمین و آسمان او همان است * وای وای
وای از تعصبهای بارد ایشان وای از نظرهای فاسد ایشان بانی فقه ابوحنیفه است و سه حصه از فقه او را مسلم داشته
اند و در ربع باقی همه شرکت دارند در فقه صاحب خانه اوست و دیگران همه عیال وی اند باوجود التزام این مذهب
مرا با امام شافعی گویا محبت ذاتی است و بزرگ میدانم لهذا در بعضی اعمال نافله تقلید مذهب او مینمایم اما چه کنم که
دیگران را باوجود وفور علم و کمال تقوی در جنب امام ابوحنیفه در رنگ اطفال می یابم والامر الی الله سبحانه
بر سر اصل سخن رویم و گوییم که بالا گذشته است که اختلاف احکام اجتهادیه اگرچه این اختلاف در زمان پیغمبر صادر
شود مستلزم نسخ نیست بخلاف اختلاف احکام کتاب و سنت که موجب نسخ است کما مر ایضا تحقیقه پس مقرر شد
که معتبر در اثبات احکام شرعیه کتاب و سنت است و قیاس مجتهدان و اجماع امت نیز مثبت احکام است
بعد از این چهار ادله شرعیه هیچ دلیلی مثبت احکام شرعیه نمیتواند شد الهام مثبت حل و حرمت نبود
و کشف ارباب باطن اثبات فرض و سنت نماید ارباب ولایت خاصه با عامه مومنان در تقلید
مجتهدان برابرند کشوف و الهامات ایشان را مزیتی نمی بخشد و از ربقه تقلید نمی برآرد ذوالنون و
بسطامی و جنید و شبلی با زید و عمرو و بکر و خالد که از عوام مومنانند در تقلید مجتهدان در احکام اجتهادیه
مساوی اند آری مزیت این بزرگواران در امور دیگر است اصحاب کشوف و مشاهدات ایشانند ارباب تجلیات و ظهورات
هم ایشانند که بواسطه استیلای محبت محبوب حقیقی جل سلطانه از ماسوای او تعالی گسسته اند و از دید و دانش غیر و غیریت
آزاد گشته اگر حاصل دارند او را دارند و اگر وصل اند او را واصل اند در عالم بیعالم اند و با خود بیخود اند اگر می بینند
برای آن می بینند اگر می بینند برای او می بینند منتهیان ایشان مطلوب را بواسطه غلبه محبت در مرآت هر ذره از ذرات عالم
مشاهده مینمایند هر ذره را جام جهان نمای کمالات اسمائی و صفاتی او می یابند از منتهیان ایشان چه نشان دهد که بی نشانا

قدم اول شان ایشان مسوی است از قدم ثانی ایشان چه وانماید که بشرین آفاق و انفس است الهام ایشان ربانیست
و کلام با ایشان است اکابر ایشان علوم اسرار ربی توسط از اصل اخذ مینمایند و در رنگ مجتهد که تابع نبی باشد و اجتهاد خود
ایشان نیز در معارف و مواجید تابع الهام و فراست خود اند حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره نوشته اند که در [illegible]
علوم لدنی روحانیت حضرت خضر متوسط است علی نبینا و علیه الصلوة و السلام ظاهرا این سخن نسبت
با ابتدا او توسط خواهد بود و معامله منتهی دیگر است کما یشهد به الکشف الصریح و موید این تحقیق است آنچه از حضرت شیخ عبد القادر
جیلانی قدس الله تعالی سره منقول است که روزی بر سر منبر بیان علوم و معارف میفرمودند درین اثنا گذر حضرت
خضر واقع شد شیخ فرمودند ای اسرائیلی بیا کلام محمدی بشنو ازین عبارت شیخ مفهوم میشود که حضرت خضر از محمدیان نیست
از امم سابقه است چون چنین باشد محمدیان را چگونه واسطه بود پس محقق شد که علوم و معارف دیگر اند ماورای احکام
شرعیه که اهل الله بآن مخصوص اند هر چند آن معارف ثمرات و نتایج این احکام اند مقصود از درخت نشاندن
حصول ثمرات اوست دانا نیکه درخت برپاست ثمرات متوقع است و چون اصل درخت زایل رفت ثمرات معدوم
است جهلی باشد که درخت را ببرد و ثمرات را توقع دارد هر چند درخت را نیک تربیت کنند ثمرات وافر آرد و ثمره اگرچه
است از فرع شجره است لازم شریعت و ثمره شریعت را بحسب قیاس باید کرد تا که التزام دارد صاحب معرفت است هر چند
التزام بیشتر معرفت بیشتر [illegible] از معرفت بی نصیب است و بالفرض آنچه بزعم فاسد خود دارد و اگرچه [illegible]
از قبیل استدراج است که جوکیه و براهمه را در آن شرکت است کل حقیقة ردته الشریعة فهو زندقة و الحاد [illegible] است که
اهل الله در معرفت ذات و صفات و افعال او تعالی بعضی از اسرار و دقائق فهم کنند که ظاهر شریعت از آن ساکت
است و در حرکات و سکنات باذن و الهام او تعالی [illegible] مرضی و غیر مرضی دانند بسا است که بعضی از ادای طاعات
بعضی عبادات نافله را غیر مرضی یابند ترک آن [illegible] احکام شرعیه [illegible]
[illegible] احکام الهامیه [illegible] ثابت اند و چون حرکات و سکنات [illegible] باذن است [illegible]
نیز [illegible] ایشان [illegible] حکم شریعت [illegible] بحکم الهام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و نفی است مر بسیاری از علوم و معارف صحیحه را که بدین منتسبین تعلق دارند آری احکام شرعیه مربوط بادلهٔ اربعه
که الهام را در آن گنجایش نیست اما امور دینیه ما ورای احکام شرعیه بسیار است که اصل خامس در آنجا الهام
است بلکه توان گفت که اصل ثالث الهام است بعد کتاب و سنت این اصل تا انقراض عالم برپاست پس دیگران
با این بزرگواران چه نسبت بود بسیار است که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند و آن عبادت غیر مرضی باشد
و این بزرگواران در بعضی احوال ترک عبادت کنند و آن ترک مرضی بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان به از فعل
دیگران شد و عوام بخلاف این حال کنند آن را عابد میدانند و این را مکار میشمرند سؤال چون دین بکتاب و سنت کامل شد
بعد از کمال با الهام چه احتیاج بود و چه نقصان مانده که با الهام کامل گردد جواب الهام مظهر کمالات خفیه دین است نه مثبت
کمالات زائده در دین چنانچه اجتهاد مظهر احکام است الهام مظهر دقائق و اسرار است که فهم اکثر مردم از آن کوتاه است
هر چند در اجتهاد و الهام فرق واضح است که آن مستند بجانب رای است و این بخالق رای جل سلطانه پس در الهام یک قسم اصالت پیدا شد
که در اجتهاد نیست الهام شبیه اعلام نبی است که باخذ سنت است چنانچه بالا گذشت اگر چه الهام ظنی است و آن اعلام
قطعی ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب پنجاه و ششم
بمولانا عبدالقادر انبالی صدور یافت در بیان آنکه معامله عارف بجائی میرسد که سیئات دیگران در حق او حکم حسنات پیدا میکند
بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تبارک و تعالی فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات معامله درویش
بعنایة الله سبحانه و بتصدق حبیبه علیه و علی آله الصلوة والسلام تا بجائی میرسد که سیئات دیگران حسنات او میگردد
در قبیلهٔ ایشان حمید و او مثلا ریا و سمعه از سیئات است و از رذائل اوصاف در حق او حسن پیدا میکند و حکم
حمد و شکر میگیرد زیرا که آن درویش جمیع اقسام عظمت و کبریائی را از خود مسلوب ساخته بجناب قدس خداوندی جل سلطانه
منسوب داشته است و جمیع انواع حسن و جمال و خیر و کمال را از خود دور داشته بوی تعالی مخصوص گردانیده است خود را غیر از شر و
نقص هیچ نمی یابد و در خود غیر از ذل و افتقار و انکسار هیچ نمی بیند اگر فرضا فردی از افراد عظمت و کبریائی نظاره متوجه او
شود او از زینه خواهد یافت که از راه او بفوق خواهد گذشت و بجنابی که شایان عظمت و کبریائی است خواهد رسید و همچنین
کمالات حسن و جمال و خیر و کمال که پیش از زینه بودن از زینها نصیب و نسبت امانات باهل امانات راجع است پس درویش
ریا و سمعت مقصود اشتهار و افتخار و رفعت و عظمت او نیست بلکه اظهار نعمت حق است سبحانه و اعلام احسان وی است تعالی
بنسبت باو بوقوع آمده است پس ریا و سمعه عین حمد و شکر حق باشد تعالی و تقدس که از رذالت بحمد آمده است و علی هذا القیاس

سائر الصفات تولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما والسلام مکتوب پنجاه و نهم

بملا بهادر [illegible] صدور یافته در بیان آنکه ذکر حق جل و علا شانه اولی است از صلوة فرستادن بر خیر البشر علیه و علی آله

من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها ذکری که شایان قبولیت داشته باشد یا ذکری که طالب از شیخ مقتدا

اخذ نموده باو مناسب ذلک چندگاه بصلوة خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام اشتغال داشتم و بانواع و اقسام

صلوة درود میفرستادم و نتایج و ثمرات جلیله ازان مترتب میافتم و بدقایق و اسرار ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها

الصلوة والسلام والتحیة مهتدی میگشتم چون مدتی برین عمل گذشت اتفاقا فتوری درین التزام پیدا گشت و توجه

این اشتغال زائل شد و بر صلوات موقته اقتصار افتاد و از آن وقت خوشش می آمد که بجای صلوة بتسبیح و تقدیس و تهلیل

اشتغال نمایم گفتم حکمتی درین امر خواهد بود تا چه ظاهر سازند آخر بعنایة الله سبحانه معلوم گشت که در یوقت ذکر حق

بنده و در فرستادن صلوة هم مرسل را و هم مرسل الیه را و جهی آنکه در خبر قدسی آمده است من شغله ذکری عن مسئلتی

اعطیته افضل ما اعطی السائلین وجه دوم آنکه چون ذکر ما خود از حضرت پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة و

السلام ثواب آن ذکر چنانچه بذاکر میرسد بآن سرور نیز مثل آن ثواب میرسد قال علیه و علی آله الصلوة والسلام من سن

سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها همچنین هر عملی نیک که از امتان بوجود می آید مثل اجر آن عمل چنانچه بعامل میرسد به پیغمبر

که واضع آن عمل است نیز بهمان قدر اجر واصل میگردد بی آنکه از اجر آن عامل چیزی نقصان پذیرد [illegible] که عامل را نیت

پیغمبر نباشد چه این عطائی است [illegible] عامل را [illegible] نیست [illegible] اگر از عامل نسبت پیغمبر بوجود آمد

[illegible] اجر آن عامل خواهد بود و این بار بقی نیز پیغمبر را خواهد گشت ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل

العظیم و شک نیست که مقصود اصلی از ذکر یاد حق است سبحانه و طلب اجر طفیلی است [illegible] و منفعت اینجا

مناسبت شان [illegible] ذکر پیغمبر [illegible] اضعاف زیاده خواهد بود [illegible]

[illegible] الصلوة والسلام [illegible] ذکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

به پیغمبر خود مساوات پیدا نکنند زیرا که این همه کمالات که او را حاصل شده است بوسیلهٔ متابعت شریعت آن پیغمبر است
علیه الصلوة والسلام پس این همه کمالات مر آن پیغمبر را نیز ثابت باشند با کمالات متابعان دیگر و با کمالات مخصوصهٔ او
علیه الصلوة والسلام و همچنین آن فرد کامل بمرتبهٔ هیچ پیغمبری نرسد اگرچه آن پیغمبر را هیچ یکی متابعت نکرده باشد
و دعوت او را قبول ننموده بود چه هر پیغمبر را بالاصالت صاحب دعوت است و به تبلیغ شریعت مامور و تکرار ایشان در دعوت
و تبلیغ قصور پیدا نکند پر ظاهر است که هیچ کمالی برتبهٔ دعوت و تبلیغ نرسد فان احب عباد الله الی الله من احب الله
الی عباده و حبب عباد الله الی الله هو الداعی و المبلغ شنیده باشد که در خبر آمده است فردای قیامت سیاهی علما را
با خون شهداء فی سبیل الله وزن کنند و پلهٔ آن سیاهی بر پلهٔ آن خون راجح آید و امتان را این دولت میسر نشده
است هر چه دارند طفیلی و ضمنی است اصل اصل است و فرع فرع مستنبط از اینجا فضل اعیان و مبلغان این امت
باید دریافت هر چند در دعوت و تبلیغ درجات است. اعیان و مبلغان در درجات متفاوت‌اند علما به تبلیغ ظاهر مخصوص
و صوفیه بباطن اهتمام دارند و آنکه عالم صوفی است کبریت احمر است و شایان دعوت و تبلیغ ظاهر و باطن است و نایب
و وارث پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة والسلام جمعی محدثان این امت که تبلیغ احادیث نبوی نمایند علیه و علی آله
الصلوة والسلام افضل این امت دانسته‌اند اگر مطلقا افضل دانسته‌اند محل خدشه است و اگر نسبت
بمبلغان ظاهر گفته‌اند گنجایش دارد و فضل مطلق مر مبلغ جامع را است که هم تبلیغ ظاهر نماید و هم تبلیغ باطن
و هم بظاهر دعوت کند و هم بباطن لان فی الاقتصار قصورا ینافی اطلاق الفضل فافهم فلا تکن من
القاصرین بلی ظاهر هر چند عمده است و مناط نجات و کثیر البرکة و عموم المنفعة اما کمال او مربوط بباطن است
ظاهر بی باطن ناتمام است و باطن بی ظاهر نافرجام آنکه باطن را بظاهر جمع سازد کبریت احمر است ربنا اتمم
لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب پنجاه و هشتم به خواجه محمد تقی
صدور یافته در جواب استفسار او که از عالم مثال بود دارد و جماعه که به تناسخ قائل و جماعت دیگر که بنقل روح
میگویند و بیان مکون و بروز و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین
و آله الطاهرین صحیفهٔ شریفه که از حسن انشاء و علو فطرت التفات فرموده بودند بمطالعهٔ آن مشرف گشت سلمکم الله تعالی نوشته
بودند که شیخ محی الدین عربی قدس سره در فتوحات مکیه حدیثی نقل میکند که آنسرور فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام ان الله
خلق مائة الف آدم و حکایتی می آرد در بعضی مشاهدات عالم مثال که در وقت طواف کعبهٔ معظمه چنین ظاهر شد که همراه

جمعی طواف میکنند که من ایشان را نمی‌شناسم و در اثنای طواف ایشان دو بیت عربی خواندند که یکی از آن دو بیت
این است: لقد طفنا کما طفتم سنینا * بهذا البیت طرا اجمعینا * چون این بیت شنیدم در خاطر گذشت
که اینها ابدال عالم مثال اند و مقارن این خطره یکی از اینها بجانب من نگاه کرد و فرمود که من جمله از اجداد توام
من پرسیدم که چند سال است از فوت تو فرمود که از فوت من زیاده از چهل هزار سال است من از روی تعجب گفتم
که از ابتدای خلقت آدم ابی البشر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام تا این دم هفت هزار سال تمام نشده است
فرمود تو از کدام آدم میگوئی این آدم است که در اول دوره هفت هزار سال خلق شده است شیخ فرموده در
آن حدیث نبوی علیه و علی آله الصلوة والسلام که سابق تحریر یافته است بخاطر گذشت که مؤید این قول است
محمد والحمد لله در این مسئله بعنایة الله سبحانه آنچه برین فقیر ظاهر گشته است آنست که اینها آدم که پیش از وجود آدم حضرت
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام گذشته اند وجود شان در عالم مثال بوده است نه در عالم شهادت حضرت
آدم است که در عالم شهادت موجود گشته است و مستحق خلافت یافته و مسجود ملائک شده صلوات الله تعالی و تسلیماته
سبحانه علی نبینا و علیهم اجمعین حاصل الباب آدم چون بر صفت جامعیت مخلوق گشته است و در جمعیت خود
لطائف و اوصاف بسیار دارد و پیش از وجود او بقرون متطاوله در هر وقتی از اوقات صفتی از صفات و لطیفه
از لطائف او بایجاد خداوند جل سلطانه در عالم مثال موجود گشته است بصورت آدم ظاهر شده و مسمی باسم او
گشته و کار و بار آدم منتظر از وی بوقوع آمده حتی که توالد و تناسل که مناسب عالم مثال است نیز بظهور پیوسته و
کمالات صوری و معنوی مناسب آن عالم نیز یافته و شایان عذاب و ثواب گشته بلکه در حق و قیام شده بهشتی بهشت
و دوزخی بدوزخ رفته بعد از آن بوقتی از اوقات بتیسیر الله سبحانه صفتی یا لطیفه دیگر از صفات و لطائف او علی
نبینا و علیه الصلوة والسلام در همان عالم بتصفیه ظهور آمده و کار و بار که از ظهور اول بوجود آمده بود از ظهور ثانی نیز
بوجود آمده چون آن دوره نیز تمام شده ظهور ثالث از آن صفات و لطائف او علی نبینا و علیه الصلوة و
السلام بحصول پیوسته و چون آن دوره نیز بدوره خود اتمام کرده ظهور رابع بثبوت پیوسته الی ما شاء الله تعالی
و چون دوره ظهورات مثالیه که متعلق بصفات و لطائف او است تمام گشته آخر بوقت تنسیم جامعه بعالم
شهادت ایجاد نمود خداوند جل سلطانه او را بوجود آمد بفضل خداوند جل سلطانه معزز و مکرم گشته گرچه هر
[illegible]

از چهل هزار فوت و گذشته است لطایف بوده است در مثال الطف لطیف چنانچه گفتیم که بعالم شهادت موجود است
است و الوف بیت المقدس که میکرده در عالم مثال میکرده چنانچه کعبة الله نیز در مثال صورتی و تشبیهی بوده است
که اهل آن عالم را قبله بوده و این فقیر در این باب نظرا در دو رساله تحقیق کرده ایم و در عالم شهادت
آدم دیگر بنظر نیامده و غیر از شعبده های عالم مثال یافته و آنکه بدن مثالی گفته که من بدو آدم و زیاده از
چهل هزار سال از فوت من گذشته است اول دلیل است بر آنکه آدمهای پیش از ظهورات نعمات و ایشان
این آدم بوده اند آنکه خلقت ما بعده داشتند از این آدم مباین بودند چه مباین با این آدم چه نسبت
و چرا بعد بوده از خلقت این آدم هفت هزار سال تمام نشده چهل هزار چه گنجایش داد و دعا که در ابطال این
مرض است از این حکایات تناسخ می فهمند نزدیک است که بقدم عالم قایل گردند و قیامت کبری را انکار
نمایند و می انکارند بعضی از ملاحده که بباطل خود را شیخی گرفته اند کلام بجواز تناسخ مینمایند و می انکارند که نفس ناطقه
که بحد کمال رسد از انقلاب ابدان و امداره نبود میگویند چون بحد کمال رسید از انقلاب ابدان یابد از تعلق ابدان
فارغ گشت و مقصود از خلقت او کمال اوست میشود و این سخن کفر صریح است و انکار است از آنچه از دین
بتواتر ثابت شده است هرگاه در آخر کار جمیع نفوس بحد کمال رسند دوزخ کرا باشد و معذب کدام
بود و این انکار دوزخ است و انکار عذاب آخروی است و نیز انکار حشر اجساد است چه بزعم ایشان نفس را
احتیاجی بجسد که آلت کمالات اوست نمانده است تا بجسد حشر نموده آید و اعتقاد این جماعت موافق اعتقاد
فلاسفه است که از حشر اجساد انکار دارند و عذاب و ثواب روحانی دانند بلکه اعتقاد ایشان از اعتقاد
فلاسفه هم بدتر است که آنها رد تناسخ مینمایند و عذاب روحانی اثبات میکنند و اینها هم اثبات تناسخ
مینمایند و عذاب روحانی اثبات میکنند و اینها هم اثبات تناسخ مینمایند و هم از عذاب آخرت انکار دارند
و عذاب نزد اینها عذاب دنیا است که از برای تهذیب نفوس اثبات میکنند سؤال از حضرت امیر کرم الله تعالی
وجهه از بعضی دیگر از اولیاء الله نیز منقول است که بعضی از اعمال غریبه و افعال عجیبه پیش از وجود عنصری تعلق و
تسلط و له از ایشان در عالم شهادت بوقوع آمده است صحت آن بی تجویز تناسخ چگونه است جواب صدور آن
اعمال و افعال از ارواح این بزرگواران است که بمشیت الله سبحانه خود متجسد با جساد گشته بباشر افعال عجیبه
گشته اند جسد دیگر نیست که بآن تعلق گیرند و تناسخ آنست که روح پیش از تعلق باین جسد بجسد دیگر که مباین و مغایر آن

نسخ است تعلق گرفته باشد و چون خود متجسد بجسد گردد نه تناسخ چه بو بعضیان که متشکل باشکال میگردند و متجسد
باجساد میشوند و درین اعمال حال عجیبه بمناسبت این اشکال و اجساد بوقوع می آید هیچ تناسخ نیست و هیچ حلولی سپس هر گاه
جنیان را این قدرت باشد که متشکل باشکال گشته اعمال غریبه بوقوع آرند ارواح کمل را اگر این قدرت
عطا فرمایند چه محل تعجب است و چه احتیاج ببدن دیگر ازین قبیله است آنچه از بعضی اولیاء الله نقل میکنند که در یک آن
در امکنه متعدده حاضر میگردند و افعال متباینه بوقوع می آرند اینجا نیز لطائف ایشان تجسد باجساد مختلفه و متشکل
باشکال متباینه و همچنین عزیزی که مثلا در هندوستان توطن دارد و از آن جا بر نمی آید و است جمعی از حرمین مکرمین
می آیند میگویند که آن عزیز را در حرم کعبه دیده ایم و چنان و چنین در میان ما و آن عزیز گذشته است و جمعی دیگر نقل میکنند
که او را در روم دیده ایم و جمعی دیگر از بغداد دیده اند اینهمه تشکل لطائف آن عزیز است باشکال مختلفه متباینه
و گاه است که آن عزیز را از آن تشکلات اطلاع نبود و لهذا در جواب آن جماعت گاه میگوید که اینهمه برمن تهمت
است من از خانه بر نیامده ام و حرم کعبه ندیده ام و روم و بغداد را نمی شناسم و نمیدانم که شما چه کسانید و همچنین
ارباب حاجات را از اعزه احیاء و اموات در ان مخاوف و مهالک مدد با طلب می نمایند و می بینند که آن
اعزه حاضر شده دفع بلیه ازیشان نموده است گاه است که آن اعزه را از دفع آن بلیه اطلاع بود و گاه
نبود و ما الا و شما بهانه بر ساخته اند این نیز تشکل لطائف آن اعزه است و این تشکل گاه در عالم شهادت
بود و گاه در عالم مثال چنانچه در یک شب هزاران کس آن سرور را علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بصور مختلفه در خواب
می بینند و استفاده ها مینمایند اینهمه تشکل صفات و لطائف اوست علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بصور
مثالی همچنین مریدان از صور مثالی پیران استفاده ها مینمایند و حل مشکلات می فرمایند گوئی بعضی را از بعضی
مشایخ اگر نسبت تناسخ پیران باطل است زیرا که در تناسخ تعلق نفس ببدن ثانی از برای ثبوت حیات است و تدبیر
و حرکت آن بدنست و ... تعلق نفس ببدن دیگر از برای [illegible] غرض نیست بلکه مقصود ازین تعلق
حصول کمالاتست مر آن بدن را و حصول ... است ... چنانچه ... تعلق ...
و ... این تعلق ... حیات آن ... نیست ... [illegible]
[illegible] صفات و حرکات و سکنات آن ... [illegible]
[illegible]

ناقص خواهد بود آنکه در وی برزخ نماید باید که باقتدار خداوند جل سلطانه صفات کامله خود را در مرید ناقص متمکن
سازد و بتوجه و التفات آن انجناب را ثبات و استقرار دهد تا مرید ناقص از نقص بکمال آید و از صفات رذیله
بصفات حمیده گراید و هیچ گونه بروز در میان نبود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و
بعضی دیگر بنقل ارواح قائل اند میگویند روح را بعد از کمال قدرتی پیدا میشود که اگر خواهد بدن خود را بگذارد و
به بدن دیگری داخل شود و نقل میکنند عزیزی کامل کمال و قدرت را داشت در جوار او جوانی فوت کرد این عزیز
بدن خود را که بسن کبر رسیده بود گذاشت در بدن آن جوان داخل شد تا آنکه بدن اول او میت گشت و بدن ثانی
زنده گشت این قول مستلزم تناسخ است که تعلق ببدن ثانی از برای حیات آن بدن است اینقدر فرق است که
قائل تناسخ بنقص نفس حاکم است و تناسخ را از برای تکمیل نفس اثبات مینماید و آنکه بنقل روح قائل است روح
کامل هیچ انگارد و بعد از کمال روح اثبات نقل مینماید نزد فقیر قول بنقل روح از قول تناسخ هم ساقط تر است
زیرا که تناسخیه را از برای تکمیل نفوس اعتبار کرده اند اگرچه این اعتبار باطل است نقل روح را بعد از حصول کمال
کمال بره اینها اگرچه هیچ کمال نیست هرگاه تبدل ابدان را از برای تحصیل کمالات قرار داده باشند بعد از حصول کمال
نقل ببدن ثانی برای چه بود داخل کمال تماشا می نیستند همت ایشان بعد حصول کمال تجرد از ابدان است
نه تعلق با بدان زیرا که آنچه مقصود از تعلق بوده است بحصول پیوسته و ایضا در نقل روح اماتت بدن اول
و احیاء بدن ثانی مستلزم است بلکه الزام از حصول احکام برزخ چاره نبود و از عذاب و ثواب قبر گذرند و بدن ثانی را
چون حیات ثانی اثبات مینمایند حشر در حیات دنیا ثابت گشت الحاصل که معتقدان نقل روح معلوم
نیست که بعذاب و ثواب قبر قائل باشند و بحشر و نشر معتقد بودند افسوس هزار افسوس بر این جماعت بطالان خود را بستیحر
گرفته اند و بمقتدای اهل اسلام شده ضلوا فاضلوا ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک
انت الوهاب بحرمة سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات تذییل در بیان بعضی از علوم و معارف که بعالم
مثال تعلق دارند باید دانست که عالم مثال از جمیع عوالم فراختر است هر چه در جمیع عوالم است صورت آن در عالم مثال است
معقولات و معانی هم انجا صورت دارند گفته اند حق تعالی و علا سلطانه مثلی نیست اما مثال است و لله المثل الاعلی این فقیر در مکاتیب
خود نوشته است که در مرتبه تنزیه صرف چنانچه مثل نیست مثال هم نیست فلا تضربوا لله الامثال و در عالم صغیر نمونه عالم مثال
خیال است چه تمام اشیاء را در خیال صورت متصوره است کیفیات احوال و مقامات و حالات اشیاء را که تصور کرده مینماید و از بابی

علم میسازد و اگر خیال نبود یا کوتهی کند جهل لازم بود و ازینجا است که فوق مرتبه ظلال جهل و حیرت است چه تک و پوی خیال
مراتب ظلال است هر جا ظل نیست خیال را آنجا گنجایش نیست هرگاه صورت منزهی ورد خیال نبود چنانچه گذشت
در خیال کسی پرتو نیست از مثال چگونه صورت منزهی متصور بود فلا جرم لا یکون ثمرة الا الجهل والحیرة و در بیان علم
بو گفت بود من عرف الله کل لسانه زیرا که آنست و هر جا علم بود گفت و گو بود من عرف الله طال لسانه بیان
آنست پس درازی لسان در ظلال بود و گنگی زبان فوق مراتب ظلال است فعل بود یا صفت هم بود یا اسمی پس
هر چه مخلوق است خیال است چون که ظلال است معلول است و لعلت جعل مجعول است این حیثیت که چون از آثار و
مقامات مطلوب است مفید علم الیقین است عین حق و لیکن ظلال و خیال است خلاصه این محنت خیال وقتی
کرد ذکر سیر انفسی با نیز در رنگ سیر آفاقی و لیس انداز دو دریا و رای آفاق و انفس چه آن نماید یعنی اکثر اولیا را بعد
از مرگ میسر میگردد تا حیوة است خیال در رنگ ایشان اقلی را از اکابر این دولت درین نشاء میسر میگردد
با وجود حیات دنیوی از تصرف سلطان خیال بیرون می آیند و مطلوب بی محنت رحل او در کنار میگیرند
درینوقت تجلی ذاتی برقی چنانچه بزرگواران نمی میگردد و تجلی عیانی پرتو می اندازد ۵ هنیاء
النعیم نعیمها وللعاشق المسکین ما یتجرع + **سوال** آنچه در واقعات و منامات در مثال و خیال می بینند که یا وقت
شنیدایم و علم و خشم خود را معاینه می بینند و نیز می بینند که قطب شده ایم و عالم رو بما آورده و در عالم الیقظه
در عالم شهادت است هیچ ازین کمالات ظهور نمی آید این بیت تمیز نموده باشد کل محض است جواب این
محلات صدق دارد بیانش آنست که سالک یا پادشاهست و قطبیت و امثال آن حکم کار است لیکن یعنی فنا با ضعیف
است شایان آن نیست که در عالم شهادت ظهور یابد چون زانی بر دو حال خالی نیست که آنمعنی معنایت ضعیف بود تا
پیدا کرد و شایان آن گشت که در عالم شهادت ظهور یابد اگر بعد ازین پیدا شده پادشاه و هم قطبیت مشهور گر
بیند بعد قوت پیدا کرد که در عالم شهادت ظاهر گردد و یا آن مثالی که ضعف ظهور است کفایت می کند
بعد قوت ظهور نیابد فعل است و امثالی که لمال این بنا می بینند خود را و مقامات عالیه میابند
در بینا جیب ابنا بیت مرد را کشانا در شادت یعنی ظهور کند در دست علم آن ظهور مثال لغو نیست آن را علم
نیست و منابع منصب است برنامک مجازی تعبیر داد پادشاه می بیند و بیچو عمل جا ندارد نیز نیست بعد قضا
او نیست بعین واقعی تعبیرنا شاید بنا و بینند ابتدا به مرشد آن است بر وجه بنا بر پیشت فنا تعبیر داده

که حدیث خواب گویم ما از بیخوابیست که اکابر نقشبندیه بواقعات اعتبار نمی نهند و بتعبیر وقائع کم بیان متوجه
نمیگردند که قلیل الجدوی است معتبر حالتست که در افاقت و یقظه میسر گردد لهذا اکابر شهود را اعتبار نموده اند و حضور
را دولت دانسته اند حضوری که غیبت در قفای آن نباشد و این بزرگواران از غیر اعتبار ساقط است از اینجا
است که نسیان ما سوی در حق ایشان دائمی گشته است و خطور غیر از قلب ایشان بالمره منتفی شده بلکه نهایت
در بدایت مندرج گردد این کمالات از وی چه مستبعد بود ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا
و انصرنا علی القوم الکافرین والسلام **مکتوب پنجاه و نهم** به بیرادگی خواجه عبد الله سلمه الله تعالی صدور یافته
در بیان آنکه معقول و موهوم و مکشوف و مشهود همه داخل ما سوی است و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین
اصطفی صحیفهٔ شریفه که قرة العین ارسال داشته بودند وصول یافت اندراج یافته بود که بکرم حضرت حق سبحانه و تعالی
آن شعبده بازی برطرف شده است و از آن مقوله هیچ نمانده است همت بران مصروفست که از اثبات هیچ چیز بدست
نیاید معقول و موهوم همه در تحت لا داخل است کذا و کذا نوشته بودند اما معنی بتکلف است امید است که بی تکلف
نصیب شود بجانب اثبات معقول و موهوم بلکه مشهود و مکشوف چه آفاقی و چه انفسی همه داخل دائره ما سوی است و از جمله اللعب و اللهو
است و پیش از گرفتاری به شعبده بازی نیست زوال این گرفتاری اگرچه بتکلیف است داخل طریقه است و از جمله
علم الیقین است و بعد اللتیا و التی اگر این دولت بی تکلف میسر گردد و از تکلف نفی بانتفاء ما سوی برآید از ضیق طریقه وا
واز کوچه علم الیقین چیزی بفضا مشرف گردد یعنی تکلیف آن سهل است آن سید و دشوار الامن یسره الله سبحانه کار و باری
که بحقیقت تعلق دارد در پیش است و در گذشت نفی بلکه انتفا مقام اثبات است و عین علم عین الیقین است بدانند که
طریقت در جنب حقیقت حکم اعتدادی ندارد نسبت نفی النسبت باثبات هیچ اعتبار ندارد چه متعلق نفی ممکنات است و متعلق
اثبات واجب تعالی نفی در جنب اثبات همچون قطره در نظر می آید در پهلوی دریای بیکران و مجموع این نفی و اثبات
بولایت خاصه تعلق دارد و بعد حصول الولایة الخاصة بالعروج اما النزول فانکان النزول للذات العروج لا بالصفات
ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا ذنوبنا انک علی کل شیء قدیر والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
علیه الصلوة والسلام **مکتوب شصتم** به محمد تقی صدور یافته در جواب کتابت او در بیان آنکه از فضولیات دیر
عیان بعض فضول ساخته بعضی دریافت در این باب نیز یاد داشت و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مطالعه صحیفه
شریفه مشرف گشت و لآلی که بآن مهتدی گشته اند و اندراج یافته بود در باب حقیقت خلافت حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه

باجماع اہل حل و عقد صدر اول کہ خیر القرون است و در باب تفضیل خلفاء راشدین رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین
کہ بترتیب خلافۃ الشان مترتب است و در باب سکوت ورزیدن از منازعات و مشاجرات صحابہ خیر البشر علیہ
و علیہم الصلوات والتسلیمات فرحت فراوان بخشید این اعتقاد و بحث امامت کہ نشست موافق اہل سنت و
جماعت شکر اللہ تعالی سعیہم مخدوما مشفقا آثار بحث امامت از فروع دین است نہ از اصول شریعت ضروریات
دین چہ دیگر است کہ باعتقاد و عمل تعلق دارد کہ علم کلام و علم فقہ متکفل آنست ضروریات را گذاشتہ بفضولیات
پرداختن عمر خود را صرف ما لا یعنی گردانیدن است و علامت اخیر کردہ است علامۃ اعراض اللہ تعالی عن العبد اشتغالہ بما لا یعنیہ
اگر بحث امامت از ضروریات دین و از اصول شریعت می بود چنانچہ شیعہ گمان بردہ اند بایستی کہ حضرت حق سبحانہ
و تعالی در کتاب مجید خود تعیین استخلاف می فرمود و تشخیص خلیفہ می نمود و حضرت پیغمبر نیز علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات
امر خلافت را محکم کردی و بتعیین و تصریح یکی را خلیفہ ساختی در کتاب و سنت چون اہتمام این امر مفہوم نشد معلوم کہ
بحث امامت از فضول دین است نہ از اصول دین فضولی باید کہ بفضول اشتغال نماید آنقدر ضروریات دینی
در پیش است کہ نوبت بفضول نمی رسد اول از تصحیح اعتقاد چارہ نیست کہ بذات و صفات و افعال واجبی جل سلطانہ
تعلق دارد و اعتقاد باید نمود آنچہ پیغمبر علیہ و علی آلہ الصلوات والسلام از نزد حق جل و علا آوردہ است و آنچہ
بتواتر از دین معلوم گشتہ است از حشر و نشر و عذاب و ثواب جزوی و دائمی و سائر سمعیات ہمہ حق است احتمال خلاف
ندارد اگر این اعتقاد نبود نجات نبود ثانیا از اتیان احکام فقہیہ ہم چارہ نیست از ادای فرائض و واجبات بلکہ
ادای سنن و مستحبات نیز گذر نیست رعایت حل و حرمت شرعیہ نیز باید نمود و در حفظ شریعت احتیاط باید کرد
[illegible] بعذاب آخرت متصور شود چون اعتقاد و عمل درست کند نوبت بطریق صوفیہ رسد [illegible]
و [illegible] بحث امامت نسبت بضروریات شیء کالمطروح فی الطریق است نہایۃ ما فی الباب چون جمعی انسان
[illegible] در صحابہ خیر البشر علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات کردہ بضرورت [illegible]
[illegible] از ضروریات دین است [illegible]

مکتوب شصت و یکم [illegible]

[illegible]

[illegible]

لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده از یاران و دوستان التماس دعا ست امر گذشتگان را معمول و مسئول او ست خدمتگاری
و دلجوئی فرزندان و متعلقان مرحومی بر محبان و مخلصان لازم است سعی نمایند که فرزندان مرحومی بحلیه علوم شرعیه
متحلی گردند احسان مرحومی را مکافات باحسان فرزندان او نمایند هل جزاء الاحسان الا الاحسان و اطوار و اوضاع
مرحومی را مراعات نمایند و احوال و اوقات او را مرعی دارند و در طریقه ذکر و حلقه مشغولی باید که قصور واقع نشود
و یاران جمع شده بنشینند و در یکدیگر فانی باشند تا اثر صحبت ظاهر شود و این فقیر قبل ازین بر سبیل اتفاق
نوشته بود که اگر مولانا سفری اختیار کنند باید که شیخ حسن را بجای خود نصب کنند قضا را این سفر مراد بوده است
الحال هم که بنظر ملاحظه مینمایم شیخ حسن را متعین این امر مییابم اینمعنی بر بعضی یاران گران نیاید که باختیار ما
والیشان نیست انقیاد لازم است طریق شیخ حسن بطریق مولانا مناسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا نسبتی که از اینجا
گرفته بودند شیخ حسن را دران نسبت شرکت است و یاران دیگر ازینمعنی قلیل النصیب اند هر چند کشف و شهود پیدا کنند و
بتوحید و اتحاد متجلی گردند اما این دولت دیگر است و این کار و بار دیگر است کشوف را اینجا بجوی نمی خرند و
ازان توحید و اتحاد مستغفر اند بالجمله باید که یاران در تقدیم شیخ توقف نکنند و او را سر حلقه دانسته بکار خود مشغول
باشند بخوبی خواجه ویس اینمعنی را معقول یاران ساخته بحلقه مشغولی و الالت نماید و شیخ حسن تربیت فرماید حسن را
باید که محافظه خاطر همه پیرکان نماید و حقوق برادری بجا آرد و مطالعه کتب فقه از دست ندهد و نشر احکام
شریعت فرماید و بمتابعت سنت سنیه ترغیب کند و از بدعت تحذیر نماید طریق التجا و تضرع و زاری را از دست
ندهد و مبادا نفس اماره از راه ریاست و تقدم بر اقران در مهلکه اندازد و خراب و ابتر سازد همه وقت خود را قاصر
و ناقص داند و طالب کمال خود باشد و نفس و شیطان و دشمن قوی در کمین اند نشود که از راه بیندازند و خائب و خاسر
سازند ٥ همه اندرز من بتو اینست ٭ که تو طفلی و خانه رنگین است ٭ هندوستان از شما دور است در دو سال
یک قافله می آید و خبری می آرد و می برد احوال را نویسان باشند اگر نتوانید بسیار نوشتن غافل نباشند میان شیخ یوسف
بما نزدیک اند و تا مدتی اینجا بودند و فوائد بسیار اخذ نمودند و بحقیقت فنا اطلاع یافتند و بعد از آمدن بخانه
رفتند مرد مستعد صادق الاخلاص است والله سبحانه الموفق چون شما دور افتاده اید در نصیحت مبالغت نموده می آید هوشیار
باشید و ریاست را بلای جان خود دانید و ترسان و لرزان باشید مبادا درین ریاست لذتی پیدا شود و هلاک ابدی
رساند ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین سبحان ربک رب العزة

علی ما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العلمین مکتوب شصت و دوم بخانخانان صدور یافت در بیان
آنکه انسان مدنی الطبع مجبول است در تمدن و تعیش خود به بنی نوع خود محتاج است و کمال انسان بعدم احتیاج
است با مناسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی ترقیات صوری و معنوی شما از حضرت حق سبحانه
و تعالی مسألت می نماید که خیریت و صلاح شما متضمن جمعیت و رفاهیت جم غفیر از مسلمانان است دعای شما
گویا دعای جمیع ایشان است سلمکم الله سبحانه و تعالی و ابقیکم بجاه و حرمة سید المرسلین علیه و علیهم و علی آل کل من الصلوات
افضلها و من التسلیمات اکملها چون نسبت محبت و ارادت و اخلاص شما باکابر سلسلهٔ علیه نقشبندیه قدس الله اسرارهم
میدانند که بر وجه اتم و اکمل است بنابران تصدیع داده میگردد مخدوما اهل این سلسلهٔ علیه درین دیار غریب افتاده اند
و اهل این دیار بواسطهٔ شیوع بدعت بطریقهٔ این اکابر که ملتزم سنت اند قلت مناسبت است ازینجاست که بعضی از
اهل سلسله بواسطهٔ قصور نظر درین طریقهٔ علیه نیز بدعتها اختیار نموده اند و بهانهٔ مردم بعلاقهٔ ارتکاب بدعت
بجانب خود کشیده اند این عمل را بزعم خود تکمیل این طریقهٔ علیه گمان برده اند حاشا و کلا بلکه اینجماعت در تخریب
و تضییع این طریقه کوشیده اند بحقیقت معاملهٔ اکابر این طریقه نرسیده هداهم الله سبحانه سواء الصراط و چون اهل
این سلسلهٔ علیه درین دیار عزیز الوجود بر مریدان و محبان این سلسله امداد و اعانت این اکابر و طالبان این طریق
آدمی مدنی الطبع مجبول است در تمدن و تعیش به بنی نوع خود محتاج است قال الله تبارک و تعالی یا ایها النبی حسبک الله
و من اتبعک من المؤمنین تبرکا و در کفایت مهمات خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام مؤمنان را دخل داده باشند دیگران چه
معامله اکثر فقرای این وقت درویشی را عبارت از عدم احتیاج میدانند کلا احتیاج ذاتی انسان است بلکه ذاتی
جمیع ممکنات است بلکه خوبی انسان بوفور احتیاج است ذل بندگی او ازین راه ناشی است چه اگر خود احتیاج
از انسان زائل گردد دور نیست که پیدا کند غیر از طغیان و سرکشی از طغیان چیزی نزاید نعوذ بالله و نخواهد بود
قال الله سبحانه و تعالی کلا ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی نهایة ما فی الباب غیر از گرفتاران سوی متصور است
احتیاجی که باسباب دارند آن احتیاج بمسبب الاسباب جل شأنه میدانند دولت بخش و از خداوند
تعالی میدانند و معطی و مانع فی الحقیقة او را سبحانه تصور نمایند و چون اسباب را بر نهج حکمت
دریافته اند و رسم تمسک باسباب نمایند این بزرگواران نیز حکمت دانسته اند باسباب متمسک
گردانند و نیک و بد را از شان میدانند چه اسباب را دخل نمی بینند

هذا با طلا سبحانک وجود شریف سیادت پناه حقائق و معارف آگاه اخوی اعزی میر محمد نعمان درین محدود
مغتنم است دعا و توجه ایشان که بر بسیاری بلیات مرا نگارم که برکات و فیوض توجهات ایشان قوایم دولت شما
بود در حضور و غیبت ایشان را ممد و معاون شما می باید هم زیاده از یکسال شده است که ایشان از توجهات شما
غائبانه به فقیر نوشته بودند و محبت و اخلاص که شما دانسته فقیر را حاصل است در انجا درج نموده ظاهر ساخته
بودند که صورت برآری انجا اید بگیری التفویض نموده اند وقت توجه دستگیری است فقیر را دانسته ارسال آمدن
مکتوب توجهی درین باب حاصل گشته شما را از وقت بعد فیم القدر سیاه ظاهر در بهان ساعت شخص طلبی بود
در جواب آن باین عبارت نوشت که فنا نان جانان نظر فیه اقدر می آید الامر عند الله سبحانه والسلام مکتوب
شصت و سیوم بنور محمد انبالی صدور یافته در بیان استفسار او که پرسیده بود که با وجود حیات پیر اگر طالبی پیش شیخ
دیگر برود و طلب حق جل و علا نماید مجوز است یا نه بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات
میرساند مکتوبی که ارسال داشته بودند رسید پرسیده بودند که با وجود حیات پیر اگر طالبی پیش شیخ دیگر برود
و طلب حق جل و علا نماید مجوز است یا نه برادرا اینکه مقصود حق است سبحانه و پیر وسیله ایست بوصول جناب
حق تعالی اگر طالب رشد خود را پیش شیخ دیگر بیند و دل خود را در صحبت او با حق سبحانه جمع یابد روا است
که در حیوة پیر بی اذن پیر طالب پیش آن شیخ برود و طلب رشد ازو نماید اما باید از پیر اول انکار نکند و بخیر ننا
یاد نماید علی الخصوص پیری و مریدی این وقت که بیش از رسم و عادت نمانده است اکثر پیران این وقت از خود خبر ندارند
و ایمان را از کفر جدا نمی توانند کرد از خدا جل شانه چه خبر خواهند داشت مرید را کدام راه خواهند نمود اگر از خود خبر [illegible]
چو نیست چنین پیری که خبر دارد از حیات چنین پیری برمرید که برین طور پیر اعتقاد کرده نشیند بدیگری
رجوع نکند و راه خدا جل شانه معلوم نسازد خطرات شیطانی است که از راه حیات پیر ناقص آمده طالب را از حق
سبحانه باز میدارد هر جا رشد و جمعیت دل یافته شود بی توقف رجوع باید کرد و از وسوسهٔ شیطانی پناه باید جست
مکتوب شصت و چهارم بمحمد مومن ولد مرحومی خواجه علیجان صدور یافته در بیان آنکه از تلون احوال و از عدم حصول
آمال و نیامی دلتنگ نباشد بسم الله الرحمن الرحیم سلمکم الله سبحانه عما لا یلیق بجنابکم الدنیا سجن المؤمن دنیا زندان مومن است
مناسب حال زندان حزن و الم و اندوه و مصیبت است از تلون احوال دلتنگ نباشند و از عدم حصول آمال دلگیر نگردند
فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا با یک تنگی دو فراخی مقرر فرموده است تا که فراخی دنیا و فراخی آخرت خواسته باشد

با کریمان کارها دشوار نیست. باقی احوال اینجا در ایام سیادت مآب توفیق آثار میر سید عبد الباقی بالمشافهه
خواهند گفت مشار الیه مراعات اشفاق و حقوق شمار النوده بملاقات گرامی متوجه است **مکتوب شصت و ششم**
بمولانا محمد هاشم صدور یافته در تحرز از امور لاطائل. بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات
میرساند در این ایام از اطراف طرح در حضیر معتد به نوشته آید تا باعث فرحت باشد امور لاطائل است دنیا و ما فیها
گرامی آن بنمایند که تذکر احوال آخرت را گذاشته کسی بحشویات اشتغال نماید هر چند نیت شما بخیر خواهد بود اما
حسنات الابرار سیئات المقربین شنیده باشند بهر حال متوجه احوال باشند و طفیلی را ضروری دهند و الضرورة
تقدر بقدرها لله سبحانه الحمد و المنة که فقرای اینجای هر چند رزق معلوم ندارند لیکن بی سعی و بی کوشش
بفراغت و وسعت میگذرانند زیاده از قدر کفاف میسر روزی که نقد وقت است باقی الحال انجید و در مستوجب
مدتی است در این چند ماه وبا عود کرده بود لیکه اجل او رسیده بود مرد و حالا بر طرف شده است سبحانه
الحمد و المنة علی جمیع النعماء والسلام. **مکتوب شصت و هفتم** بخان خانان صدور یافت در بیان توبه
و انابت و ورع و تقوی مناسب آن. بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی چون
عمر گرامی در مساهی و زلات و تقصیرات و بغفلات گذرانیده خوش می آید که سخن از توبه و انابت گویند و دم از ورع و تقوی
زنند قال الله تبارک و تعالی و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون و قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا
توبوا الی الله توبة نصوحا عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم و یدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار و قال تعالی
و ذروا ظاهر الاثم و باطنه التوبة من الذنوب واجبة و فرض عین علی کل احد لا یتصور ان یستغنی عنها احد من
البشر کیف و الانبیاء علیهم الصلوة و السلام لم یستغنوا عن التوبة قال خاتمهم و سیدهم علیه و علیهم صلوات الله
و التحیات انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی الیوم و اللیلة سبعین مرة فان کانت المعاصی متعلقة بحق الله
سبحانه و ما یتعلق بالحقوق غیر مظالم العباد کالزنا و شرب الخمر و سماع الملاهی و النظر الی غیر المحرم و مس المصحف بغیر وضوء
و الاعتقاد بالبدعة فتوبتها بالندم و الاستغفار و التحسر و الاعتذار الی الله تعالی و ان ترک فرض من الفرائض فی التوبة
من اداءه و ان کانت المعصیة متعلقة بمظالم العباد فتوبتها بالخروج من المظالم اولا ثم بالاستحلال منهم و الاحسان الیهم
صاحب المال و الحق میتا فیستغفر له و یرضی ورثته و یبعث الثواب الیه و ان لم یعلم الورثة فیتصدق به
و الجنایة علی الفقراء بنیة صاحب المال الذی ... حتی یصل الیه ثوابه

يقول وهو الصادق قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم ما من عبد اذنب ذنبا فقام فتوضأ
وصلى واستغفر الله من ذنبه الا كان حقا على الله ان يغفر له لانه يقول جل وعلا ومن يعمل سوءا او
يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما وقال عليه وعلى آله الصلوة والسلام في حديث آخر انه
من اذنب ذنبا ثم ندم عليه فهو كفارته وفي الخبر ان الرجل اذا قال استغفرك واتوب اليك ثم عاد ثم قاله
ثم عاد ثلث مرات كتب في الرابعة من الكبائر وفي الحديث النبوي انه قال عليه وعلى آله الصلوة والسلام
هلك المسوفون يعني الذين يقولون سوف نتوب اوصى لقمان الحكيم لابنه يا بني لا تأخر التوبة الى غد فان الموت
يأتيك بغتة قال مجاهد من لم يتب اذا اصبح وامسى فهو من الظالمين قال عبد الله بن المبارك رحمه الله سبحانه
رد فلس من الحرام افضل من مائة فلس تصدق به وقيل رد دانق من فضة افضل عند الله من ستمائة حجة مبرورة
ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال
ان الله تعالى يقول عبدي ادّ ما افترضت عليك تكن من اعبد الناس وانته عما نهيتك عنه تكن من اورع الناس واقنع
بما رزقتك تكن اغنى الناس وقال صلى الله تعالى عليه وآله وسلم لابي هريرة رضي الله عنه كن ورعا تكن اعبد الناس وقال
حسن البصري رحمه الله سبحانه مثقال ذرة من الورع خير من الف مثقال من الصوم والصلوة وقال ابو هريرة
رضي الله تعالى عنه جلساء الله تعالى غدا اهل الورع والزهد واوحى الله تعالى الى موسى على نبينا وعليه الصلوة
والسلام لا يتقرب الي المتقربون بمثل الورع قال بعض العلماء بالله لا يتم الورع الا ان يرى عشرة اشياء فريضة
على نفسه اولها حفظ اللسان عن الغيبة والثاني الاجتناب عن سوء الظن والثالث الاجتناب عن السخرية و
الرابع غض البصر عن المحارم والخامس صدق اللسان والسادس ان يعرف منة الله تعالى عليه كيلا يعجب نفسه والسابع ان ينفق ماله
في الحق فلا ينفقه في الباطل والثامن ان لا يطلب لنفسه العلو والكبر والتاسع المحافظة على الصلوات والعاشر
الاستقامة على السنة والجماعة ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انك على كل شيء قدير مخدوما مکرما شفقت و مکرمت
آثارا اگر توبه از جميع ذنوب باشد و ورع و تقوى از جميع محرمات و مشتبهات حاصل آيد نعمتى است عظمى و دولتى است قصوى
والا توبه از بعض ذنوب و ورع از بعضى محرمات هم مغتنم است شايد بركات نور اين بعض در بعض ديگر سرايت كند و توفيق توبه
و ورع از سائر معاصى نيز ميسر گردد ما لا يدرك كله لا يترك كله اللهم وفقنا لمرضاتك وثبتنا على دينك وعلى طاعتك
بصدق سيد المرسلين وقائد الغر المحجلين عليه وعليهم وآل كل من الصلوات افضلها ومن التسليمات اكملها

مکتوب

شصت و هفتم بخواجه جهان صادر یافته در بیان عقائد اهل سنة و جماعة رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
با بیان خمسه ارکان اسلام و تحریض نمودن بر آنکه کلمه حق یعنی کلمه اسلام گوش زد سلطان وقت نمایند
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از روی کرم التفات نامزد فقرا
ساخته بودند رسید حمدا لله سبحانه که درین اطوار و اوان بر شبهه و شبهات اغنیا را سعادتمند را حسن نشاء کرده اند
با وجود مناسبتها با فقرا و دولتها از کار بسیار است و ایمانی باین طائفه عالیه احتمال است چه نعمتی است که تعلقات
شتی مانع حصول این دولت نگشته است و توجهات پراگنده از محبت ایشان باز نداشته شکر این نعمت عظمی بجا
باید آورد و امیدوار باید بود که المرء مع من احب حدیث نبوی است علیه و علی آله الصلوة والسلام
سعادت و نجابت آثار آدمی را از تصحیح اعتقاد بموجب آرای فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت رضوان الله تعالی علیهم
اجمعین که سواد اعظم و جم غفیر اند چاره نبود تا فلاح و نجات اخروی متصور شود خبث اعتقاد که مخالف معتقدات
اهل سنت است سم قاتل است که بموت ابدی و عذاب سرمدی میرساند مداهنت و مساهلت در عمل امید مغفرت دارد
اما مداهنت در اعتقاد گنجایش مغفرت ندارد ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء
معتقدات اهل سنت بطریق ایجاز و اختصار ایراد نماید به مقتضای آن تصحیح اعتقاد باید فرمود و از
حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت بر آن بتضرع و زاری مسالت باید نمود باید دانست که الله تعالی
بذات قدیم خود موجود است سائر اشیا بایجاد او سبحانه موجود گشته اند و بتخلیق او تعالی از عدم بوجود آمده
او تعالی قدیم و ازلی است و اشیا همه حادث و نو پدید اند و هر که قدیم و ازلی است باقی و ابدی است و هر چه حادث و نو
آمده است فانی و مستهلک است یعنی در شرف زوال است و او سبحانه یگانه است شریک ندارد در وجوب
وجود و نه در استحقاق عبادت وجوب وجود غیر او تعالی را نشاید و استحقاق عبادت سوای او سبحانه نسزد و او را
تعالی صفات کامله است از انجمله حیات و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام و تکوین است که بقدم و ازلیت
متصف اند و بحضرت ذات جل سلطانه قائم اند تعلقات حوادث در قدم صفات خلل نکند و حدوث
متعلقات مانع ازلیت ایشان نگردد و فلسفه از بیخردی و معتزله از کوری حدوث متعلق را مستلزم حدوث متعلق
و نفی صفات کامله نمایند و عالم را بجزئیات ندانند که مستلزم تغیر است کامارت حدوث است نه دانند
که صفات ازلی باشند و تعلقات صفات به متعلقات حادثه باشند صفات قدیمه ... باب

قدس او تعالی مسلوب است و او تعالی از صفات و لوازم جواهر و اجسام و اعراض منزه است زمان و مکان
و جهت را در حضرت او تعالی گنجایش نیست اینها همه مخلوق اویند که او را سبحانه فوق العرش فهمیده جهت
فوق اثبات کند عرش و ما سوای آن همه حادث اند و مخلوق اویند تعالی مخلوق و حادث را چه مجال که مکان
خالق قدیم گردد و مستقر او شود نهایت در این قدر است که عرش اشرف مخلوقات اوست تعالی و انور است و اصفا از همه
ممکنات در وی بیشتر است ناچار حکم مرآت دارد که ظهور عظمت و کبریائی خالق جل و علا آنجا پیدا بود لاجرم
باین علاقه ظهور آنرا عرش الله نامند والا عرش و غیره نسبت باو تعالی برابر اند که همه مخلوق وی اند تعالی الا عرش
را قابلیت نمایندگی هست و دیگر از این نیست آئینه که صورت شخص در وی پیدا است نمیتوان گفت که آن شخص در آئینه است
بلکه نسبت شخص با آئینه و سائر اشیا متقابله برابر است تفاوت از جانب قابل است که آئینه قبول صورت
شخص میکند و دیگر از این قابلیت نیست و او تعالی جسم و جسمانی نیست جوهر و عرض نیست محدود و متناهی نیست طول و
عرض نیست دراز و کوتاه نیست پهن و تنگ نیست بلکه واسع است نه بآن وسعت که بفهم ما آید محیط است نه بآن
احاطه که مدرک ما شود قریب است نه بآن قرب که متعقل ما گردد با ماست نه به معیت متعارف ایمان آریم که او تعالی واسع است
و محیط است و قریب است و با ماست اما کیفیت این صفات را ندانیم که چیست و هرچه دانیم دانیم که قدمی در
مذهب مجسمه دارد و او تعالی با هیچ چیز متحد نشود و هیچ چیز با وی متحد نگردد و نیز هیچ چیز در وی تعالی حلول نکند
و او تعالی در هیچ چیز حال نشود و تبعض و تجزی در جناب قدس او تعالی محال است و ترکیب و تحلیل در آن حضرت
جل شانه ممتنع است و او سبحانه مثل و کفو نیست زن و فرزند نیست ذات و صفات او تعالی بیچگونه و بیچون
اند بی شبه و بی مثونه اند معتقد میدانیم که او تعالی هست و با سما و صفات کامله که خود را بآن ستوده است
متصف است اما هرچه از آن در فهم و ادراک ما در آید و متعقل و متصور ما شود او تعالی از آن منزه و متعالی است چنانچه
گذشت لا تدرکه الابصار ۵ دو بینان بارگاه الست نه بیش از بیش منزه اند که هست نه باید دانست
که اسماء الله تعالی توقیفی اند یعنی موقوف بر سماع اند از صاحب شرع هر اسمی که اطلاق آن از شرع بر حضرت حق سبحانه
آمده است اطلاق باید کرد و آنچه نیامده است اطلاق نباید کرد اگرچه در آن اسم معنی کمال مندرج باشد جواد را اطلاق
باید کرد که آمده است و سخی نباید گفت که نیامده است قرآن کلام خداست جل سلطانه که بلباس حرف و صوت
آن را متلبس ساخته بر نبی ما علیه و علی آله الصلوة والسلام منزل ساخته است عباد را بآن امر و نهی فرموده چنانچه ما بکلام نفسی خود را متوسط

کلام و زبان تن لباس حرف و صوت داده آورده بمیان نهیم مقاصد خفیهٔ خود را در عرصهٔ ظهور می آریم همچنین حضرت
حق سبحانه کلام نفسی خود را بی توسط کلام و زبان بقدرت کاملهٔ خود لباس حرف و صوت عطا فرموده بر عباد
فرستاده است و اوامر و نواهی خفیهٔ خود را در ضمن حرف و صوت آورده بر منصهٔ ظهور جلوه داده است پس هر دو
قسم کلام کلام حق است جل و علا نفسی و لفظی و اطلاق کلام بر هر دو قسم بطریق حقیقت باشد چنانچه هر دو
قسم کلام ما نفسی و لفظی بطریق حقیقت کلام ما اند نه آنکه قسم اول حقیقت است و ثانی مجاز زیرا که مجاز را نفی جائز
است و کلام لفظی را نفی کردن و کلام خدا نا گفتن کفر است و همچنین کتب و صحف دیگر که بر انبیا ما تقدم علی نبینا و
علیهم الصلوات و التسلیمات انزال فرموده است هم کلام حق است سبحانه و آنچه در قرآن و در آن کتب و صحف
مندرج است احکام خداوندیست جل سلطانه که موافق هر وقت عباد را بآن تکلیف فرموده است و دیدار مومنان
مر حضرت حق را سبحانه در بهشت بی جهت و بی مقابله و بی کیف و بی احاطه حق است ایمان آریم بآن و تیسر
اخروی و بکیفیت آن مشغول نشویم زیرا که رویت او را غیر از بیچون نیست و درین نشأه حقیقت آن بر ارباب خصوص
ظاهر نشود و غیر از ایمان نصیب اینان نبود وای بر فلسفه و معتزله و سائر فرق مبتدعه که از حرمان کور رگی انکار
رویت اخروی نمایند و قیاس غائب بر شاهد کنند و بدولت ایمان آن هم مشرف نگردند و او تعالی چنانچه خالق عباد
است خالق افعال ایشان است نیز خیر باشد آن فعل یا شر همه بتقدیر اوست تعالی اما از خیر راضی است از شر
راضی نیست هر چند هر دو بارادت و مشیت اوست سبحانه لیکن باید دانست که شر تنها بلا واسطه ادب او تعالی نسبت نباید
کرد خالق الشر نباید گفت بلکه خالق الخیر و الشر باید گفت چنانچه گفته اند حضرت حق سبحانه خالق کل شی باید گفت
و خالق القاذورات و الخنازیر نباید گفت از جهت رعایت ادب چنانچه قبل ازین گذشت و معتزله اثنوی گردیده
خالق افعال بنده را دانند و خیر و شر فعل را باو نسبت کنند شرع و عقل تکذیب ایشان می فرماید آری علمای حق
قدرت بنده را در فعل او دخل داده اند و کسب بنده اثبات نموده زیرا که فرق واضح است در میان حرکت مرتعش و حرکت
مختار قدرت و اختیار عبد نبود از دو بنده را مضطر و عاجز دانند ایشان تان
مراد علمای حنفیه از اثبات قدرت و اختیار در بنده نه باین معنی است که بنده
هر چه خواهد بکند و هر چه نخواهد نکند این خود از بندگی دور است بلکه باین معنی است که بنده
بآنچه مکلف شده است از عهدهٔ آن تواند برآید نشاید بهیچ وقت تواند ادا کردن و ذکر کرده

چهل یکی تواند داد در دوازده ماه یکماه روزه تواند داشت در عمر خود بزاد و راحله یکبار حج تواند داد و نمود و علی
هذا القیاس باقی احکام شرعیه است که حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال مهربانی سهولت و آسانی در آنها رعایت
فرموده است از جهت ضعف و قلت توانائی بنده قال الله تعالی یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر یعنی خدای
تعالی برای شما آسانی میخواهد و دشواری نمیخواهد و نیز فرموده است جل سلطانه یرید الله ان یخفف عنکم وخلق الانسان
ضعیفا یعنی میخواهد خدای تعالی که تخفیف بکند از شما گرانی تکلیفات شاقه را و مخلوق گشته است انسان
ضعیف صبر از شهوات نمیتواند کرد و تکلیفات شاقه را نمی تواند برداشت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات فرستادهٔ
حق اند جلت شانه بسوی خلق تا ایشان را بحق دعوت کنند تعالی و از ضلالت براه آرند هر که دعوت ایشان را قبول کند او را
به بهشت بشارت دهند و هر که انکار نماید بعذاب دوزخ تهدید کنند هر چه ایشان از حق تبلیغ نموده اند و اعلام
فرموده همه حق است و صدق که شائبه تخلف ندارد و خاتم انبیا محمد رسول الله است صلی الله علیه و علی آله وسلم
و دین او ناسخ ادیان سابق است و کتاب او بهترین کتب سابق است و شریعت او را ناسخی نخواهد بود بلکه تا
قیام قیامت خواهد ماند و عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که نزول خواهد نمود عمل بشریعت او خواهد کرد
و بعنوان امت او خواهد بود و آنچه او علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات از احوال آخرت خبر داده است همه حق است از عذاب
گور و ضغطهٔ آن و سؤال منکر و نکیر و از فنای عالم و انشقاق سموات و انتثار کواکب و برداشتن زمین و کوهها و
پاره پاره شدن آنها و حشر و نشر و اعادهٔ روح بجسد و زلزلهٔ ساعت و هول قیامت و محاسبهٔ اعمال و شهادت
جوارح باعمال و تطایر کتب و طیران نمودن نامهای حسنات و سیئات بیمین و شمال و وضع میزان حسنات و سیئات تا بآن
وزن کنند کمی و زیادتی حسنه و سیئه معلوم سازند اگر پلهٔ حسنات گران آمد علامت نجات است و اگر خفت ظاهر شد
علامت خسران است ثقل و خفت آن میزان بر خلاف میزان دنیا است آنجا پله که بالا رود ثقیل است و آنکه پست باشد
خفیف و شفاعت انبیا و صلحا علیهم الصلوات والتسلیمات اولا و ثانیا مر عصاة مومنان را باذن مالک یوم الدین جل سلطانه
ثابت است قال علیه و علی آله الصلوة والسلام شفاعتی لاهل الکبائر من امتی و پل صراط که بر پشت دوزخ نهند و مومنان از آن
پل عبور کرده به بهشت روند و کافران پا لغزیده در دوزخ افتند و بهشت که معد از برای تنعیم مومنان است و دوزخ که
معد از برای تعذیب کافران است هر دو مخلوق اند و ابد الآباد باقی خواهند ماند و فانی نخواهند گشت و بعد از محاسبه مومنان چون
به بهشت روند در بهشت دایم خواهند ماند و از بهشت بیرون نخواهند آمد و همچنین کفار چون بدوزخ روند همیشه در دوزخ خواهند ماند

ایشان مجوز نیست قال الله تعالی لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون و هرکه در دل او ذره از ایمان
خواهد بود او را بواسطه افراط معاصی اگر بدوزخ برند بقدر عصیان معذب خواهد بود و او را در دوزخ خوار
نخواهند کرد و نیز روی او را سیاه نخواهند کرد چنانچه کفار را سیاه کنند و نیز غل و زنجیر نخواهند کرد چنانچه کفار را
کنند از جهت حرمت ایمان و در بلا گزیده های خداوند جل و علا که کرام اند و عصیان از مرتبه اجل شان
ایشان جایز نیست و آنچه مامور به اند بفعل می آرند و از زناشوی پاک اند و توالد و تناسل در حق ایشان مفقود
است بعض ایشان را حضرت حق سبحانه و تعالی برسالت برگزیده است و به تبلیغ وحی مشرف ساخته
کتب و صحف انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات ایشانند که از خطا و خلل محفوظ اند و از کید دشمن معصوم
هرچه ایشان از حضرت حق سبحانه تبلیغ نموده اند همه صدق و صواب است و شائبه احتمال و اشتباه ندارد
این بزرگواران از عظمت جلال او سبحانه ترسانند و غیر از امتثال اوامر کار دیگر ندارند ایمان تصدیق قلبی
و اقرار لسانی بآنچه از دین بتواتر و ضرورت بما رسیده است اجمالا و تفصیلا اعمال جوارح از نفس ایمان خارج اند
اما در ایمان کمال می افزایند و حسن پیدا میکنند امام اعظم کوفی علیه الرحمة میفرمایند که ایمان قبول زیادت
و نقصان نمیکند زیرا که تصدیق قلبی عبارت از یقین و اذعان قلب است که تفاوت کمی و زیادتی در آن گنجایش
ندارد و آنچه قبول تفاوت کند داخل دایره ظن و وهم است کمال و نقصان در ایمان باعتبار طاعات و حسنات
هرچند طاعات بیشتر کمال ایمان بیشتر پس ایمان عامه مومنان مثل ایمان انبیا نباشد علیهم الصلوات و التسلیمات
که ایمان انبیا بواسطه اقتران طاعات بدرجه علیا آن کمال رسیده است که ایمان عوام مومنان بگرد آن نرسد هرچند
ایمان در نفس ایمان شرکت دارند اما آن ایمان بواسطه طوق طاعات حقیقت دیگر پیدا کرده است ایمان دیگران گویا
فرد آن نیست و در میان ایشان مماثله و مشارکت مفقود است عوام انسان هرچند با انبیا علیهم الصلوات
و التسلیمات در نفس انسانیت شریک اند اما کمالات دیگر انبیا را علیهم التسلیمات بدرجات علیا رسانیده است و حقیقت
دیگر ثابت کرده گویا از حقیقت مشترکه عالی بر آمده بلکه انسان ایشانند و عوام حکم نسناس دارند امام اعظم علیه الرحمة
فرماید انا مومن حقا و امام شافعی گوید علیه الرحمة انا مومن ان شاء الله تعالی هر کدام را وجهی است باعتبار
حال توان گفت انا مومن حقا و باعتبار مآل و خاتمه توان گفت انا مومن ان شاء الله تعالی اما هرچه گویند
از شائبه شک باید ... احتیاط باشد ... اجتناب از ... نگاه دارند

که روزی امام اعظم با جمعی از علماء کبار نشسته بودند شخصی آمده پرسید که چه میگویید در حق شخص فاسق که پدر
خود را بنا حق بکشد و سر او را از تن او جدا سازد و در کاسهٔ سر او شراب اندازد و بخورد و بعد شراب خوردن با مادر
خود زنا کند آیا مومن است یا کافر هر کدام از علماء در حق او غلطها نمودند و در این معامله ساختند امام اعظم در میان
ایشان فرمود که او مومن است با ارتکاب این کبائر از ایمان بر نیامده است این سخن امام بر علماء گران آمد و زبان طعن
بر ایشان دراز ساختند آخر چون سخن امام برحق بود همه قبول نمودند و اعتراف فرمودند اگر مومن عاصی پیش از مرگ
توفیق توبه یافت امید نجات عظیم است که وعدهٔ قبول توبه است و اگر بی توبه و انابت بشرف نگذشت امر او بخدای
است جل سلطانه اگر خواهد عفو کند به بهشت فرستد و اگر خواهد بقدر معصیت عذاب کند به آتش و بعد از آتش آخر کار
او نجات است و مآل او بهشت است زیرا که در آخرت حرمان از رحمت خداوند جل سلطانه مخصوص باهل کفر است
و هر که ذره از ایمان دارد امیدوار رحمت است اگر بواسطهٔ علت معصیت رحمت ابتدا نرسد انتها بعنایت الله
سبحانه میسر است ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بحث خلافت و امامت
نزد اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم هر چند از اصول دین نیست و باعتقاد تعلق ندارد اما چون شیعه درین باب غلو نموده اند
و بافراط و تفریط کرده اند بضرورت علماء اهل سنت حق رضی الله تعالی عنهم این مبحث را ملحق بعلم کلام ساخته اند و حقیقت
حال را بیان فرموده اند امام برحق خلیفهٔ مطلق بعد از حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات حضرت
ابوبکر صدیق است رضی الله تعالی عنه بعد از آن حضرت عمر فاروق است رضی الله تعالی عنه بعد از آن حضرت عثمان
ذوالنورین است رضی الله تعالی عنه بعد از آن حضرت علی بن ابی طالب است رضوان الله تعالی علیه و فضیلت ایشان
بترتیب خلافت است فضیلت حضرات شیخین باجماع ... و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آنرا اکابر
ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است شیخ ابوالحسن اشعری که رئیس اهل سنت است فرماید که فضیلت شیخین بر باقی امت
قطعی است انکار نکند مگر جاهل یا متعصب حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه میفرماید که هر که مرا بر ابی بکر و عمر فضل نهد مفتری
است او را تازیانه زنم چنانکه مفتری را زنند حضرت عبدالقادر جیلانی قدس سره در کتاب غنیه که از مصنفات ایشان است میفرماید
و حدیثی نقل میکنند که آن سرور فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام که مرا معراج واقع شد از پروردگار خود مسألت
نمودم که خلیفه بعد از من علی بود ملائکه گفتند که ای محمد هر چه خدا خواهد آن شود خلیفه بعد از تو ابوبکر است و نیز حضرت
شیخ میفرمود که حضرت امیر گفته است که بیرون نیامد پیغمبر خدا از دنیا تا آنکه عهد کرد بمن که خلیفه بعد فوت من ابوبکر خواهد بود

بعد از ان عمر بعد از ان عثمان بعد از ان تو خلیفه خواهی بود رضی الله تعالی عنهم اجمعین و حضرت امام حسن افضل است
از امام حسین رضی الله تعالی عنهما و علماء اهل سنة در علم و اجتهاد حضرت عائشه را رضی الله تعالی عنها بر حضرت
فاطمه رضی الله تعالی عنها فضیلت میدهند فاطمه را بتول میگفتند که صیغه مبالغه است در انقطاع حضرت
شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره در کتاب غنیه حضرت عائشه را تقدیم میدهد آنچه معتقد این فقیر است آنست که حضرت
عائشه در علم و اجتهاد پیش قدم است و حضرت فاطمه در زهد و انقطاع پیش لهذا فاطمه را بتول میگفتند که
صیغه مبالغه است در انقطاع و حضرت عائشه مرجع فتاوای صحابه است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین هیچ مشکلی
در علم بر اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات پیش نمی آمد مگر آنکه حل آن نزد عائشه بود رضی الله تعالی
عنها و محاربات و منازعات که درمیان اصحاب کرام علیهم الرضوان واقع شده اند مثل محاربه جمل و محاربه صفین
بر محامل نیک صرف باید نمود و از هوا و تعصب دور باید داشت چه نفوس این بزرگواران در صحبت خیر البشر علیه و
علیهم الصلوة والتسلیمات از هوا و هوس تزکی شده بودند و از حرص و کینه پاک گشته اگر صلح داشتند برای حق
داشتند و اگر منازعت و مشاجرت برای حق است هر گروهی بمقتضای اجتهاد خود عمل نموده اند و مخالف را بی شائبه
تعصب از خود دفع کرده اند هر که در اجتهاد خود مصیب است دو درجه بقولی ده درجه از ثواب دارد و آنکه مخطی است
یکدرجه ثواب و العقد وقع است پس مخطی در رنگ مصیب از ملامت دور است بلکه امید درجه از درجات ثواب
دارد علماء فرموده اند که در این محاربات حق بجانب امیر بوده است کرم الله تعالی وجهه و اجتهاد مخالفان از
صواب دور بود مع ذلک مورد طعن نیستند و گنجایش ملامت ندارند چه جای آنکه نسبت کفر یا فسق کرده شود امیر کرم الله
تعالی وجهه خود فرموده است اخواننا بغوا علینا کشتند ایشان نه کافر اند نه فاسق زیرا که ایشان را تاویل است که
کفر و فسق منافی آنست حضرت پیغمبر فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام ایاکم و ما شجر بین اصحابی پس جمیع اصحاب
پیغمبر را علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات بزرگی باید داشت و همه را بنیکی یاد باید کرد و دوستی هیچ یکی از این
بزرگواران را بدشمنی دیگران نباید کرد و منازعت ایشان را با مصالحه دیگران باید داشت طریق
فلاح و نجات نیست چه دوستی اصحاب کرام بواسطه دوستی پیغمبر است علیه و علیهم الصلوة
والتسلیمات بزرگی فرماید ما آمن برسول الله من لم یوقر صحابه [illegible] علیه و علی
آله الصلوة والتسلیمات [illegible]

و ظهور حضرت مهدی علیه الرضوان و نزول حضرت روح الله علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و خروج دجال و ظهور یاجوج
و ماجوج و خروج دابة الارض و دخانی که از آسمان پیدا شود و تمام مردم را فرو گیرد و عذابی درد ناک کنند و مردم
از اضطراب گویند ای پروردگار من این عذاب را از ما دور کن که ما ایمان می آریم و آخر علامات آتش است
که از عدن خیزد و جماعه از نادانی گمان کنند شخصی را که دعوی مهدیت نموده بود از اهل هند که مهدی موعود
بوده است پس بزعم ایشان مهدی گذشته است و فوت شده و نشان پیدا نشد که قریش در فرستادن احادیث
صحاح که بحد شهرت بلکه بحد تواتر معنی رسیده اند تکذیب این طایفه است چه آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام مهدی را
علامات فرموده است که در حق آن شخص که معتقد ایشانست آن علامات مفقود اند و در احادیث نبوی آمده است علیه
و علی آله الصلوة والسلام که مهدی موعود بیرون آید بر سر وی پاره ابری بود و دران ابر فرشته باشد که ندا کند
که این شخص مهدیست او را متابعت کنید و فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام که تمام زمین را مالک شدند چهار کس
دو کس از مومنان و دو کس از کافران ذو القرنین و سلیمان از مومنان و نمرود و بخت نصر از کافران مالک خواهد شد
آن زمین را شخص پنجم از اهل بیت من یعنی مهدی فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام دنیا نرود تا آنکه بعث کند
خدا تعالی مردی را از اهل بیت من که نام او موافق نام من بود و نام پدر او موافق نام پدر من باشد پس پر سازد زمین را
بداد و عدل چنانچه پر شده بود بجور و ظلم و در حدیث آمده است که اصحاب کهف اعوان حضرت مهدی خواهند بود
و حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در زمان وی نزول خواهد فرمود و او موافقت خواهد کرد با حضرت مهدی
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در قتال دجال و در زمان ظهور سلطنت او در چهاردهم شهر رمضان کسوف شمس خواهد
شد و در اول آن ماه خسوف قمر بر خلاف عادت زمان بر خلاف حساب منجمان بنظر انصاف باید دید که این علامات
دران شخص بوده است یا نه و علامات دیگر بسیار است که مخبر صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام
شیخ ابن حجر رساله نوشته است در علامات مهدی منتظر که بدلیست علامت اینکه شد نهایت جهل است که با وجود
وضوح امر مهدی موعود جمعی در ضلالت افتاده اند هداهم الله سبحانه سواء الصراط پیغمبر فرموده علیه و علی آله الصلوة و
السلام ...... که بنی اسرائیل هفتاد و یکفرقه شده بودند که همه ایشان در نار اند مگر یکی از ایشان و زود است که امت
من بر هفتاد و سه فرقه متفرق شوند که همه ایشان در آتش باشند مگر یکفرقه پرسیدند که آن فرقه ناجیه کیست
فرمود علیه و علی آله الصلوة والسلام آنانند که باشند بر مثل آنچه من آنم و اصحاب من باشند علیه و علی آله الصلوة والسلام

و آن یک فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت اند که ملتزم متابعت آن سرور علیه الصلوة والسلام والتحیات و متابعت اصحاب
آن سرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات اللهم ثبتنا علی معتقدات اهل السنة والجماعة وامتنا فی زمرتهم واحشرنا
معهم ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بعد از تصحیح اعتقاد از اتیان
اوامر و انتهاء از نواهی شرعیه که بعمل تعلق دارد نیز چاره نبود نماز پنجوقت بی فتور با تعدیل ارکان با جماعت
ادا باید نمود که فارق درمیان اسلام و کفر همین نماز است چون اداء صلوة بروجه مسنون میسر شد حبل متین
از اسلام بدست آمد زیرا که نماز اصل دویم است از اصول پنجگانه اسلام اصل اول ایمان بخدا و رسول او ست
جل شانه و اصل دویم نماز است و اصل سیوم اداء زکوة است و اصل چهارم روزه ماه رمضان است
و اصل پنجم حج بیت الله است اصل اول با ایمان تعلق دارد و اصول اربعه با اعمال تعلق دارند جامع ترین
جمیع عبادات و فاضل ترین اینها نماز است در روز قیامت ابتداء محاسبه از نماز خواهد بود اگر نماز
درست آمد محاسبه دیگر بعنایت الله سبحانه نیز بسهوله خواهد گذشت و مهما امکن از محظورات شرعیه اجتناب باید نمود
و مرضیات مولی جل سلطانه همیشه ملحوظ باید داشت و مواد تقصیرات خود را در نظر باید داشت و از ارتکاب آن
خجل و منفعل باید بود و ندامت و حسرت باید کشید طریق بندگی اینست والله سبحانه الموفق و آنکه بی تحاشی
ارتکاب نامرضی مولای خود نماید جل شانه و از آن عمل خود در تشویر و انفعال نبود ماده تمرد است و عناد او
تمرد او نزدیک است که او را از ربقه اسلام بیرون کشند و در دائره اعدا داخل ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا
من امرنا رشدا دولتی که حضرت حق سبحانه و تعالی شما را با آن ممتاز ساخته است و مردم از آن دولت
غافل اند بلکه نزدیک است که شما هم آن را در نیابید آنست که بادشاه وقت که بهفت پشت مسلمان
آمده است و از اهل سنت است و حنفی مذهب هرچند چند سال است درین اوان که قرب قیامت
است و بعد عهد نبوت بعضی از طلبه علوم شومی که ناشی از خبث باطن است امرا و سلاطین را تقرب جسته
برای خوشامد ایشان در آمدند و در دین متین تشکیکات نمودند و شبهات پیدا کردند و ساده لوحان را
از راه بردند همچنین بادشاه عظیم الشان هرگاه سخن تا الجنس استماع نماید و به قبول تلقی ننماید
چه دولت که چه چیز باشد شاید که تبلیغ کلمه اسلام که بر وفق معتقدات اهل سنت و جماعت است
شکر الله تعالی سعیهم گوشزد ایشان نمایند هر قدر که گنجایش شد سخن اهل حق را بطریقی که مناسب

مترصد و منتظر باشند که تقریبی پیدا شود و سخن از مذهب سنت در میان آید تا اظهار حقیقت اسلام نموده آید و بیان
بطلان و شناعت کفر و کافری کرده شود کفر خود ظاهر البطلان است هیچ عاقل آنرا نه پسندد و بطلان
آنرا بی تحاشی باید ظاهر ساخت و آلهه باطله ایشانرا بی توقف نفی باید کرد و اله حق جل سلطانه بی تردد
بلا شبهه خالق سموات است هیچ شنیده اید که آلهه باطله ایشان پشه را آفریده باشند اگرچه همه جمع آیند و اگر پشه ایشانرا
بنیش زنند و آزار رسانند خود را محافظه نتوانند چه جای آنکه دیگرانرا محافظه کنند کفره گویا شناعت این امر را
ملاحظه نموده میگویند که این آلهه شفعاء ما خواهند بود نزد حق جل و علا ما را بخدا جل شانه نزدیک خواهند ساخت
بی عقلان از کجا دانسته اند که این جمادات از مجال شفاعة خواهد بود و حضرت حق سبحانه و تعالی شفاعت
کفار را که فی الحقیقت دشمنان وی اند در حق عبده دشمنان خود قبول خواهد کرد در رنگ آنست که باغیان سلطان بر
خروج نمایند و جمعی از ابلهان امداد باغیان نمایند بزعم فاسد آنکه در وقت تنگ این باغیان نزد سلطان شفعاء
خواهند بود و بوسیله ایشان این تقرب سلطان خواهیم یافت زهی بیخردان جمعیت باغیان کنند و بشفاعت باغیان
عفو از سلطان خواهند و تقرب او جویند چرا خدمت سلطان بر حق نکنند و باغیانرا شکست بدهند تا از اهل
قرب و از اهل حق باشند و از امن و امانی بوند بیعقلان سنگی را بگیرند و بدست خود تراشند سالها آنرا پرستش نمایند و توقعات
از وی امیدوارند بالجمله دین کفره ظاهر البطلان است و از مسلمانان هر که از راه حق و طریق مستقیم دور افتاده است
اهل هوا و بدعت است آن طریق مستقیم طریق آن سرور است علیه و علی آله الصلوة و السلام و طریق خلفاء راشدین
اوست علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات حضرت شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره در کتاب غنیه میفرماید که دینهای
مبتدعان که اصول آنها ده طائفه اند خوارج و شیعه و معتزله و مرجیه و مشبهه و جهمیه و ضراریه و نجاریه و کلابیه در زمان آن سرور نبود و در
علیه و علی آله الصلوة و السلام و در زمان خلافت ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین نیز نبودند خلاف
این طوائف و تفرق اینها بعد سالها از موت صحابه و تابعین و موت فقهای سبعه رضی الله تعالی عنهم اجمعین حادث
شده است خبر آن سرور فرموده علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات که بعد از من هر که خواهد زیست اختلاف بسیار خواهد دید
پس لازم گیرید سنت مرا و سنت خلفاء راشدین مرا آنرا بدندان خود محکم بگیرید و دور دارید خود را از محدثات امور زیرا که
هر محدث بدعت است و هر بدعت ضلالت است هرچه بعد از من نو پیدا شود مردود است آن پس هر چیزی که بعد از زمان آنحضرت و خلفاء راشدین علیه و
علیهم الصلوات و التسلیمات حادث شود و از حیز اعتبار ساقط است شایان اعتبار نیست شکر این دولت عظمی بجا باید آورد که ان

کمال فضل و کرم او را داخل فرقهٔ ناجیه ساخت که ایشان اهل سنت و جماعت اند و از فرق اهل هوی و بدعت دور گردانید
و باعتقادات فاسده ایشان مبتلا نگردانید و از آن جماعت نساخت که بنده را در بعض صفات حق جل شانه شریک
گردانند و خالق افعال بنده بنده را گویند و منکر رؤیت اخروی باشند که باریه دولت نصیبهٔ اخرویه است و نفی
و نحو صفات کامله از واجب تعالی نمایند و نیز از آن طائفه نساخت که با اصحاب کرام خیر البشر علیه و علیهم
الصلوات و التسلیمات به پیچند و باکابرین سوء ظن نمایند و ایشان را معادی یکدیگر تصور کنند و بغض و کینه مبطن بهم دانند
حق سبحانه و تعالی در حق این بزرگواران رحماء بینهم میفرماید و این طائفه تکذیب کلام حق جل و علا مینمایند و
اثبات عداوت و بغض و کینه در میان این بزرگواران میکنند الله تعالی اینها را توفیق دهاد و بصراط مستقیم
رهنما گرداناد و نیز از آن جماعه نگردانید که حق را سبحانه جهت و مکان اثبات کنند و جسم و جسمانی انگارند و
امارات حدوث و امکان در واجب قدیم جل سلطانه ثابت گردانند بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که معلوم شریف
است که سلطان کالروح است و سائر انسان کالجسد اگر روح صالح است بدن صالح است و اگر روح فاسد
است بدن فاسد پس در صلاح سلطان کوشیدن در صلاح جمیع بنی آدم کوشیدن است و اصلاح و انهای کلمهٔ
اسلام است بهر روشی که گنجایش وقت باشد و از گذشت کلمهٔ اسلام از معتقدات اهل سنت و جماعت نیز گاه گاه
گوش زد باید ساخت و رد مذهب مخالف باید نمود و اگر این دولت میسر گردد وراثت عظمی انبیا علیهم الصلوات
و التسلیمات بدست آید شما این دولت مفت بدست آورده اید قدر آن را بدانند زیاده چه مبالغه نماید هر چند مبالغه
و ابرام [illegible] والله سبحانه الموفق **مکتوب شصت و هشتم** بخواجه شرف الدین حسین صدور یافت در بیان
ستون نورانی و ستاره ذنب دار که از جانب مشرق طلوع نموده بود و در علامات قیامت با آنها [illegible]
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق
علیهم الصلوة و التحیات صحیفهٔ شریفه که فرزندی اعزی مصحوب مولانا ابو الحسن فرستاده بودند
رسانیده و خوشوقت ساخت از ستون نورانی که بجانب مشرق حادث شده است استفسار
نموده بودند باید که در خبر آمده است که چون پادشاه عباسی که از مقدمات ظهور حضرت مهدی
موعود است علیه الرضوان بخراسان تسلط کند ستاره ذنب دار طلوع کند من قرن الشمس [illegible] عمود گردد
[illegible] اول [illegible] آن وقت بار دوم [illegible] اوست صلی علی نبینا علیه الصلوة و السلام

و درزمان حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام طلوع نموده بود وقتی که او را در آتش انداختند و
در وقت هلاک فرعون و قوم او بوده است و در زمان قتل حضرت یحیی بوده پس بنابر آن از حضرت حق سبحانه
و تعالی استعاذه بکنند از شر فتنها این بیاض که در جانب مشرق حادث شده بود و اول بصورت عمود و ستون
بوده بعد ازان کجی پیدا کرده شباهت بصورت قرن که شاخ است حاصل نموده و نیز باین اعتبار فرموده
باشند که هر دو طرف آن شاخ باریک گشته بود که شباهت بدندان داشته پس هر دو طرف را دو سر اعتبار
نموده اند چنانچه نیزه که هر دو طرف آن باریک باشد آنرا دو سر اعتبار کنند خواجه شیخ محمد طاهر بدخشی از جونپور
آمده است میگوید که این ستون نیز بجانب فوق دو سر داشته شبیه بدو دندان که در میان آنها اندک فاصله بود
و صحرا التشخیص این معنی نموده باشد و جمعی دیگر نیز همین طور خبر دادند این طلوع ورای آن طلوع است که در وقت قدوم
حضرت مهدی حادث خواهد شد زیرا که قدوم او علیه الرضوان بر سر مایة خواهد بود و درین وقت از مایه بیست و هشت
سال گذشته است و نیز در خبر آمده است در علامات حضرت مهدی علیه الرضوان که در جانب مشرق ستاره طلوع
کند که آنرا ذنب باشد نورانی این ستاره نیز طالع شده است او دست یا مثل او و این ستاره را ذنب دراز تواند بود
که برای آن گویند که گفته اند سیر کواکب ثوابت از مغرب بمشرق است پس روی آن ستاره بسیر خود بجانب مشرق
است و پشت آن بجانب پس این درازی بیاض در پس پشت اوست که مناسب ذنب است و از مشرق که بجانب
مغرب هر روز بلندی بر آید بسیر قسری اوست که مربوط بسیر فلک اعظم است والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال
بالجمله وقت ظهور حضرت مهدی نزدیک است تا سر مایة که اوان ظهور اوست چه مقدمات و مبادی
بظهور آید این مقدمات و مبادی ظهور او علیه الرضوان در رنگ ارهاصات پیغمبر ماست علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
که پیش از ظهور نبوت او علیه و علی آله الصلوة والسلام بظهور آمده بود چنانچه گفته اند که چون نطفه عبدالله که صورت
حضرت محمد رسول الله بود علیه و علی آله الصلوة والسلام در رحم آمنه قرار گرفت همه بتهای روی زمین نگونسار
شدند که همه شیاطین از کار خود باز ماندند بلکه تخت ابلیس را سرنگون کردند و او را در دریا انداختند و چهل روز عقوبت
کردند و در شب ولادت آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام ایوان کسری بجنبید چهارده کنگره ازان بیفتاد و
آتش فارس که هزار سال بود که برافروخته بودند و نمرده بود فرو مرد و چون حضرت مهدی بزرگ خواهد بود
و تقویت عظیم بسبب او باسلام و مسلمانان خواهد گشت و در ظاهر و باطن ولایت او تصرف عظیم خواهد داشت

وصاحب خوارق و کرامات بسیار خواهد بود و آیات عجیبه نشان او بظهور خواهد آمد روست که پیش از وجود او
بنیرهای خوارق عادت در رنگ ارهاصات نبی علیه الصلوة والسلام بظهور آیند بسیار ظهور او بنا چنانچه از اعداد
مفهوم میگردد و بدانند که در خبر آمده است که مهدی ظاهر نشود تا زمانیکه کفر استیلا پیدا نکند و بر بلا کفر کافری کنند
بر موقع در یوقت استیلا کفر و کافر نیست زبونی اسلام مسلمانی است این آن وقت است که غربای اهل اسلام
آن بیم در علیه و علی آله الصلوة والسلام طوبی فرموده است و بشارت داده فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام
العبادة فی الهرج کهجرة الیّ یعنی عبادت در زمان فتنه در رنگ هجرت است بسوی من معلوم شماست که بسیاری
در وقت استیلای فتنه و فساد اگر اندک جرات بنمایند اعتبار بسیار پیدا میکنند و در وقت تسکین فتنه اگر کار
نر ذدر بنمایند بی اعتبار باشند پس وقت کار کردن و قبول افتادن همین وقت در فتنها است تمام خود را بر ضیات
حق جل و علا در بازند و غیر از متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة هیچ چیز را اعتبار نکنند
اگر خواهند که بمقبولان محشور شوند اصحاب کهف با یک هجرت که در وقت استیلاء فتنه از ایشان بوجود آمده بود
بدرجه علیا رسیدند شما خود محمد باشید و داخل خیر الامم اید وقت خود را بلهو و لعب از دست ندهید بجد در
در رنگ طفلان گول نگردید ع دادیم ترا ز گنج مقصود نشان + گر ما نرسیدیم تو شاید برسی و عموماً
نوالی کرشل ظهور این کوکب ذنب دار طالع شده بوظلمتی که دو مے درآن مفهوم میشد و غیر از خیر در نظر نمی آمد
اما ستاره و ذنب مشابه کرده و تیاد دانست الا بالنفع والضر هو الله سبحانه در هیچ ستاره تاثیر شخصی و چیزی احدی
در ودیعت نفرموده اند آنچه از کلام مجید مفهوم میشود اغراضی که بستارها تعلق دارد سه چیز است فرموده و بالنجم
هم یهتدون بستاره راه میابند در سفرهای بر و بحر فرموده لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح وجعلنا
رجوما للشیاطین آسمان دنیا را بستارها مزین ساخته غرض سیوم رجم شیاطین با آنها مربوط است تا استراق
سمع ننمایند ورای این سه غرض هر چه گویند به ثبوت نه پیوسته است و داخل اوهام و خیالات است ان الظن
لا یغنی من الحق شیئاً بل نقول ان بعض الظن اثم فرزند عزیز گرامی بنویسید که وقت توبه و انابت است و هنگام قبول
از آن و رود فتنهاست و نزدیک است که در رنگ باران غبار فتنها بر سر عالم ریزند بگیرند محمد صادق
فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام ان بین یدی الساعة فتنا کقطع اللیل المظلم یصبح الرجل فیها مؤمنا و
یمسی کافراً القاعد فیها خیر من القائم والماشی فیها خیر من الساعی فکسروا و قطعوا فیها اوتارکم

واخرلوا سیوفکم بالحجارة فان دخل علی احد منکم فلیکن کخیر ابنی آدم وفی روایة قالوا فما تامرنا قال کونوا
احلاس بیوتکم وفی روایة والزموا فیها اجواف بیوتکم معلوم شما شده باشد که درین زمان کفار دار الحرب نواحی
نگرکوت بر مسلمانان و بر بلاد اسلام چه ستمها نموده اند و چه اهانتها رسانیده اند خذلهم الله سبحانه این قسم گلهای
بد بمقتضای آخر الزمان بسیار خواهد شکفت ثبتنا الله سبحانه وایاکم وجمیع المؤمنین علی متابعة سید المرسلین علیه
وعلیهم الصلوة والسلام وآل کل وعلی ملئکة المقربین مکتوب شصت و نهم به محمد مراد بدخشی صدور یافته در بیان
تعدیل ارکان نماز و طمانینت و تسویه صفوف و در بیان آنکه چون بجهاد کفار رفته اند بتصحیح نیت و بنماز تهجد
امر فرموده اند و احتیاط در لقمه نموده و ما یتعلق به بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه
که ارسال داشته بودند رسید چون متضمن ثبات و استقامت یاران بوده است فرحت فراوان رسانید زادکم الله
سبحانه ثباتا واستقامة اندراج یافته بود امر بکه با آن موسی با جمعی از یاران که داخل طریقه شده اند بر آن
مداومت نمایند و نماز پنج وقت با جماعت بسجاده و شصت کس ادا میکنند حمد الله سبحانه علی ذلک چه نعمتی است
که باطن بذکر الهی جل شانه معمور باشد و ظاهر باحکام شرعی متحلی شود چون اکثر مردم درین ایام در ادای نماز مساهلت
مینمایند و در طمانینت و تعدیل ارکان تقیدی نمی ورزند بضرورت را بیان درین باب تاکید و مبالغه نموده می آید استماع
نمایند مخبر صادق فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام دزدترین دزدان کسی است که از نماز خود بدزدد
گفتند یا رسول الله از نماز خود چگونه میدزدد فرمود علیه وعلی آله الصلوة والسلام تمام نکند رکوع نماز را و نه سجود
نماز را و نیز فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام نظر نکند خدای جل شانه بنماز بنده که ثابت ندارد صلب
خود را در رکوع و سجود خود و نیز آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام دید مردی را که نماز میگذارد و رکوع و سجود تمام نمی آرد
فرمود اما تخاف لو مت علی ذلک لمت علی غیر دین محمد و نیز آن سرور فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام تمام
نشود نماز یکی از شما تا بعد از رکوع تمام نایستد و صلب خود ثابت ندارد و هر عضو او در محل خود قرار نگیرد و همچنین فرموده علیه و
علی آله الصلوة والسلام در میان دو سجده تمام ننشیند و صلب خود را درست نکند ثابت ندارد نماز او تمام نشود حضرت رسالت
علیه وعلی آله الصلوة والسلام یکی از نماز گذاران میگذشت دید که احکام ارکان و قومه و جلسه بجا نمی آرد فرمود که اگر تو برین حالت بمیری
روز قیامت از امتان من ترا نگویند و جای دیگر فرموده است که اگر بمیرد برین حالت در دین محمد نمرده باشد ابو هریره رضی الله عنه
فرموده است کسی باشد که شصت سال نماز گذارد و یک نماز او نپذیرند آنکس باشد که رکوع و سجود تمام بجا نیارد و گفته اند زید بن

مردی را دید که نماز میگذارد ورکوع وسجود تمام بجا نمی آرد آن مرد را بخواند وگفت چند گاه است که تو چنین نماز میگذاری گفت
چهل سال است گفت تو درین چهل سال نماز نگزارده اگر بمیری بر سنت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم
نمیری منقول است که بنده مومن چون نماز بگذارد ونیکو تمام کند رکوع وسجود او را نماز آن بشاشت بود ونورانی
فرشتگان آن نماز را باسمان برند ونماز بر نماز گذارنده دعاء نیکو کند ومیگوید حفظک الله سبحانه کما حفظتنی
خدای عزوجل ترا نگاه دارد چنانکه تو مرا نگاه داشتی واگر نماز نیکو نگذارد آن نماز ظلمانی بود وفرشتگان را کراهت
آید نماز را باسمان نبرند ونماز مر نماز گذارنده را دعای بد میکند ومیگوید ضیعک الله تعالی کما ضیعتنی یعنی
خداوند عزوجل ضایع گرداند ترا چنانکه تو مرا ضایع گردانیدی پس نماز تمام میباید گذارد وتعدیل ارکان
باید نمود ودر رکوع وسجود وقومه وجلسه نیک بجا باید آورد ودیگرانرا نیز بتمامی نماز دلالت باید کرد ودر بطمانیت
وتعدیل ارکان راه باید نمود که اکثر مردم ازین دولت محروم شده اند واین عمل متروک گشته است احیاء این عمل
از اهم مهام اسلام است آن سرور فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام کسیکه سنت مرا احیا نماید بعد از آن
که آن سنت مرده باشد آنکس را ثواب صد شهید بود ونیز باید دانست که در نماز بجماعت صفها را برابر باید کرد وهیچکس از
مصلیان پیش وپس نایستد باید نمود که همه برابر یکدیگر باشند آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام اول
تسویه صفوف میفرمود بعد از آن تحریمه می بست وفرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام تسویة الصفوف من اقامة
الصلوة است ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا سعادت آثارا عمل به نیت درست میشود چون
بهم بادکنار دار الحرب رفته اند اول تصحیح نیت نمایند تا نتیجه بران مترتب شود باید که مقصود ازین جنگ وجدال اعلای
کلمه اسلام باشد وتوهین وتخریب اعدای دین بود که ایشان با سوریم ومقصود سر بر جهاد هم همین است بامور دیگر نیت
شود وبا اهل لشکر [illegible] از بیت المال مقرر است که منافی جهاد نیست ودر اجر غازیان نقصان نمی آرد
میباید با امثال [illegible] تصحیح نیت بکنند واز بیت المال علوفه خورند وجهاد نمایند ومستند الجر باشی غازیان
وشهیدان باشند [illegible] شاغل می باید که در باطن بحق مشغول [illegible] ودر نماز بجماعت [illegible]
بیع [illegible] بدولت جهاد [illegible] دار الحرب [illegible]
شوند وشهید [illegible] بعد تصحیح نیت [illegible]
آورده حضرت حق سبحانه [illegible] ربنا اتمم لنا نورنا واغفرلنا

انك على كل شيء قدير نصیحت دیگر که بیان آن نموده می آید التزام نماز تهجد است که از ضروریات طریق
است در حضور هم بشما گفته بود که اگر این معنی متعسر نماید به بیدار ساختن خلاف معتاد میسر نشود جمعی از متعلقان را
برین امر باید گماشت تا در آن وقت شما را بطوع یا بکره بیدار سازند و نگذارند که شما در خواب غفلت
افتاده باشید چون چند روز چنین کنند امید است که بی تکلف مداومت برین دولت میسر گردد و نصیحت دیگر
احتیاط در لقمه است چه در کار است که هر چه از هر جا کسی بیاید بخورد و ملاحظه حل و حرمت شرعی نباید کرد
این کس بسر خود نیست تا هر چه خواهد بکند مولائی دارد جل سلطانه که بامر و نهی تکلیف فرموده است و رضا
و عدم رضای خود را بتوسط انبیا که رحمتهای عالمیند علیهم الصلوات و التسلیمات بیان نموده است پس سعادتمند بنده باشد
که خلاف مرضی مولای خود را تقاضا نماید و بی اذن مولا در ملک و ملک او تصرف کند شرم باید داشت رعایت
رضای صاحب مجازی را میفرمایند و نمی خواهند که دقیقه در این باب فرو گذاشت شود و مولای حقیقی بتاکید و مبالغه از
اوامر و نواهی میفرماید و بخبر بلیغ میفرماید هیچ التفات بآن نمی نمایند این اسلام است یا کفر نیک تفکر کنند
و هنوز هیچ نرفته است و تدارک ما سبق ممکن است که التائب من الذنب کمن لا ذنب له بشارت است و مقصود از امر ذلک
اگر کسی مصر بر ذنب بود و بآن خورسند باشد منافق است صورت اسلام فردا عقوبت او نماید و منع عذاب او نکند
زیاده چه تاکید و مبالغه نماید العاقل تکفیه الاشارة دیگر در مواضع مخوف و در محال استیلاء اعدا از برای امن و
رفاهیت قراءت سوره لایلاف مجربست لا اقل هر روز و هر شب یازده بار بخوانند و در حدیث مصطفویه
علیه و علی آله الصلوة و السلام آمده است من نزل منزلا ثم قال اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق
لا یضره شیء حتی ارتحل من منزله ذلک والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب هفتادم بمولانا عبد الواحد لاهوری
صدور یافته در بیان اسرار و حقائق کعبه معظمه که چنانچه در انسان نمونه عرش است نمونه کعبه هم است و مناسب ذلک
چنانچه قلب او نمونه عرش رحمن است جل سلطانه و ظهور قلبی او نمونه ظهور عرشی است از بیت الله نیز در انسان نشانه
است که میانه سینه او از یمین و شمال یگانه است و بجنس حقیقت یگانه است ارباب بیند دولت تعظیم بالاصالة انبیا را
علیهم الصلوات و التسلیمات و به تبعیت و وراثت این بزرگواران از امتان ایشان هر کرا باین دولت مشرف سازند
و صحابه انبیا علیهم الصلوات و التحیات ببرکت صحبت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات این دولت بیشتر بوده است و بعد
از زمان اصحاب قلت پیدا کرده بعد از قرون متطاوله اگر یکی را باین دولت بوراثت و تبعیت مشرف سازند بعد

اکبر بیت احمر باشد و این شخص داخل زمرهٔ اصحاب کرام است علیهم الرضوان از سابقان است و صاحب این نسبت
علیه دولت مرکز مطلوب میسر است هرچند در نفس مرکز همه مراتب است اما دولت سبقت را شرف است زیاده ازین
سماحت نماید و بیش ازین مرموز چه شرح دهد چون بفضل الله سبحانه این نسبت علیه سر بر آرد نسبتهای پیش همه
بزوال آرد و نامی و نشانی ازان نماند چه نسبت قلب و چه نسبت غیر قلب اذا جاء نهر الله بطل نهر عیسی
این موطن است اصحاب این دولت بر صراط مستقیم اند که بوصول مطلوب محاذی افتاده است و آنکه ازین
صراط بیمین و شمال است وصول او بظلی از ظلال است اگرچه در ظلال مراتب متفاوت اند اما همه از خطیت مستقیم
از مرتبه فوق دوست اگر اندک است اندک نیست و درون پیره اگر نیم موست بسیار است * هر که از صراط مستقیم بر ایمان
بر دل جایی افتاده باشد دور دور تر میرود و از وصول مطلوب بعید تر میگردد * ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی * کین ره که تو
میروی بترکستان است * ثبتنا الله سبحانه علی الصراط المستقیم والسلام علی من اتبع الهدی * مکتوب هفتاد و دوم
بحضرت مخدوم زادگی جامع علوم عقلی و نقلی خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی صدور یافته * لا اله الا الله محمد رسول الله
کلمهٔ اولی متضمن اثبات مرتبهٔ وجوب است تعالت و تقدست که مرتبهٔ وجوب در صورت مثالی بصورت نقطه اقرب ظهور آن
مرتبه که بصورت طول و عرض مشهود گردد هرچند دران مرتبه نقطه را گنجایش نیست نه دایره را نه آنجا طول را
مجال است و نه عرض و عمق را لا جرم در صورت کشفی کلمهٔ مثبت در رنگ نقطه مینماید و کلمهٔ محمد رسول الله مبنی از دعوت
خلق است که با اجسام و جواهر تعلق دارد و طول و بسط را آنجا قدم راسخ است ناچار صورت مثالی این مقام در رنگ
طول و عرض بنظر می‌آید درین مقام سالکی بواسطهٔ غلبهٔ سکر که در وی مانده است کلمهٔ ثانیه را در رنگ دریای محیط دیده و کلمه
اولی را در رنگ نقطه در جنب آن دریا خیال نمایند درینجا است که این فقیر نیز بواسطهٔ غلبهٔ سکر که مانده بود
حکم کرده است و نوشته که کلمهٔ ثانیه دریا است که در جنب آن کلمهٔ اولی کالنقطه است و درین مقام علی حضرات
تکمیه نیز گفته است که جسم محمدی احمدی جسم است بی‌پایان آسمانی جل سلطانه و چون بعنایت الله سبحانه
بیچون مرتبهٔ وجوب تعالت و تقدست پرتو انداز دو احاطه بیکیفی آن مرتبهٔ مقدسه ظاهر گردید معلوم شد که
با این طول و عرض حکم جزء لا یتجزی پیدا کند نسبت بدریای بی‌پایان چیزی را که اول بنظر می‌آمد آنوقت دریای بی‌پایان
می‌یافت دریای محیط را از جزء لا یتجزی خوردتر می‌بیند اینجا کسی گمان نکند که ولایت افضل از نبوت است
زیرا که اثبات مناسب کلمهٔ اولی است و نبوت ملائم کلمهٔ ثانیه زیرا که گوییم نبوت عبارت از عروج و نزول هر دو

مقدسه است عروج نبوت بکلمه اولی تعلق دارد و نزول آن بکلمه ثانیه پس مجموع کلمتین حاصل مقام نبوت باشد
نه آنکه کلمه ثانیه حاصل مقام نبوت است چنانچه جمعی گمان برده اند و کلمه اولی را مخصوص بولایت داشته اند
نه این چنین است بلکه هر دو کلمه هم حاصل مقام ولایت اند باعتبار عروج و نزول و هم حاصل مقام نبوت
اند بعروج و نزول غایة ما فی الباب مقام ولایت ظل مقام نبوت است و کمالات ولایت ظلال اند مر کمالات نبوت
را در مقام سکر هرچه بگویند معذور اند و این فقیر نیز در سکریات با ایشان شریک است لهذا در بعض مکاتیب خود کلمه
اولی مناسب بمقام ولایت نوشته است و کلمه ثانیه را مناسب بمقام نبوت سکر هم نعمت عظمی است اگر صحو آرند و از کفر طریقت
باسلام حقیقت برند رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَسِیْنَا اَوْ اَخْطَأْنَا بصدقة حبیبك محمد علیه وعلی آله الصلوة
والسلام ورحم الله عبدا قال آمینا مکتوب نود و دوم بمخدوم زادگی خواجه محمد معصوم صدور
یافته در بیان آنکه معامله بیت الله المقدس فوق تجلیات و ظهورات و فوق ظهور عرشی است و در بیان الحاق و وصول
بحقیقت کعبه و شوق زیارت صورت کعبه معظمه الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی ظهور عرشی هرچند فوق
همه ظهورات است اما معامله که به بیت الله المقدس مربوط است فوق ظهورات و تجلیات است آنجا نام ظهور و تجلی بر
ننگ است تجلیات و ظهورات حکم محیط و دائره دارند و این معامله در حکم مرکز آن دائره است و شک نیست که محیط
دائره با وجود وسعت ظل مرکز دائره است زیرا که همان نقطه مرکز ظل خود را بهمین ساخته است و برنگ صد نقطه
برآمده محیط دائره گشته است و ما نحن فیه تعبیر بنقطه از قبیل تعبیر باقرب اشیا است الا آنجا نقطه نیز در رنگ دائره
مفقود است نه ظاهر آنجا مجال است و نه مظهر را در آن موطن تیغ اصل گنجایش دارد و نه ظل چه اصل نیز از آن دولت
در رنگ ظل در راه مانده است بیت چگویم با تو از مرغی نشانه * که با عنقا بود هم آشیانه * ز عنقا هست نامی
پیش مردم * ز مرغ من بود آن نام هم گم * کعبه انبیاء بنی اسرائیل علی نبینا وعلیهم الصلوات والتحیات که صخره بیت المقدس
است کمالات ظهورات آن آخر رجوع بکمالات این کعبه معظمه دارند و ملحق باین میگردند چه اطراف را غیر از لحوق بمرکز چاره نیست
طرق را بمرکز رسند که صراط مستقیم است بمطلب راه نیابد شوقاه الی لقاء الکعبة المعظمة قال الله تبارك وتعالی اِنَّ اَوَّلَ
بَیْتٍ وُّضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِیْ بِبَکَّةَ مُبَارَکًا وَّهُدًی لِّلْعٰلَمِیْنَ فِیْهِ اٰیٰتٌۢ بَیِّنٰتٌ مَّقَامُ اِبْرٰهِیْمَ وَمَنْ دَخَلَهٗ کَانَ اٰمِنًا وَلِلّٰهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ
الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَیْهِ سَبِیْلًا وَمَنْ کَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعٰلَمِیْنَ هرچند بفضل الله سبحانه الحاق بحقیقت کعبه میسر شده است
و ترقیات بی اندازه بعد از لحوق بوصول پیوسته است الا شوق ملاقات صورت بصورت استیلا حج فرض گذشته است و من طریق بودم

از مسئله غلبه صحابت متحقق نشده است و شوق ادای آن فرض هم بر وجه کمال است لیکن تسویف در تسویف است
استخاره بسفر مساعدت کم مینماید و هر چند نیک متوجه میشود راه ارتفاق نمیگشاید و حصول آن عقبه بنظر نمی در آید
چه توان کرد و در تاخیر ادای فرض بهمه عذر تا معذور شده نیست بهر حال القصد ادای فرض حج بتوفیق الله سبحانه
از خانه باید برآمد و بدیده و سر طی مراحل باید نمود اگر وصول میسر شد نعمتی است عظمی و اگر در راه ماند سعادتی
شده و وقت است ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد وآله وصحبه
وبارک وسلم

مکتوب شصت و دوم بحضرت مخدوم زادگی مجدالدین خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی
صدور یافت در بیان ظاهر و باطن انسان کامل و ما یناسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی ان
حقیقت انسان مجموعه عالم خلق و عالم امر است و عالم خلق را صورت و ظاهر انسان میدانند و عالم امر را حقیقت
و باطن انسان میدانند اعیان ثابته را که حقائق ممکنات گفته اند باین اعتبار است که ممکنات ظلال
آن اعیان اند و آن اعیان در حصول اینها است چه حقیقت و ماهیت ممکنات همان ظلال اعیان است
و ممکنات بآن ظلال ممکنات گشته اند و وجود ظلی پیدا کرده بخلاف اعیان که تعینات وجوبیه اینجا
اثبات مینمایند و فوق مراتب امکان آن را مینمایند زیرا که تعین وحدت و تعین واحدیت را که مرتبه اعیان ثابته
است تعین وجوبی گفته اند و سه تعین دیگر را که تعین روحی و تعین مثالی و تعین حسی باشد تعین امکانی دانسته اند
پس تعین وجوبی را که حقیقت تعین امکانی گویند بر سبیل تجوز خواهد بود که حقیقت امکانی از عالم امکان
خواهد بود که لازم مرتبه وجوب اصل شیء گویا حقیقت شیء است ازین جهت گفته اند که صوفی کائن بائن است یعنی ظاهر
با خلق است و باطن با ایشان جدا است که با حق است سبحانه مراد از ظاهر عالم خلق او داشته اند و از
باطن عالم امر او خواسته اند و همین معنی است که تعبیر ازان بالتوجه بحق است بحر عالی گفته اند و تمام تکمیل و ارشاد
دانسته اند مرتبه دعوت اصلی نشسته و این فقیر را درین جا علمی و معرفت خاصه است و آن آنست که بنسبتی با
ذکر خواص کمل نسبت با مجموع عالم خلق و عالم امر جمیعا و ظاهر بود و حقیقت باطن ایشان اسم بود که مبدأ
تعین ایشان است باسماء و شیونات دیگر که ظلال آن اند مراد از اسم حقیقت است الی حضرت الذات المجردة عن اینها نیست
این طائفه علیه المعرفه چون جمیع مراتب ظلیه را طی کرده و وصول آن اسم که قیوم ایشان است میسر شده است
و از مراتب تنزیل پیش رفته آن اسم منطبق گشته است و بر ترتیب صعود و نزول [illegible]

که کالاصل اند مر آن اسم را انطباق یافته است و بر همین نمط باحدیت مجرده رسیده پس این همه مراتب انطباق
انائی او حقیقت او گشته است که عالم امر او در رنگ عالم خلق او صورت آن حقیقت شده و این جمع صورت رنگ
جامه ایست مر آن حقیقت را که همچون شخص لابس است مر آن جامه را و چون دیگران را اطلاق انا مقصور
بر عالم خلق و عالم امر است لاجرم صورت حقیقت اینها همین عالم خلق و عالم امر باشد آن اسما که مبادی
تعینات ایشانند پیش از قیوم ایشان نباشند سوال عارف هر چند کمال معرفت پیدا کند از جمله ممکنات است
و از امکان بوجوب متصف نمیگردد پس اسمی که قیوم او ست و از مرتبه وجوب است چگونه حقیقت او بود و
جزو او باشد جواب گوئیم که این حقیقت باعتبار شهود است نه باعتبار وجود تا محظور لازم آید چنانکه بقا بالله گفته اند
این شهود مجرد و تخییل نیست ثمرات و نتائج آن متفرع است ع فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست
هم قصه غریب حدیث عجیب هست * پس محقق شد که آنچه مجموع صورت و حقیقت دیگران است صورت این
عارف است که نسبت بحقیقت این صورت همچون جامه یکتا است نسبت بشخص لابس آن جامه پس دیگران از حقیقت
آنچه دریابند و چه فهم کنند و غیر از مماثل صور و حقائق خود با چه تصور نمایند معرفت این عارف مستلزم
معرفت حق است سبحانه اذا رءوا ذکر الله سبحانه نشان شناخت الهی چیست آنکه دوستان خود را
کردی که هر که ایشانرا شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشانرا نشناخت و آنچه فقیر در بعضی کتب و رسائل
خود نوشته است که عارف تام المعرفة بعد از رجوع بدعوت بکلیت خود متوجه عالم میگردد نه آنکه ظاهرش بخلق
است و باطنش بحق جل سلطانه مراد از کلیت عالم خلق و عالم امر اوست چنانچه متعارف قوم است یعنی بعالم
خلق و عالم امر هر دو متوجه دعوت میگردد و آن حقیقت و باطن که این فقیر در بالا نوشته است اسم قیوم و
ما فوق آن مراد داشته توجه او بحق جل و علا معنی ندارد که از عالم وجوب است چنانچه گذشت پس بهر تقدیر
در وقت رجوع توجه عارف کامل بتمام بجانب خلق است و آنکه یکرو بخلق دارد و روی دیگر بحق جل و علا دارد
در توسط سیر است لیکن از آن شخص سالک بلندتر است که رویش بتمام بحق است جل و علا سلطانه زیرا که این شخص
ادای حقوق عباد ناقص است و آنکس ادای هر دو حق حق خالق جل و علا و حق مخلوق مهما امکن بجا می آرد و خلق
را بجانب خالق تعالی میخواند جل سلطانه پس نسبت او اکمل باشد باید دانست که توجه بحق جل سلطانه بعد [illegible] و بعد
حق این عارف نصیب دیگران گشته است که بتوجه محتاج اند هیچگه دیده که بخود متوجه باشد فکیف که از خود نزدیکتر باشد

که توجه بوی صورت ندارد این عدم توجه از خصائص کمالات آن عارف است و در بیان نزدیک است
که آن را از اتم کمالات انگارند و توجه را از عدم توجه کمال قصور نمایند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را انصاف
دهاد که بجهل مرکب نه روند و حکم نکنند و هنر را عیب نه انگارند مکتوب سی و چهارم بخواجه هاشم صدور یافته
در تاویل کریمه فمنهم ظالم لنفسه الآیة و در بیان کریمه انا عرضنا الامانة الآیة و در بیان
خلافت انسان کامل که معامله او بجائی میرسد که او را قیوم جمیع اشیا میسازند و آن ظالم لنفسه است مقتصد را
بندیم و خلیل تعبیر نموده اند و سابق بالخیرات را بحبیب و محبوب که سر حلقه آن محمد رسول الله علیه و علی آله
الصلوة والسلام قال الله تبارک و تعالی و تعاظم ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم
ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله و قال تعالی انا عرضنا الامانة علی
السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا مراد ازان
ما اراد الله سبحانه و نحن نأولها بما ظهر لنا ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا باید دانست که ان الله
خلق آدم علی صورته و تعالی از صورت منزه و متعالی است پس خلق آدم بر صورت او سبحانه بآن معنی تواند بود که اگر مر
تنزیه او را در عالم مثال صورتی فرض کرده شود هر آئینه آن صورت جامع خواهد بود که انسان جامع بر آن صورت موجود
صور دیگر را قابلیت آن نیست که مثال آن مرتبه مقدسه تواند بود و مرآت آن تواند گشت ازینجاست که انسان
شایان خلافت او تعالی گشته است زیرا که تا بر صورت شی مخلوق نگردد شایان خلافت آن شی نباشد
چه خلیفه شی خلف شی است و نائب مناب آن شی است و چون انسان خلیفه رحمان گشت تعالی ناچار تحمل بار
امانت او مستعد شد لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه آسمانها و زمینها و کوهها با وسعت از کجا باشند
که بصورت او تعالی مخلوق گردند و شایان خلافت او تعالی باشند و تحمل بار امانت او سبحانه نمایند و محسوس
میگردد که اگر این بار امانت را فرضا بآسمان و زمین و کوه حواله نمایند پاره پاره گردند و هیچ اثری ازانها
نماند آن امانت بزعم این حقیر قیومیت جمیع اشیاست بر سبیل نیابت که مخصوص بکمل افراد انسانست یعنی معامله
انسان کامل تا بجائی میرسد که او را قیوم جمیع اشیا بحکم خلافت میسازند و بر بقای خیر و خوانق و سایر کمالات
ظاهری و باطنی بتوسط او میرسانند اگر ملک است او متوسل است اگر انس و جن است او متشبث

توجه جمیع اشیا بجانب او ست و بهر رنگ الخ [illegible]

نفسه بحیث لا یبقی من وجوده و لا من توابع وجوده اثرا و لا حکما تا به چنین ظلم نماید شایان تحمل بار
امانت نبود و جهولا کثیر الجهل بحیث لا یکون له علم و لا ادراک لمطلوب بل عجز عن الادراک الجهل عن العلم
بالمقصود و این عجز و جهل در ان موطن کمال معرفت است ان ابهامه عین فهمه و لا شک ان هذین لتحمل
الامانة آیند و صفت گویا علت اند مر تحمل بار امانت را این عارف که منصب قیومیت شایان او گشته است
حکم وزیر دارد که مهمات مخلوقات را با او مربوط گشته اند هر چند انعامات از سلطان است اما وصول آنها
مربوط بتوسط وزیر است پیش این دولت ابو البشر حضرت آدم است علی نبینا و علیه الصلوة و السلام این منصب
بالاصالة مخصوص بانبیاء اولی العزم است علیهم الصلوات و التحیات و بتبعیت از شان این بزرگواران هر که را
باین دولت مشرف سازند باکریما کارها دشوار نیست و طائفه اولی از وارثان کتاب برگزیدگان از عباد
او افادة الی همین ظالم لنفسه است که بمنصب امارت و قیومیت مشرف است و طائفه ثانیه ازین برگزیدگان
از ان مقتصد موعود است آنانند که بدولت خلت مشرف گشته اند و صاحب این دولت شریک اند هر چند معامله
وکار و بار بادشاهست بوزیر مربوط است اما خلیل ندیم است و صاحب انس و الفت است این ندیم محرم
خود است و آن وزیر مهمات دیگر آنست نشان ابنیا و سر حلقه این مقام عالی حضرت ابراهیم خلیل الرحمان
است علی نبینا و علیه الصلوة و السلام هر کرا باین مقام عالی مشرف سازند بتبعیت او سازند و مقام ثالث که مقام محبت است
است که طائفه ثالث که سابق بالخیرات اند بآن مقام اعلی مشرف گشته اند با ندیم دیگر است و محب و محبوب
اسرار و معاملات که بحیث محبوب میگذرد با ندیم را در آنجا چه مدخل هر چند در رقت کمال انس و الفت سرایر
حقیقت محبت را خلیل جلیل القدر در میان می توان و ردوا او محرم اسرار محب و محبوب نتوان ساخت سرحلقه
محبان حضرت کلیم الله است علی نبینا و علیه الصلوة و السلام سر کرده محبوبان حضرت خاتم الرسل است علیه و
علیهم الصلوات و التحیات و التسلیمات و بتبعیت و وراثت این اصحاب کمالات هر کرا باین مقام مشرف سازند
و سفا ها تیکه مقام محبت اند در مکتوبی از مکتوبات این فقیر ذکر یافته اند و صدر نشین آنجا نیز محمد رسول الله
است علیه و علی آله الصلوة و السلام همه داخل مقام سابقان است که نصیب فرقه ثالثه است از وارثان کتاب
رَبَّنَا آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ مکتوب هفتاد و پنجم
بمیرزا مظفر صدور یافت در بیان آنکه محو سیئات مردود ساز افعال است که بتضرع و زاری عفو و عافیت

باید طلبید سلمکم الله سبحانه عما لا یلیق بجنابکم ورود محن و بلیات دنیویه مردود نیست از کفارات مزلات ایشان را
بتضرع و زاری و بالتجا و انکسار عفو و عافیت از جناب قدس او تعالی باید طلبید تا زمانه که اثر اجابت مفهوم شود و
تسکین فتنه معلوم گردد هر چند دوستان و خیر اندیشان در همین کار اند اما صاحب معامله حق بالتجا بیشتر دارد
خوردن و پرهیز نمودن کار صاحب مرض است دیگران بیش از اعوان نیستند در ازاله مرض حقیقت معامله آنست
که هر چه از محبوب حقیقی رسد با کشادگی جبین و فراخی سینه او را منت قبول باید کرد بلکه بآن متلذذ باید گشت سوا
و بی ناموسی که مراد محبوب است نزد محب بهتر از ناموس و ننگ و نام است که مراد نفس اوست اگر این معنی در محب حاصل
نگردد در محبت ناقص است بلکه کاذب ع گر طمع خواهد ز من سلطان دین ٭ خاک بر فرق قناعت بعد ازین ٭
جناب شریعت مآب چون از خدمت برگشته آمدند احوال عسر و تنگی احوال مسافران بیان نمودند فاتحه سلامت و عافیت
ایشان خوانده شد ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من
قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوم
الکافرین سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین مکتوب

ششم بمولانا فرخ حسین صدور یافته در بیان حقیقت عرش که برزخ است در میان عالم خلق و امر و از هر دو رنگی
دارد و از جنس ارض و سما نیست و بیان کرسی و سعت آن ٭ الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی عرش مجید از عجائب
مصنوعات حق است سبحانه برزخی است میان عالم خلق و عالم امر در عالم کبیر که هم رنگی از این دارد و هم رنگی از آن عالم
خلق که در شش روز خلق شده است و از زمین و کوهها و آسمانها که در کریمه خلق الارض فی یومین الخ واقع شده است
ایجاد عرش بر خلق اینها مقدم است چنانچه فرموده تعالی و تقدس هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام و
کان عرشه علی الماء بلکه تقدم خلق نیز از این کریمه مفهوم میگردد و عرش مجید چنانچه از جنس ارض نیست از جنس سماوات هم نیست
پا در وسط و اوفر از عالم امر هم دارد و اینها اندازند غایة ما فی الباب چون از سماوات مناسبت بیشتر است نسبت بزمین جای معدود
و سماوات است و الا فی الحقیقة چنانچه او از ارض نیست از سما هم نیست پس احکام آثار ارض و سما در او باید قیاس نمود مگر کرسی
که از کریمه وسع کرسیه السموات والارض مفهوم میشود که کرسی نیز از سماوات جدا است و اوسع جمیع اینها است و شک نیست که کرسی
عالم امر نیست که آنرا در عرش گفته اند و صاحب عالم امر فوق عرش است چون از عالم خلق بوده خلقا از سماوات بوده باشد
باید که فلک بوده باشد از این بیش نبوده باشد [illegible] لازم نمی آید چه تمام عالم خلق را در شش روز خلق

نفرموده است تعالی که خلق ناکه از عالم خلق است در ماورای این شش روز است و تقدم دارد برین
شش چنانچه گذشت و چون معامله کرسی نیک برما مکشوف نشده است تحقیق آن را بر وقت دیگر انداختیم که اگر
کرم حق جل و علا امید ارسیا داریم سیذکر فی محلها از ین تحقیق دو اعتراض فقیر مندفع گشت یکی آنکه چون
زمین و آسمانها نبوده تعین و تشخیص شش روز از کجا بوده یوم الاحد از یوم الاثنین چگونه جدائی داشته و
یوم الثلثاء از یوم الاربعاء چه نوع ممتاز بوده یوم الخمیس از یوم الجمعه چگونه متمیز گشته و چون سبقت خلق
عرش بر خلق ارض و خلق سموات معلوم گشت حصول ازمنه متصور شد و ثبوت ایام بوضوح انجامید و اعتراض
مندفع گشت چه در کار است که امتیاز ایام مخصوص بطلوع و غروب آفتاب بود چه در بهشت این طلوع و
غروب نیست و امتیاز ایام ثابت است کما ورد فی الاخبار اعتراض دویم که مندفع شد و مخصوص بعلوم این فقیر است
آنست که در حدیث قدسی آمده است جل سلطانه لایسعنی ارضی و لا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن از این
حدیث مفهوم میشود که ظهور اتم مخصوص بقلب عبد مؤمن است و غیر او را این دولت میسر نشده است و در مکتوبات
خود خلاف آن نوشته که ظهور اتم در عرش مجید است ظهور قلبی لمعه ایست از ظهور عرشی و از تحقیق سابق معلوم
شد که آثار و احکام عرش مجید از آثار و احکام ارض و سموات علیحده است ارض و سموات گنجایش نبود در عرش
بود آری زمین و آسمان با آنچه در میان هاست قابلیت آن وسعت ندارند غیر از قلب عبد مؤمن که مستعد این دولت
است پس حصر وسعت قلبی باعتبار ارض و سموات شده نه نسبت بجمیع مصنوعات که شامل عرش مجید هم بود
تا خلاف مفهوم حدیث قدسی متصور باشد فاندفع الاعتراض الثانی ایضاً باید دانست عرش مجید که
محل ظهور تام است چون ارض و سموات را با آنچه در میان هاست در تقابل آن می اندازیم بی توقف ناچیز و مضمحل
میگردند و اثری از آنها باقی نمیماند الا قلب انسانی که منصبغ برنگ اوست باقی میماند و لاشی محض نمیگردد و همچنین
ظهوریکه در جانب فوق بماورای عرش تعلق دارد که از عالم امر صرف است عرش را نسبت بآن مرتبه همین حکم است که ارض و
سموات را نسبت بعرش بوده است و همچنین هر فوق را نسبت بتحت خود همین حکم است الی ان ینتهی عالم الامر و بعد از
تمامی این دایره معامله بحیرت است و بجهل اگر معرفت است هم مجهول الکیفیت است که فراخور عقل و فهم حادث نیست
شمه از کمالات انسانی و قلب انسان نیز بگویم ع عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگوی ع عرش مجید هر چند اوسع و مظهر
اتم است اما محصول این دولت خود ندارد و مشعور باین کمال او را حاصل نیست بخلاف قلب انسانی که صاحب

شعوریست و بعلم و معرفت نمود معمور و مزیت دیگر مر قلب را آنست که بیان می نمایم نیک استماع نمائی مجموع انسان که آنرا عالم صغیر نامند هر چند مرکب از عالم خلق و عالم امرست اما از ابن هیئت وحدانی حقیقی حاصل است که آثار و احکام بران هیئت مترتب است عالم کبیر را این هیئت حاصل نیست اگر هست اعتباری است پس فیوضی که از راه این هیئت وحدانی با انسان و بتوسط او بقلب انسان میرسد عالم کبیر و عرش مجید که همچون قلب است مر آن عالم را ازین فیوض و برکات قلیل النصیب است و حضایر و اراضی که فی الحقیقة خلاصه مخلوقات اند با وجود دوری اقرب ظهوراتست کمالات آن در مجموعه عالم صغیر سرایت نموده است در عالم کبیر فی الحقیقة چونکه مجموعیت نیست این سرایت آنجا مفقود است پس قلب انسان این کمالات را نیز دارد بخلاف عرش مجید باید دانست این فضائل و کمالات که در قلب اثبات نموده می آید چون نیک ملاحظه نمایند از فضل جزئی است فضل کلی مر ظهور عرشی را می یابد مثل عرش و مثل قلب چنان می یابد که گویا آتشی است وسیع که دشت و صحرا را منور ساخته است و از آن آتش شعلهٔ گیر آمده اند که بواسطه لحوق بعضی امور نورانیت دیگر پیدا کرده است که در آن آتش نیست شک نیست که این زیادتی جز فضل جزئی اثبات نمینماید والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و صحبه اجمعین و بارک و علی جمیع الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین اجمعین

مکتوب شصت و هفتم بمولانا حسن برکی صدور یافته در جواب عریضهٔ او که اعتراضات بر بعض کلام صوفیه نموده بود و آخر مکتوب نوشته بود که گویا هر حکمی از احکام شرعیه دریچه ایست که موصلست بشهر مقصود و در استفسار معنی آن کرده بود

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفهٔ اخوی شیخ حسن حفظه الله تعالی حاله رسید چون بجواز شرع استقامت داشت خوش وقت گردانید نوشته بودند که سلوکی که مشهورست معتقد سالکان که مقصود ما ابتدا این نسبت که مبتدی را ذکر باید گفت تا وقتی که دل گویا شود باز تا وقتیکه از ذکر گفتن باز ایستد و محل الهامات و تجلیات شود و سالک بمقام فنا رسد اول قدم ولایت است و گفته اند که فنا آنست که از دید و دانش سالک هر چه ماسوی الغیر است رخت بربندد و نیز از وجوب تعالی و تقدس دید و دانش سالک نماند که آنرا هم دید و دانش باید و غیر ما گفته مقصود آنکه علم حضوری میشود تعالی و سمی باد نیز از بنده و دهد بلیت طریقت تمنده و دیگر از فقیر این معنی ما اندرین معارف میسر نیز الا گر متعدد ایشان است که تحمل بلا سلطان آید دریا بنفع حضرت

اگر باین شهود و رؤیه شعور دارند ایشان نیز مشرک طریقت باشند و اگر باین معنی شعور ندارند این چه خبر
سید بند و که خبر میدهد نوشته اند که آنچه می بینند حق جل و علا را می بینند خواه تجلی صوری باشد و خواه معنوی خواه نوری
یا غیر ایشان و آن مرئی را که ذات حق میدانند جل و علا من حیث هی که آنچه مسمی بالغیرات ظهورات او میدانند
نزد این فقیر بیحاصل دور از کار است و خلاف نص کریمه لیس کمثله شیء و کریمه لا تدرکه الابصار شاهد
این معنی است پس این قوم چه می بینند و چه میدانند که میگویند که غیر حق نمی بینیم جل و علا و نمیدانیم که این
عبارات از شهود و مشاهده کرده اند و این همه اندیشه ها که در تدبیر اهل و عیال خود می نمایند غیریت یا نه بدانند
و آگاه باشید که این همه در از نفسیها و اعتراضات نالائم که بر مشایخ طریقت کرده اند قدس الله تعالی اسرارهم
منشاء آن نارسائی است بمراد این بزرگواران توحید شهودی که یکی را دیدن است مربوط بنسیان
ماسوی است از ضروریات طریقت این بزرگواران است تا این نشود از گرفتاری اغیار خلاصی نگردد و شمه
یا بند حالت و بار یابی این دولت سحریت بینها شهود فرق است که در عبارات اکابر مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم
واقع میشود و کنایت از حضور بیچونی اوست تعالی و تقدس که مناسب مرتبه تنزیه است و از حیطه ادراک از
عالم چون است بیرون است و این دولت حضور را در دنیا مخصوص بباطن داشته اند ظاهر را همه وقت از دو بینی
چاره نیست لهذا گفته اند در عالم کبیر چنانچه شرک او موحد است در عالم صغیر نیز مشرک موحد جمع است باطن
کامل همه وقت موحد است و ظاهر آن مشرک پس باطن کامل بخدا است جل و علا و ظاهر او در تدبیر اهل و عیال او و هیچ
محظور لازم نیاید اعتراض نا فهمیده است زنهار این قسم سخن نکنند و از غیرت خداوندی جل سلطانه بترسند بیجا
اینوقت ظاهر شما اوشو بشتر می آرند ملاحظه بزرگان ضرور نیست اگر محدثات و مخترعات عیان سخن کنند گنجایش
دارد اما آنچه مقرر قوم است لابد ازین رعایت است آنچه سخن گفتن نامناسب است شما در رسائل و مکتوبات فقیر دیده اید
که از توحید شهودی چه قدر نوشته است و آنرا از ضروریات راه قرار داده باشیم این معنی را استفسار می نمودید
و بعد از آن سوال میکردید این گلیست که از بی فارقتی مرحومی مولانا احمد علیه الرحمه شگفته است در حیوة
مولانا هرگز این قسم سخن از شما بظهور نمی آمد نیک واقع شد که نوشتید تنبیه یافتید و بتنبیه هم هر چه سود دهد نویسید
و ملاحظه صحت و سقم نکنید اگر صحیح است باعث سرور است و اگر سقیم است سبب انتباه است بهر حال از نوشتن
تقاعد نکنند بعد از سالها کتابت شما همراه قافله می آید در سالی یکبار هم نصایح ضروریه ضرور نیست تا از آن

نتوانند و چیزها پرسنده راه گفتگو نمی گشاید پرسیده بودند که قلب از جمله ظاهر است یا از جمله باطن ظاهر و باطن
عارف را در مکتوبی بتفصیل نوشته است بملا عبدالحی خواهیم گفت که نقل آن بشما فرستد از انجا ملاحظه نمایند
و ایضاً پرسیده بودند طریقی که بی تجلیات و کشفیات طریق شناختن متوسط و منتهی آن طریق چیست
بدانند اگر این سالک که علم بر احوال خود ندارد در خدمت شیخ کامل مکمل راه دان و راه بین است علم آن شیخ
بحال او کافیست و باعلام او توسط و انتها را خواهد دانست و نیز اگر آن شیخ او را بنوع اجازت ارشاد
خلق داده است احوال مریدان او مرآت کمالات او خواهد گشت از انجا مطالعه نقص و کمال خود خواهد نمود
و علامت دیگر از برای معرفت انتها آنست که سالک را غیر از حق سبحانه و تعالی هیچ بالبتی نماند و سینه او از جمیع
ماسوی خالی و صاف شده نهایت را مراتب بسیار است بعضها فوق بعض و قدم اول در نهایت
همین است که ذکر یافته والله سبحانه الموفق نوشته بودند معارفیکه این بی بضاعت را تسلی میدهد معارف شرعیه است
گویا هر حکمی از احکام شرعیه دریچه ایست که سر جمله است بشهر مقصود و نشانه است از آن شهر و بی نشان همین است
نصب العین همت ست ~ ما بسفر نمیرویم عزم تماشا ارست :: ما براو میرویم کز همه عالم وراست :: این همه معرفت
شما بسیار اصیلست و بسی عالیست امیدواری بخشش است مطالعه این معرفت بسیار محظوظ ساخت و ملالت اول
مکتوب را زائل گردانید حضرت حق سبحانه و تعالی از همین راه بمقصود رساناد و پرسیده بودند که بعضی از رجال و
نساء می آیند و طریقه التماس مینمایند و از اکل و لبس که بر ایشان حاصل میگردد پرهیز نمیکنند و میگویند که ما بجمله شرع
آراسته میسازیم امر بتعلیم طریقه است یا نه طریقه را بایشان بگویند و ترغیب با اجتناب محرم نمایند شاید ببرکت
طریقه از ان اشتباه برآیند دیگر از ان دو علم سفید که در جانب شرق عقیب یکدیگر ظاهر شده بودند استفسار
نموده بودند بعد از استفسار یاران درین باب مکتوبی نوشته است بملا عبدالحی خواهد گفت ان شاء الله تعالی
که نقل آن نیز بشما فرستد و ایضاً پرسیده بودند که ختم کلام الله کردن و نماز نفل گذاردن و تسبیح و تهلیل کردن و ثواب
آنرا بوالدین یا باستاد یا باخوان دادن بهتر است یا بکسی نادادن بهتر بدانند که دادن بهتر است که هم نفع
بغیر است و هم نفع بخود و در نادادن نفع مخصوص بخود است و نیز شاید بطفیل دیگران آن عمل را قبول فرمایند
والسلام مکتوب بیست و هشتم بداراب خان صدور یافته در بیان محبت و آنچه مراد این طایفه است از آن محبت
وانتهاء مرتبه فنا فی الله و بقا بالله است انما ست فذلک :: الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی و لیعلم

خوشگوار که در خاندان شما احساس مذکوره می آید با وجود اسباب غنا و با حصول مواد استغنا نیازمندیست بفقرا
دهند همگاریست با این طبقه علیا که مبنی از محبت و اخلاص این طائفه علیه است و مشعر از موت اختصاص
این فرقه ناجیه محبان این طائفه را بشارت المرء مع من احب کافیست حل بیان این طبقه را نوشتیم

قوم لا یشقی جلیسهم وافی و چون بعنایة الله سبحانه این محبت سهلا پیدا کند و غالب آید بر نهجی که غیر این
محبت را در دل نگذارد و گرفتاریها دیگر تمام از دل رخت بندد و لوازم محبت که اطاعت محبوبست
و به ارادای برپا بود نسبت باخلاق و اوصاف او متخلق شدن است ظاهر گردد این زمان فنا در محبوب حاصل
میشود و تشبیه بفنا فی الشیخ که زینه اول است درین راه این فنا فی الشیخ ثانیا وسیله فنا فی الله میگردد که بقا
بالله بران مرتب است که محصل ولایت است بالجمله اگر در ابتدای بی توسط احدی محبت و انجذاب محبوب
حقیقی میسر گردد دولتی است عظیم که محصل فنا و بقا است و الا از متوسط کامل مکمل چاره نبود اول مراد
خود را در مرادات او باید درباخت و در وی فانی باید گشت تا آن فنا وسیله فنا فی الله گردد و از گرفتاریهای
ماسوا بتمام خلاص سازد و بدرجات ولایت رساند بر شکر عاطفت های اصغر ایشان از برا گوری
سوا ایشان امثال این سخنان از برای تقویه و تشویق طالبان و هوسان ایراد نموده می آید و الله سبحانه
الموفق لبقیة المرام فرقیمه قمر الحمد قاسم بزرگ زاده است در خدمت فقرا بوده ما و تجربیت برادر کلان
بناز و نعم کلان شده است و مختصها کردن کار هم دیده شوق ملازمت شما دارد اگر داخل ملازمان سرکار خود ساخته
بحال او التفات مرعی دارند از کرم بعید نخواهد بود زیاده چه تصدیع دهد و السلام **مکتوب هفتاد و دوم**
بشیخ یوسف صمد و یافته در جواب رساله او که نوشته بود مشتمل بر اعراض از کفر حقیقی و مشعر از اقبال باسلام
حقیقی و بیان مراتب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی رساله که نوشته حواله مولانا عبدالحی نموده بود
که بخاید و نصیحت نمود فرزند مولانا بابو راهی میشد آن رساله را آورده حاضر ساخت چون مطالعه نموده شد باعث
فرحت گشت که مشتمل بر اعراض از کفر بوده است و مشعر از اقبال باسلام چنانچه اسلام مجازی به از کفر مجازیست
اسلام طریقت نیز به از کفر طریقت است در کفر طریقت همه سکر است و در اسلام طریقت همه صحو چنانچه صحو مجاز
به از سکر مجاز است صحو طریقت نیز بهتر از سکر طریقت سکریست ثمره کفر طریقت تشبیه است و نتیجه اسلام طریقت
تنزیه هر قدر فرق که در میان تشبیه و تنزیه است همان قدر فرق در میان کفر و اسلام طریقت است طائفه که تمیز

تشبیه و تنزیه اختیار کرده اند و آنرا کمال دانسته اند و آن تنزیه نیز از جملهٔ تشبیه است که در نظر شان تنزیه درآمده است
الا التشبیه بلا چه یا آنکه با تنزیه حقیقی جمع شود در شأن النوّاران مضمحل و ناچیز نگردد بلی هرجا شود مظهر آنجا را
سهار الجز نهان بودن چه یارا حضرت حق سبحانه و تعالی بحقیقت اسلام حقیقی مشرف گرداناد بالنبی و آله الامجاد
علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات مولانا بابو چون بر سر راه بود کلمهٔ چند به اختصار افتاد و السلام علیکم و علی من لدیکم

مکتوب هفتادم بشیخ حامد بنگالی صدور یافته در بیان آنکه رسیده بود که در تمهیدات عین القضاة

می‌نویسید شما که خدا امید جل شأنه نزد محمد است علیه الصلوة و السلام و شما که محمد امید نزد ما خداست جل سلطانه
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه که از کمال محبت و اخلاص و فور مودت و اختصاص نوشته ارسال
داشته بودند رسید فرحت فراوان ساخت حق سبحانه و تعالی بر دین دولت استقامت کرامت فرماید که محبت
طایفه با آن طایفه است المرء مع من احب حدیث نبویست علیه و علی آله الصلوة و السلام معنی عبارت تمهیدات
عین القضاة استفسار نموده بودند که میگوید شما که خدا امید جل و علا نزد ما محمد است علیه و علی آله الصلوة
و السلام شما که محمد امید علیه و علی آله الصلوات و التحیات نزد ما خداست جل سلطانه مخدوما مثل این عبارات
که منبی از توحید و اتحاد است در غلبات سکر که مرتبهٔ جمع است بعضی از مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم عنده
میباید امتیاز و اثنینیّت از نظر شان مرتفع میگردد ممکن را عین واجب میباید تعالی بلکه ممکن را نمی یابند جز واجب
تعالی مشهود شان نمیماند درین تقدیر معنی آن عبارت این بود که امتیاز و اثنینیّت که نزد شما در میان خدا جل و علا
و در میان محمد علیه و علی آله الصلوة و السلام متصلست نزد ما امتیاز ثابت نیست و مغایرت نه بلکه آن یکی که منزه است
یکی است نیز عین دیگری است هرگاه به سایر ممکنات نسبت مغایرت مرتفع میگردد در محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی
آله و سلم که مظهر اتم کمالات اوست تعالی نسبت امتیاز او چگونه ثابت بود و این دید مخصوص مرتبهٔ جمع است سالک
از مقام جمع عبور و چشم از افراط سکر باز کشاید محمد را بنده یابد و رسول او داند تعالی چنانچه در ابتدا میدانست انّ النّهایة
هی الرجوع الی البدایة شنیده باشند بداند که اشتراک در میان مبتدی و منتهی در ستر است که موجب حجاب مبتدی است الا آنکه نسبت
حاکمی با عالم پاک هرگاه متوسط را انتهی نسبت منتهی مبتدی از عالم را باد نسبت بود ربنا اتمم لنا نورنا
واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر و السلام علیکم و علی من لدیکم **مکتوب هفتاد و یکم** به محمد اشرف
توبه یکی مشید یافته امر نصیحت اجتناب از مزخرفات دنیای دنیه دیگر الحمد لله و سلام علی عباده الذین

مصطفی ستیر سیم سیا دایاران ننیک و جام بمزخرفات دنیای دنیه که بظاهر طراوت و حلاوت دارد در رنگ
طفلان فریفته گردند و بدلالت دشمن لعین از مباح بمشتبه و از مشتبه بمحرم گرایند و از مولی جل سلطانه
خجل و شرمنده باشند در توبه و انابت قدم راسخ باید داشت و منهیات شرعیه را سم قاتل باید انگاشت و
همه اندرز من همین است که تو طفلی و خانه رنگین است حضرت حق سبحانه و تعالی بکرم خویش دائره مباح را
بر عباد وسیع ساخته است بیدولتی باشد که از تنگی سینه این همه وسعت را تنگ انگاشته در ماورای این دائره وسیع قدم نهد
و از حدود شرعیه تجاوز نماید و در مشتبه و محرم افتد ملتزم حدود شرعیه باید بود و سر مو از آن حدود تجاوز نباید نمود
نماز گذاران و روزه داران برسم و عادات بسیار اند اما پرهیزگاران که محافظت حدود شرعیه نمایند اقل قلیل اند
و فارقیکه محق را از مبطل جدا سازد همین پرهیزگاریست چه صوم و صلوة بصورت از بر و فاجر بوجود می آید قال علیه
و علی اله الصلوة والسلام ملاک دینکم الورع وقال ایضا علیه و علی اله الصلوة والسلام لا تعدل بالرعة شیئا
یاران هر چند طعامهای پر تکلف میخورند و لباسهای پر تکلف میپوشند اما التذاذ و انتفاع در طعام و لباس فقرا است
آنکه آن و پادشاهان بگدایان این داده اند تا این فرق بسیار است چه آن از رضای مولی جل سلطانه
بعید است و این برضای او تعالی نزدیک و نیز محاسبه آن ثقیل است و محاسبه این خفیف ربنا آتنا من لدنک
رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا برخوردار سلطان مراد توفیق و توبه و انابت یافته است و طریقه را اخذ نموده
از حضرت حق سبحانه و تعالی اثبات و استقامت مسئول است والسلام علیکم و علی سائر الاخوان مکتوب
هشتاد و دوم بخواجه شرف الدین حسین صبیه در یافت در اجتناب از دنیای دنیه و تحریض بمعروف بر شریعت غرا
و ما یناسب ذلک اللهم صغر الدنیا باعیننا و کبر الآخرة فی قلوبنا بحرمت حبیبک علیه و علی آله الصلوة والسلام فرزند
عزیز با تمیز زنهار بمزخرفات دنیه راغب نشوی و بطمطراقات فانیه فریفته نگردی و سعی نمائی که در جمیع حرکات و
سکنات بمقتضای شریعت غرا عمل نموده آید و برفق ملت زهرا زندگانی کرده شود اول تصحیح اعتقاد بمقتضای
آرای علمای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم ضروریست بعد از آن احکام معلله فقهیه عملیه است در ادای فرائض اهتمام
تمام باید نمود و در حل و حرمت احتیاط باید فرمود و عبادات نافله در جنب عبادات فرائض کالمطروح فی الطریق اند و
اعتبار ساقط اند اکثر مردم این وقت در ترویج نوافل اند و تخریب فرائض در ایشان بنوافل عبادات اهتمام دارند و فرائض را خوار و
بی اعتبار شمرند مبالغ کلی بتقریب مجلسها بتقریب بمستحق و غیر مستحق میدهند اما یک جیتل در ادای زکوة ایشان را در مصرف دادن متعسر

است نمیدانند که یک جیتل در زکوة ایشان را در مصرف دادن به از لکها صدقه نافله است در ادای زکوة مجرد امتثال
امر مولی است جل سلطانه و در صدقه نافله بسیار است که منشای آن هوای نفسانی بود لهذا در فرض ریا را گنجایش
نیست و در نفل جولانگاه ریاست اینجاست که در اداء زکوة اظهار اولی است که نفی تهمت نماید و در صدقه
نافله استتار بهتر است که الیق بقبول است بالجمله از التزام احکام شرعیه چاره نیست تا از مضرت دنیا رستگاری
متصور شود اگر بحقیقت ترک دنیا میسر نگردد از ترک حکمی دنیا کوتاهی نکنند و آن التزام شریعت است در اقوال
و افعال والله سبحانه الموفق والسلام علی من اتبع الهدی ❊ مکتوب هشتاد و سیوم بمیر محمود صدور یافت در
محبت این طائفه علیه که سرمایه جمیع سعادتهاست و ما یناسب ذلک ❊ الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی احوال
و اوضاع فقرا این حدود مستوجب حمد است المسئول من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم و استقامتکم علی
جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والبرکة والتحیة طریقه که اخوی اعزی ارشدی از من فقیر
اخذ نموده بودند هرچند بواسطه قلت دریافت صحبت که اصل عظیم است نزد این بزرگواران برکات و ثمرات لائقه
بران اخذ مترتب نشده باشد اما اگر ثمره از ارتباط حبی که از لوازم تعلیم طریقه است مانده باشد دولتی است عظمی لان المرء
مع من احب برکت او ولی که در صحبت اول میسر شد این طریقه علیه الحصول می پیوندد دوام توجه قلب است بمطلوب
حقیقی جل سلطانه و در اندکی فرصت این دوام توجه بپایه سوم میرساند که اگر فرضا عمر طالب هزار سال وفا کند
غیر حق سبحانه در دل خطور نکند بواسطه نسیانی که او را از ماسوی حاصل شده است اگر بتکلف و تعمل ماسوا را یاد او
بدهند یاد نکند چون این نسبت حاصل شود قدم اول درین راه زده باشد از قدم ثانی و ثالث و رابع الی ما شاء الله
چه نویسد القلیل یدل علی الکثیر والقطرة تنبئ عن البحر الغدیر مقصود تحریر غیبت است حضرت حق جل و علا نافع گرداند
و میان عبد العظیم کیفیات اخبار محبت و اخلاص ایشان از زبانی بیان نموده برین گفتگو آورده والسلام علیکم وعلی
سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والسلام ❊ مکتوب هشتاد و چهارم بشیخ حمید
بنگالی صدور یافته ❊ بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اخوی ارشدی میان شیخ حمید
عجب انزوا و اختیار نموده اند که سلام و پیام را هم بالتمام گذاشته اند درین هفت هشت سال یک کتابت از
جانب شما رسیده آنهم ناتمام بی سر انجام کتابتها از اینجانب میرود معلوم نیست که بشما میرسد یا نه اخوی اعزی شیخ عبد الحی
چون متوجه وطن خود بوده باو گفته که یکبار خود را بشما رساند و از احوال شما مطلع گردد شیخ الهداد نیز بیک جهت بنگاله

در خدمت شما بوده است و اکثر خدمات حضور باو تعلق داشته باز علوم و معارف فقیر بیشتر البته از احوال جذبه و
سلوک آگاه است مشار الیه گفته است که چند روز در منزل شما اقامت نماید و از علوم و معارف آنچه مناسب وقت
حال بود در میان آرد احوال گذشته آنچه نقد وقت بوده باشد و اشتیاق باز احوال موجوده مشار الیه نمایند باخیر نصیحت کنند باو
دارند باقی احوال را مشار الیه مشافهه بشما خواهد گفت ان شاء الله تعالی والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی مکتوب
صد و پنجاه و پنجم بشیخ نور محمد صدور یافته الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی احوال و اوضاع فقرا این حدود مستوجب حمد
است المسئول من الله سبحانه استقامتکم اخوی میان شیخ عبد الحی هم شهری شما است بجوار شما آمده است نسخه
علوم و معارف غریبه است و فقیر با ضروریه این راه نزد او موجود است ملاقات او یاران را در افتاده باشد مغتنم است که نو آمده است
و فقیر با نو آورده از فنا و بقا نزد او نشان است از جذبه و سلوک نزد او بیان بلکه از ماورای فنا و بقا
منتعار را از گذشت جذبه و سلوک مقرر نیز او آگاه است بلکه توان گفت که او را در آنجا گذرگاه است بیشتر از معارف
غریبه مکتوبات گوش زد او شده است و هر جا امکن استفسار نموده دریافته است الله سبحانه الموفق احوال بتفصیل
مشار الیه معلوم خواهند ساخت زیاده چه پردازد والسلام مکتوب صد و پنجاه و ششم بشیخ طاهر بدخشی صدور یافته
در جواب کتابت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه اخوی اعزی رسید از احوال و معارف که اندراج یافته
بود و بوضوح انجامید مسرور گردانیده چه دولت است که محبان مخلصان دست از همه شسته متوجه جناب قدس او گردند
تعالی و ماسوا را پشت پا زده بکلیت باو سبحانه اقبال نمایند باقی کیفیات این حدود اخوی شیخ عبد الحی
شاید بتفصیل وا نماید صدور معارف ربانی و کتابتی نزد مشار الیه بسیار است از آن بطلبد که فقیر نوشت
عواقب جمیع امور بخیر باد بالنبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها مکتوب صد و پنجاه
و هفتم بفتح خان افغان صدور یافت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که
مبنی از کمال محبت و اخلاص فقرا بوده رسید حضرت حق سبحانه و تعالی بر محبت ایشان استقامت بخشاد
و نصیحتی که بدوستان سعادتمند نموده می آید اتباع سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة است و اجتناب از
بدعت نامرضیه است هر که احیای سنتی از سنن نماید که متروک العمل گشته است آنکس را ثواب صد شهید است
فکیف که احیای فرضی از فرائض یا احیای واجبی از واجبات نماید پس تعدیل ارکان در نماز که نزد اکثر علمای حنفیه
واجب است و نزد امام ابو یوسف و امام شافعی فرض است و نزد بعض علمای حنفیه سنت است پیش اکثر مردم از

متروک گشته است اجر احیای این یک عمل زیاده از ثواب صد شهید فی سبیل الله خواهد بود و علی هذا القیاس سایر
الاحکام الشرعیة من الحل والحرمة والکراهة وغیرها فرموده اند که واپس دادن نیم دانگ بکسی که از آن کس بستم بی وجه
شرعی گرفته باشد بهتر است از آنکه دویست درم تصدق نماید فرموده اند اگر شخصی را عمل صالح در رنگ عمل پیغمبران بود
و بر آنکس نیم دانگ از حق کسی مانده باشد آنکس را به بهشت نبرند تا آن نیم دانگ را ادا نماید بالجمله ظاهر را باحکام شرعیه متحلی ساختن
متوجه باطن باید بود تا بغفلت آلوده نشود و تحلی باحکام شرعیه بی امداد باطن متعذر است علما فتوی میدهند
و کاملان اهل الله سعی میکنند اهتمام در باطن مستلزم اهتمام ظاهر است و هر که بباطن پردازد و از ظاهر ماند ملحد است احوال
باطن سند را لهامات نیند علامت صحت حال باطن اهتمام تحلی ظاهر است باحکام شرعیه طریق استقامت نصیب الله سبحانه
الموفق

مکتوب هشتاد و هشتم

بملا بدیع الدین صدور یافته در رضا بالقضا الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بنده
مقبول آنست که بفعل مولا از خود راضی باشد و آنکه تابع رضا خود است بنده خود است اگر مولی بر حلقوم بنده خنجر
اجرا کار دنماید باید که بنده در آنوقت شادان و خندان باشد و همان فعل مولی را مرضی خود یابد بلکه بآن فعل متلذذ
بود و اگر عیاذا بالله سبحانه او را ازین فعل کراهت پیدا آید و سینه او تنگی آرد از دائره بندگی در دست از قرب مولی
مطرود و مهجور چون بلا طاعون مراد اوست تعالی باید که او را مراد خود دانسته شادان و خرم باشند و از رسیدن بلا طاعون گره ابرو
نشوند و دلتنگ نباشند بلکه چون فعل محبوب است بآن متلذذ باشند هر کسی را اجل مسمی است که احتمال زیادتی و نقصان ندارد
پس این اضطراب چیست نهایت از بلاها عافیت طلبند و از سخط پناه جویند که مرضی او تعالی در دعا و سؤال بنده است
قال ربکم ادعونی استجب لکم مولانا عبد الرشید آمده احوال آن بقعه را بیان نمود عافاکم الله سبحانه عن
البلیات الظاهرة والباطنة

مکتوب هشتاد و نهم

بسیادت پناه میر محب الله در نصیحت صدور یافته ثبتنا
الله سبحانه وایاکم علی جادة آبائکم الکرام بصدقة حبیبه سید الانام علیه وعلیهم الصلوة والسلام احوال و اوضاع فقرای
این حدود مستوجب حمد است سبحانه الحمد لله والمنة دائما و علی نبیه الصلوة والتحیة سرمدا المسئول من الله سبحانه سلامتکم
و عافیتکم و ثباتکم و استقامتکم و مجدکم و اکرامکم شفقت آثارا وقت کار گذشته میرود و عمر گرامی که یگانه دولتی است از عمر
کم میماند اجل مسمی را قریب میباید امروز اگر نتیجه نشد فردا غیر از حسرت و ندامت نقد وقت نخواهد بود اهتمام باید
که درین چند روز حیات برونق شریعت غرا زندگی نموده آید تا نجات متصور شود انوقت وقت عمل است و
هنگام پیش است اکثر او این عمل است دو دوه عمل عیش که درین ساعت نمود در آخرت دهن است و از ثمره آن ما بدست زیاد

چه تصدیع دهد دولت صوری و معنوی حاصل باد مکتوب نود و م بمرزا اعجز خان در سفارش صدور یافت
ایدکم الله سبحانه ونصرکم علی الاعداء الآفاقیة والانفسیة ونجاکم عن البلیات الصوریة والمعنویة قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم الخلق عیال الله واحب الخلق الی الله من احسن الی عیاله حضرت حق سبحانه وتعالی
متکفل ارزاق خلائق گشته است پس خلائق در رنگ عیال او باشند تعالی پس هر که بعیال کسی مواساة کرده باشد
و بار او بر داشته باهر آئینه اینکس محبوب صاحب آن عیال خواهد بود که او را سبکبار ساخته و مؤنت او بر خود
گرفته بناء علی ذلک تصدیع جرأت مینماید که حافظ حامد مرد صالح و تالی قرآن مجید است کثرت عیال او را
مشوش میدارد که از عهده شان نمیتواند بر آمد مسئول از کرم ایشان امداد و اعانت مشار الیه است که از اهل
کرم بهانه کافی است والسلام مکتوب نود و یکم بحضرت مخدوم زادگی که خواجه محمد سعید در اسرار قاب قوسین
او ادنی استفسار نموده الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی سر عظیم در مقام قاب قوسین او ادنی آنست که چون
انسان کامل بعد از تمامی سیر الی الله بسیر فی الله متحقق شود و متخلق باخلاق الله گردد و باجمال این سیر را نیز تمام
کند و دائره ظهور عکوس اسما و صفات را که مربوط بسیر فی الله بوده بانجام رساند شایان آن میگردد که معشوق
باصالة بی شائبه ظلیت و بی توهم حالیت و محلیت درو ظهور فرماید و چون صفات ذاتیه معشوق را از ذات
او تعالی انفکاک نیست ناچار ظهور ذات مع الصفات در عین عاشق خواهد بود و دو قوس بحصول خواهد پیوست که قوس
صفات و قوس ذات بود و این مقام اعلاء مقام قاب قوسین است که متعلق بظهور اصلی است بلا شائبه ظلی
و اگر بعنایت الله سبحانه عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدی که از هم صفت هیچ
نخواهد و بهمت بفضل خداوندی جل سلطانه هم صفت بتمام از نظر او محتجب و جز ذات هیچ چیز ملحوظ
و مشهود نمیماند هر چند صفات موجود باشند اما مشهود او نبوند در بیجالی سر او ادنی بظهور می آید و از قوسین اثری
نمیماند این مقام اعلی چون مشهود واقع شود قدم اول در عالم خلق خواهد افتاد بلکه در عنصر خاک خواهد نشست که آن
عنصر پاک با وجود دوری و مهجوری قرب موجود ثابت بعالم قدس عجب کاروباریست اگر عروج و صعود را عینا
سلمیم عالم امر را اقرب موجودات میدانیم بلکه اخفای عالم امر را از همه اقرب بیابیم بعالم قدس و چون نزول
و هبوط نظر میاندازیم دولت قرب نصیب عالم خلق می یابیم بلکه نصیب عنصر خاک میدانیم بل نقطه اولی از دایره
چون جانب عروج او را ملاحظه نمائیم اقرب بنقطه بان جانب عروج نقطه ثانیه است ازان دائره در جانب هبوط که ملاحظه

نموده می آید اقرب نقطه با آن نقطه اولی نقطه اخیر آن دائره است اینقدر فرق است که آن نقطه ثانیه در عروج سیر عرضی از نقطه اولی است و این نقطه اخیر مقبل و متوجه بهمان نقطه اولی است شتان ما بین المعرض والمقبل نقطه ثانیه میل بظهورات نقطه اولی دارد و نقطه اخیر پشت بظهورات نموده ذات ظاهر را خواهان است فاین هو من ذاک ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب نود و دوم بمیر محمد نعمان صدور یافته در بیان آنکه ولایت عبارت از قرب الهی است و خوارق و کرامات شرط آن نیست و در بیان حکم سجده تحیت مر سلاطین را و ما یناسب ذلک ۞ الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی سیادت مآب اخوی اعزی میر محمد نعمان خوشوقت باشند و بدانند که ظهور خوارق و کرامات شرط ولایه نیست و چنانچه علما مکلف بحصول خوارق نیستند اولیا نیز بظهور خوارق مکلف نیند چه ولایت عبارت از قرب الهی است جل سلطانه که بعد از نسیان ما سوی باولیاء خود کرامت میفرماید شخصی را این قرب عطا فرمایند و از احوال مغیبات و محدثات هیچ اطلاع ندهند و شخصی دیگر باشد که او را هم این قرب دهند و هم اطلاع بر مغیبات بخشند و شخصی ثالث را از قرب هیچ ندهند و اطلاع بر مغیبات بخشند شخص ثالث از اهل استدراج است صفائی نفس او را بکشف مغیبات مبتلا ساخته است و در ضلالت انداخته کریمه ویحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون نشان حال شان است و شخص اول و شخص ثانی که بدولت قرب مشرف اند از اولیاء الله اند کشف مغیبات نه در ولایت شان چیزی افزاید و عدم کشف نقصانی در ولایت شان آرد تفاوت آنها باعتبار درجات قرب است بسا است صاحب عدم کشف بوجهی از صاحب کشف آن بود افضل بود و بیش قدم باشد بواسطه مزیت قربی که او را حاصل است صاحب عوارف که شیخ الشیوخ است و مقبول جمیع الفرق در کتاب عوارف خود تصریح باین معنی نموده است اگر کسی این سخن را از من باور نکند با آن کتاب رجوع نماید آنجا مذکور است بعد ذکر کرامات و خوارق که اینهمه کرامات و خوارق موهبت حق اند جل سلطانه گاه است که قومی را باین مکاشفات مشرف سازند و این دولت بدهند و گاه است که در مرتبه فوق آن مقام باشند شخصی ازینها نصیبه که او را هیچ ازین کرامات و خوارق ندهند زیرا که اینهمه کرامات از برای تقویت یقین است کسی را که صرف یقین داده شده است او را ازین کرامت حاجت نبود و اینهمه کرامات دون ذکر ذات است و دون تجرید قلب است بذکر یا الله ذکر یافته است انتهی والامام الیافعی عنه خواجه عبدالله انصاری که ملقب بشیخ الاسلام است در

در کتاب منازل السائرین فرموده است که فراست بر دو نوع است فراست اهل معرفت است و فراست اهل
جوع و اهل ریاضت است فراست اهل معرفت متعلق بشناختن استعداد طالبانست و شناختن اولیا
حق است سبحانه که بحضرت جمع وصل گشته اند و فراست اهل ریاضت و ارباب جوع مخصوص بکشف صور و احوال
مغیبات است که بمخلوقات تعلق دارند و چون اکثر از خلائق اهل انقطاع اند از جناب قدس حق جل و علا و
اشتغال بدنیا دارند دلهای ایشان مایل بکشف صورت و باخبار مغیبات مخلوقاتست و آن نزد ایشان
عظیم است و گمان میبرند که اینها اهل الله اند و خواص او اند سبحانه و اعراض مینمایند از کشف اهل حقیقت و متهم
میسازند اهل حقیقة را در آنچه از حضرت حق سبحانه خبر مینمایند و میگویند که اینها اگر از اهل حق می بودند چنانچه
گمان میبرند هر آینه اینجماعه خبر میدادند از احوال غیبی ما و از احوال غیبی سائر مخلوقات و تکذیب مینمایند
فراست اهل معرفت را که بذات و صفات و افعال واجبی جل سلطانه تعلق دارد باین قیاس فاسد
خود محروم ماندند ازینجماعه از علوم و معارف صحیحه این بزرگان و ندانسته اند که حضرت حق سبحانه و تعالی
حمایت این بزرگواران فرموده است از ملاحظه خلق و مخصوص گردانیده است ایشانرا بجناب قدس خود
جل و علا و مشغول ساخته است ایشانرا از ما سوی خود از جهت حمایت ایشان و غیرتی که بر ایشان دارد
اگر ایشان باحوال خلق متعرض میشدند صلاحیت حضور جناب قدس در ایشان نمیماند انتهی کلامه و مثال این
سخنان دیگر هم فرموده است این حضرت خواجه خود قدس سره شنیده ام که میفرمودند که شیخ محی الدین ابن
العربی نوشته است که بعضی اولیاء کرام که کرامات و خوارق از ایشان بسیار بظهور آمده است در آخر نقش ظهور
این کرامات نادم بودند و تمنی میکردند که کاش همه خوارق از ما بظهور نمی آمد و اگر تفاضل باعتبار کثرت
ظهور خوارق بودی ذهبت بر این طور سعی ندانستی سوال چون ظهور خوارق در ولایت شرط نبود ولی از غیر و
چگونه متمیز شود و محق از مبطل چه نوع جدا گردد جواب گو متمیز نشود گو محق و مبطل ممتزج بود اختلاط حق
بباطل لازم این نشاء دنیوی است علم بولایت ولی بهجهان در کار نیست بسیاری از اولیاء الله اند
که به ولایت خود اطلاع ندارند فکیف دیگری را اطلاع بر ولایت شان لازم بود و در
نبی از خوارق چاره نبود تا نبی از غیر نبی متمیز شود که علم به نبوت نبی واجبست و ولی چون بشریعت
نبی خود دعوت مینماید معجزه نبی او را کافی است اگر ولی بما وراء شریعت نبی خود دعوت نماید از خوارق چاره نبود و چون

او مخصوص شریعت نبی است خارق هیچ در کار نیست علما دعوت بظاهر شریعت مینمایند و اولیا
هم دعوت بظاهر شریعت مینمایند هم بباطن شریعت میفرمایند اول مریدان و طالبان حق را بتوبه و انابت
دلالت مینمایند باتیان احکام شرعیه ترغیب میفرمایند و تا نیابد کر حق جل و علا سلطانه راه مینمایند تاکید میفرمایند
که جمیع اوقات خود را مستغرق ذکر الهی سلطانه دارد بحدیکه ذکر استیلا نماید و غیر مذکور هیچ چیز را در دل نگذارد
تا آنکه نسیانی از جمیع ما سوی الله کو حاصل گردد که اگر بتکلف یاد شیها نماید بیادش نیاید یقین است که ولی را
الی این دعوت که بظاهر شریعت بباطن شریعت متعلق است خوارق چه در کار است پیر و مرید عبارت است
ازین دعوت که بخارق کار ندارد و بجز همت او اساس نیست با آنکه گوئیم مرید رشید و طالب متعدد هر ساعت در سلوک
نسبت
طریق خوارق و کرامات پیر احساس مینماید در معامله غیبی هر زمان از وی مددی میخواهد میاید و ظهور خوارق
بدیگران در کار نیست اما نسبت بمریدان کرامات در کرامات و خوارق در خوارق است چگونه مرید احساس خوارق
پیر نکند که پیر دل مرده را زنده گردانیده است و بمشاهده و مکاشفه رسانیده نزد عوام احیای جسدی عظیم الشان
است و نزد خواص احیای قلبی و روحی برهان فیه ایشانست خواجه محمد پارسا قدس سره در رساله قدسیه میفرمایند
که احیای جسدی پیش اکثر مردم چون اعتبار داشت اهل الله از احیا اعراض نموده باحیای روحی پرداخته اند
و متوجه احیای دل مرده طالب گشته اند والحق که احیای جسدی نسبت باحیای قلبی و روحی کالمطروح
فی الطریق است و نظر باین داخل عبث چه این احیای سبب حیات چند روزه است و آن احیای
وسیله حیات دائمی است بلکه گوئیم که فی الحقیقه وجود اهل الله کرامتی است از کرامات و دعوت ایشان خلق را
بحق جل سلطانه رحمتی است از رحمتهای حق جل سلطانه و حیات قلوب اموات آیتی است از آیتهای عظمی ایشان
اما اهل بصر اند و غنیمت روزگار اند بهم یمطرون و بهم یرزقون در شان ایشانست کلام ایشان دوا است و
نظر ایشان شفا هم جلسا الله هم قوم لا یشقی جلیسهم و لا یخیب انیسهم علامتی که محقق این طائفه از مبطل اینها جدا
شود آنست اگر شخصی با کسی که استقامت بر شریعت داشته باشد در مجلس او دل را بحضرت حق سبحانه و تعالی
میلی و توجهی پیدا میگردد و فتور از ما سوی مفهوم شود آن شخص محقق است و مدد اولیاست الی الله تعالی
الحذا این هم نظر ارباب مناسبت است بی مناسبت محض محروم مطلق است ع هر کرا روی به بهبود نبود
دیدن روی نبی سود نداشت و مکتوب شریف شمه از حسن اعتقاد سلطان عهد اندراج یافته بود رمزی

از عدالت و التزام احکام شرعیه رفته بود مطالعه آن فرحت فراوان حاصل گردانید و ذوقی پیدا گشت حضرت
حق سبحانه و تعالی چنانچه عالم را بنور عدل و عدالت بادشاه وقت منور ساخته است شریعت و ملت محمدیه
را نیز بحسن اهتمام ایشان نصرت و عزت بخشد محبت آثار الحکم الشرع تحت السیف رواج شریعت غرا مربوط
بحسن اهتمام سلاطین عظام است بمعنی چندگاه است که ضعف پیدا کرده است تا جار اسلام ضعیف گشته کفار
هند بی تحاشی هدم مساجد مینمایند و در انجا تعمیر معبدهای خود میسازند و تانیسر درون حوض کهیت
مسجدی بود و مقبره عزیزی آنرا هدم کرده بجای آن دیهره کلان ساخته اند و نیز کفار برملا مراسم کفر بجا
می آرند و مسلمانان در اجرای اکثر احکام اسلام عاجزاند روز ایکادسی هنود که ترک اکل و شرب مینمایند اهتمام میکنند که
دران روز در بلاد اسلام هیچ مسلمانی در بازاران نان و لغو نه فروشد و در ماه مبارک رمضان برملا نان و طعام
می پزند و میفروشند و بجهت ضعف از زبونی اسلام منع آن نمیتوانند نمود افسوس صد هزار افسوس بادشاه وقت از ماست
و ما فقیران باین زبونی و خرابی با کرام و اعزاز این صاحبقران مسلمانان اسلام رونق داشت و علما و صوفیه
معزز و محترم بودند و بتقویت ایشان در ترویج شریعت میکوشیدند شنیده ام که روزی صاحبقران امیر تیمور
علیه الرحمة بکوچه بخارا اسگذشت اتفاقاً درویشان خانقاه حضرت خواجه نقشبند قدس سره دران کوچه
گلیمهای خانقاه خواجه را می افشاندند و از گرد پاک میکردند امیر از حسن مسلمانی که داشت دران کوچه
توقف فرمود تا گردهای خانقاه را عبیر و صندل خود ساخته ببرکات فیوض درویشان مشرف گردد مگر
باین تواضع و فروتنی که باهل الله نموده بود بحسن خاتمه مشرف گشت منقول است که حضرت خواجه نقشبند قدس سره
بعد از وفات میر فرمودند تیمور هر دو ایمان برد فرموده اند که در خطبه روز جمعه نام سلاطین را که در زینه پایان
فرود آمده میخوانند حکمت چیست این تواضع است که سلاطین عظام نسبت بآن سرور و خلفای راشدین او
علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات نموده اند و جایز نداشته اند که اسامی ایشان با اسامی اکابر دین در یک درجه مذکور شود
شکر الله سعیهم تبدیل بالای برادر سجده که عبارت از جبین بر زمین نهادن است متضمن نهایت تذلل و انکسار است
و مشتمل بر کمال تواضع و فروتنی است لهذا این قسم تواضع مخصوص بعبادت واجب الوجود جل سلطانه
داشته اند و غیر او را سبحانه تجویز نفرموده منقول است که حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام روزی براهی میرفتند اعرابی
آمده معجزه طلبید تا ایمان آرد آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام آن درخت را بگو که پیغمبر ترا میطلبد آن درخت

از جای خود جنبیده متوجه خدمت آن حضرت گشته علیه و علی آله الصلوة والسلام آن اعرابی چون این حال را
مشاهده نمود سلام آورد و بعد از آن گفت یا رسول الله اگر فرمائی ترا سجده کنم فرمود غیر خدا را جل شانه سجده
جائز نیست غیر حق را جل سلطانه اگر سجده تجویز می نمودم میگفتم که زن شوهر خود را سجده کند بعضی از فقها
هر چند سجده تحیت سلاطین تجویز نموده اند اما لائق حال سلاطین عظام آنست که درین امر بحضرت حق سبحانه و
تعالی تواضع نمایند و این نهایت تذلل و انکسار را بغیر او تعالی تجویز نکنند حضرت حق سبحانه و تعالی عالمی را مسخر
ایشان گردانیده است و محتاج ایشان ساخته شکر این نعمت عظمی بجا آورده تواضع چنین را که منبی از کمال عجز و
انکسار است بجناب قدس او تعالی مسلم دارند و درین امر با او شرکت نجویند هر چند جمعی تجویز این معنی نمایند لا
حسن تواضع ایشان باید که تجویز این معنی نکنند هل جزاء الاحسان الا الاحسان چون بادشاه وقت از قصبات
ممالک خود مراجعت فرموده بدار الخلافه آمده است محتمل که این فقیر بمشیت حق سبحانه درین نزدیکی بدار الخلافه خود را
رساند والباقی عند التلاقی والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات العلی

مکتوب نود و سیوم بخواجه هاشم بدخشی کشمی در بیان آنکه هر کدام از لطائف عالم خلق و عالم امر هم ظاهر دارد
و هم باطن و لحوق این باطن باسم قیوم عارف و بیان آنکه عارف در وقت نزول بجمیع ظاهر و باطن متوجه
دعوت عباد است ﴿ عالم خلق و عالم امر عارف تام المعرفه هر چند برون داخل ظاهر وجود اند نسبت باسم
قیوم که وجه خاص اوست که فی الحقیقه باطن حقیقت آن عارف است چنانچه تحقیق آن در مکتوبی تحریر یافته است اما چون
این ظاهر صورت را بحدت نظر که بمحض فضل خداوندی جل سلطانه موهبت گشته است ملاحظه مینمائیم اینجا نیز ظاهر
و باطن پیدا میگردد و صورت و حقیقت هویدا میشود نه آنکه عالم خلق باتمام ظاهر باشیم و عالم امر باطن چنانچه
بعضی گمان برده اند بلکه در هر لطیفه از لطائف عالم خلق و عالم امر هم صورتیست و هم حقیقت عنصر خاک هم ظاهر
دارد و هم باطن و همچنین اخفا را هم ظاهر است و هم باطن و این باطن که بعالم خلق و عالم امر تعلق دارد در وقت بروز بمولی
اعمال صالحه بلکه بمحض موهبت خداوندی جل سلطانه کم کم آن باطن که باسم قیوم مربوط است ملحق میگردد تا
بجائیکه از این باطن سیاهی اثری نمی ماند و بجز ظاهر صرف هر چه بود ملحق میگردد و لحاق این باطن باسم قیوم با معنی
الا این باطن با آن اسم متحد میگردد یا با آن اسم اتحاد پیدا میکند که آن اتحاد است سبحان من تنزه ذاته تعالی و تقدس عن مناسبة
و لا فی اسمائه بمحدثات الاکوان بلکه این باطن را با این اسم نسبتی پیدا میشود مجهول الکیفیه که موهم حلول و اتحاد میگردد

نه حلول است نه اتحاد که مستلزم قلب حقیقت امکان است بحقیقة وجوب تعالی الله و تقدس که محال
عقلیست و در شریعت زندقه است و این ظاهر صرف که باقی میماند هرچند که از عالم شهادتست که مشهود
و مرئیست اما منصبغ برنگ باطن است اگرچه باطن از حیطهٔ شهود و ادراک برآمده است و بلحوق بغیب گشته رنگ
پیدا کرده زیرا که چون تا رنگ بیچونی پیدا نکند از حیطهٔ ادراک چون بیرون رود و حرکت از شهادت
بغیب نکند از بیچون حقیقی نصیبی نیابد و از غیب الغیب مطلع نگردد باید دانست که این ظاهر باقی مانده را تمام
رو بخلق است و طاعات و عبادات شرعیه باو مربوط است و معامله دعوت و تکمیل نیز باو منوط و باطن
این عارف تابع صاحب تکمیل خواه تعلق بمراتب امکانی دارد و خواه متعلق بمقامات وجوب بود نیز متوجه ظاهر است
و بهر جهه ظاهر رو دارد رو دارد و نیز همان سو است از جهت تکمیل و تربیت و تتمیم عبادت چه این ظاهر داعی است و
این باطن معین دعوت است حقیقت شهود و مشاهده در آخرتست و معامله در شرکت است عبادت معبود جل سلطانه
و در یمی باطن باستغراق در معبود است تعالی و انتظار مطلوب اینجا که ناشی از محبت است به از استهلاک در
مطلوب است ارباب سکر این سخن را باور دارند یا نه و این توجه ظاهر و باطن که عارف صاحب تکمیل را بجانب
خلق پیدا شده است تا زمان بلوغ اجل است که منتهای مقام دعوت است و چون اجل رسید و سیر
جسم صورت برآمده قدم در کوی وصال محبوب خواهد نهاد و بدولت وصل و اتصال نیز احمت اعیان مشرف
خواهد گشت هنیئا لارباب النعیم نعیمها ** وللعاشق المسکین ما یتجرع ** ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء
قدیر والصلوة والسلام والتحیة والبرکة علی خیر خلق الله و علی اخوانهم الکرام و صحبه العظام الی یوم القیام

مکتوب نود و چهارم بملا عبدالقادر انبالی صدور یافته در بیان حقیقت تو عینا و بقا و جدا شدن
عدم از حقیقه و صورت عارف و نسبت مجاورت بهمرسانیدن بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة
والسلام علی سید المرسلین حقائق ممکنات بعلم این فقیر چنانچه در بعض مکاتیب نوشته است عبارتست از عدمات
است که منشا هر شر و نقص است با عکوس علمیه اسماء و صفات الهی جل شانه که در آن عدمات ظهور یافته اند
غایة ما فی الباب آن عدمات در رنگ هیولی اند و آن عکوس در رنگ صورت که در هیولی حال گشته است و تشخص
و تمییز عدمات بآن عکوس ظاهر است و قیام آن عکوس بآن عدمات متمیز و این قیام در رنگ قیام عرض بجوهر
نیست بلکه در رنگ قیام صورت است که بهیولی گفته اند و تشخص هیولی را بصورت داشته اند و چون بتوفیق الله سبحانه

سالک متوجه جناب قدس خداوندی جل شانه بذکر و مراقبه میگردد و ساعة فساعة از ماسوا اعراض مینماید و عکوس
صور علمیه صفات واجبی جل سلطانه در سر آن قوت و غلبه پیدا میکند و بر قرین خود که عدمات است استیلا و تسلط
مییابد الا ان حزب الله هم الغالبون معامله تا بجایی میرسد که عدمات که همچون اصل و هیولی بوده است عکوس را
رو به استتار می آرند بلکه تمام از نظر سالک مختفی میگردند و غیر از عکوس با اصول و اصول اصول خود در نظر
او نمی ماند بلکه عکوس که مرایای اصول خود اند نیز از نظر مختفی میگردند چه مرایا را از اختفا چاره نبود و این مقام
مقام فناست و بس بلند است و اگر این سالک فانی را بقا بالله بخشند و بعالم باز گردانند عدم خود را
در رنگ پوست تنگی و قبایه بدن است خواهد یافت و نزدیک است که از غایت بی مناسبتی که بعدم پیدا
کرده است تبرا از آن پیراهن شعر نماید و از خود مباین یابد اما فی الحقیقة درین موطن عدم از و مباین نشده
است داخل نعمان انای او است بالجمله عدم درین مقام جزو مغلوب و مستور اوست و از حالتی که داشت
فرود آمده است و تابع بلکه قائم بآن عکوس که باو قیام داشتند گشته است و این فقیر سالها درین مقام
بوده است عدم خود را در رنگ پیراهن شعر از خود جدا می یافته و بعد اللتیا والتی چون عنایات بی نهایات
خداوندی جل سلطانه شامل حال او گشت دید که آن جزو مغلوب نیز ترکیب انحلال یافته مفارقت گزیده
و تشخصی که بحصول آن عکوس پیدا کرده بود مفقود گشت و بعدم مطلق گویا ملحق گشت در رنگ آنکه صورتی را از کالبد
بر هست سازند و قیام آن بآن کالبد دهند و چون صورت درست شود و ثبات و رسوخ پیدا کند آن کالبد را بشکنند
و قیام او را بکالبد دور ساخته بخود قائم دارند و درین نحن فیه نیز این عکوس که قیام باو داشتند یافت که قیام
بخود بلکه باصول خود پیدا کردند این وقت اطلاق لفظ انا بر عکوس و بر اصول آن عکوس نماند و جزو عدمی گویا
باو مناسبتی نداشت یافت که حقیقت فنا درین محل بثبوت رسید فنای سابق گویا صورت این فنا بود و این
و ازین مقام چون ببقا آوردند و بعالم باز گردانیدند آن عدم را که نسبت جزئیت داشت و
جهالت و غلبه مراد او بود باز گردانیده مجاور و قرین او ساختند و از حقیقت و صورت او دست بردار
گردانیده را اطلاق لفظ انا بیرون کردند و برای حکم و مصالح ها آن را باز دادند که پیراهن شعر خود ساخته
در بعض حالت اگرچه عدم ها باز آوردند اما قیام آن عکوس را بآن وابسته نساختند بلکه عدم را
بآن عکوس قیام بخشیدند چنانچه در بقای سابق گذشت فتأمل و درین بقا این نسبت با شمول نیجا

که حقیقت بقا است این نسبت برجا تمام خواهد بود غایة ما فی الباب جامه را بعد از لباس صاحب جامه تاثیر
است چه اگر جامه گرم است لابس بگرمی متاثر میگردد و اگر سرد است بسردی متاثر میگردد و همچنین انهدام
نباشد جامه را در خود تاثیری نیافت و اثر او را در تمام بدن سار دید اما باید دانست که این تاثیر و سرایت بیرونی
است نه درونی عرضی است نه ذاتی از مجاور خارج آمده است نه از مجانس داخل اگر شر و نقص است که از ان عالم
ناشی گشته هم عرضی است و خارجی نه ذاتی و اصلی صاحب این مقام هرچند با سائر مردم در بشریت شارکت
دارد و در صفات بشریت با دیگران مساهم اما از وی و از ابنای جنس وی ظهور صفات بشریت عرضی
است که از مجاور آمده است و دیگران ذاتی و اصلی شان با ینهما عوام مشارکت صوری را ملاحظه نموده خواص
بلکه اخص خواص را در رنگ خودها تصور کرده در مقام انکار و اعتراض می آیند و محروم میمانند کریمه فقالوا ابشر
یهدوننا فکفروا و کریمه قالوا مال هذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق نشان حال شان است
بعنایة الله سبحانه هرچه از صفات بشریت در خود می بینند می باید که حامل آن صفات آن عالم مجاور است که
در کلیت ودیعه است سرایت کرده خود را بتمام کمال از ان صفات پاک و مبرا می یابد و شمه از ان خود احساس نمیکند بعد
سبحانه الحمد والمنة علی ذلک این صفات که بسبب مجاور ظاهر میشود در رنگ آنست که شخص لابس لباس سرخ است سرخی
لباس مجاور و سرخ مینماید ابلهان چون تمیز ندارند سرخی مجاور شخصی را سرخی آن شخص دانسته حکمها بخلاف واقع مینمایند
بیسا زند ه هر کس افسانه بخواند افسانه است ؛ و آنکه دیدش نقد خود مردانه است ؛ نه آب نیل است و بقبطی خون
نمود ؛ قوم موسی را نه خون بود آب بود ؛ ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک
انت الوهاب والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب نود و هفتم بمقصود علی تبریزی در سوال از کفر حقیقی
صدور یافت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه رسید استفسار بعضی از سخنان صوفیه
رفته بود مخدوما وقت امکان هرچند تقاضا گفت و نوشت نمیکند لا سوال را از جواب چاره نبود بضرورت چند کلمه
نوشته آمد مجمل کلام در حل جمیع این مسائل آنست در شریعت چنانچه کفر و اسلام است در طریقت نیز کفر و اسلام ثابت
است و چنانچه در شریعت کفر عبارت و نقص است و اسلام کمال است در طریقت نیز کفر طریقت نقص است اسلام
طریقت کمال کفر طریقت عبارت از مقام جمع است که محل استتار است تمیز حق از باطل درین موطن مفقود است
چه مشهود سالک درین موطن در مرایای جمیله و رذیله جمال وحدت محبوب است این خیر و شر و کمال و نقص را جز مظاهر و ظلال

آن وحدتی یابد لاجرم نظر انکار که ناشی از تمیز است در حق او معدوم است ناچار همه را در مقام صلح آرد
و همه را بر صراط مستقیم بیابد و باین کریمه ترنم نماید ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی
صراط مستقیم و گاهی مظهر را عین ظاهر دانسته خلق را عین حق می انگارد و مربوب را عین رب میداند اینهمه
کلماتست که از مرتبه جمع می شگفد منصور درین مقام گوید ع کفرت بدین الله والکفر واجب * لدی وعند
المسلمین قبیح * این کفر طریقت بکفر شریعت مناسبت تمام دارد هرچند کافر شریعت مردود است
مستحق عذاب و کافر طریقت مقبول است و مستوجب درجات چه این کفر و حیرت از غلبه محبت محبوب حقیقی ناشی
شده است و غیر محبوب همه را فراموش کرده است این مقبول بود و آن کفر از استیلای جهل و تمرد پیدا گشته ناچار
مردود شد و اسلام طریقت عبارت از مقام فرق بعد الجمع که موطن تمیز است و حق از باطل و خیر از شر اینجا
متمیز است این اسلام طریقت را با اسلام شریعت مناسبت تمام است بلکه چون اسلام شریعت بکمال میرسد نسبت
اتحاد با این اسلام پیدا میکند بلکه هر دو اسلام اسلام شریعت اند فرق در میان اینها بظاهر شریعت و باطن شریعت
و بصورت شریعت و حقیقت شریعت مرتبه کفر طریقت از اسلام صورت شریعت بلندتر است هرچند نسبت با اسلام
حقیقت شریعت پست و ادون است ع آسمان نسبت بعرش آمد فرود * ورنه بس عالیست پیش خاک تود و از
مشائخ قدس الله تعالی اسرارهم هر که بشطحیات تکلم نموده است و سخنان مخالف ظاهر شریعت گفته همه در مقام کفر طریقت
بوده است که موطن سکر و بی تمیزی است بزرگانی که بدولت اسلام حقیقت مشرف گشته اند از امثال این سخنان
پاک و مبرا اند و بظاهر و باطن اقتدا بانبیا دارند و متابع ایشانند علیهم الصلوات و التسلیمات پس شخصی که بتکلم شطحیات نماید
همه در مقام سکر باشد و همه را بر صراط مستقیم انگارد و در میان حق و خلق اثبات تمیز نکند و بوجود اثنینیت قایل نبود
مبادا آن شخص باسلام حقیقت رسیده است و بکفر طریقت متحقق گشته است لیکن ما سوی فرموده معقول است و سخنان او ناشی از سکر اند
و بنا بر معرفت اگر آن شخص مقتدای ایشان بحال او و معتقد اند جاهل اولی از کامل اند سخنان متکلم است همه را بر حق و بر صراط مستقیم
میدانند و تمیز باطل از حق نمی نمایند و مقصود از بعثت انبیاء که مقصود از امثال شریعت است مسلمانی فرع عقائد
انبیاء کرام است علیهم الصلوات و التسلیمات پس مکر است فیه ام از حق منحرف شوند و هم از باطل گرویده
اند مبتلا بقوم [illegible] شکستند ایشان بنی اسرائیل آیت شکر ربود و قبطی را چون اکرام مقام مرتبه الا قدم است
تمیز ایشان [illegible] برابر باب [illegible] گشته [illegible] و مناسبت [illegible] نماند و دین

خود را بر باد داده اند نشنیده اند که قبول این سخنان مشروط بشرایط است که در بایستگی موجود اند و در ایشان
مفقود و معظم این شرایط نسیان ما سوی حق است سبحانه که در ایشان آن قبول است مصداق ایشان محق از
مبطل استقامت بر شریعت است و عدم استقامت بر شریعت آنکه محق است با وجود سکر و بیتمیزی
سر موی ارتکاب خلاف شریعت نخواهد نمود منصور با وجود قول انا الحق در سر شب در زندان با زنجیر
گران پانصد رکعت نماز نافله ادا میکرد و لعامی که دست ظلمه تا بان رسیده اگرچه از وجه حلال بود
نمیخورد و آنکه مبطل است ایشان احکام شرعیه بر وی چون کوه قاف گران است کبر علی المشرکین
ما تدعوهم الیه این است حال شان ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب نود و ششم بخواجه ابو الحسن بدخشی الکشمی صدور یافته الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
سوال حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة در مرض موت قرطاس طلبیدند و فرمودند
ائتونی بقرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه با جمعی دیگر از اصحاب
کرام رضی الله تعالی عنهم منع آوردن قرطاس نمودند و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه گفت حسبنا
کتاب الله و گفتند اهجر استفهموه و حضرت رسالت علیه و علی آله الصلوة والسلام هرچه میفرمودند
از روی وحی میفرمودند کما قال الله تعالی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ومنع ورد وحی کفر
است کما قال تعالی ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و ایضا تجویز هجر و هذیان بر پیغمبر مستلزم
رفع اعتماد است از احکام شرعیه و آن کفر و الحاد و زندقه است حل این شبهه قویه چیست بدان ارشدک
الله تعالی و هداک سواء الصراط این شبهه و امثال این شبهه را که جمعی بر حضرات خلفاء ثلثه رضی الله تعالی عنهم و سایر
صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم ایراد مینمایند و باین تشکیکات رد ایشان میخواهند اگر بر سر انصاف بیایند و شرف
صحبت خیر البشر را علیه و علی آله الصلوة والسلام قبول نمایند و بدانند که نفوس ایشان در صحبت خیر البشر علیه و
علی آله الصلوة والسلام از هوا و هوس مزکی شده بودند و سینه های شان از عداوت و کینه پاک گشته و دانسته
که ایشان اند اکابر دین و کبرای اسلام که بذل نموده اند طاقتهای خود را در اعلای کلمه اسلام و در نصرت سید انام
و انفاق فرموده اند اموال خود را در اعلای کلمه اسلام از برای تائید دین متین بلیل و نهار و در سر و جهار
گذاشته اند عشایر و قبایل خود را و اولاد و ازواج خود را و اوطان و مساکن خود را و عیون و زروع خود را

و تنجا روا بهار خود را از جهت محبت رسول علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات ایثار نموده اند نفس رسول را بر نفوس خویش اختیار کرده اند محبت رسول را بر محبت خویش و بر محبت ذریات و اموال خویش و ایشانند مشاهدان وحی ملک و بینندگان معجزات و خوارق تا آنکه غیب الشان شهادت گشته است و علم شان عین شده هم الذین اثنی الله تعالی علیهم فی القرآن المجید رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک مثلهم فی التوریة و مثلهم فی الانجیل کرام جمیع اصحاب کرام در این کرامات شریک باشند از اکابر صحابه که خلفاء راشدین باشند از بزرگیهای آنها چه و انما بیان فاروق است که حضرت حق سبحانه و تعالی در شان او رسول خود را فرموده یا ایها النبی حسبك الله ومن اتبعك من المؤمنين ابن عباس رضی الله تعالی عنهما فرموده که سبب نزول این آیت کریمه اسلام حضرت فاروق است رضی الله تعالی عنه بعد از حصول نظر انصاف و بعد از قبول شرف صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة و التحیات و بعد از دانستن بزرگیهای و علو درجات اصحاب کرام علیهم الرضوان اجماعه اعتراض کنندگان و تشکیک پیدا آرندگان نزدیک است که این شبهها را در رنگ مغالطهای و سفسطههای از اندوده تصور نمایند و از درجه اعتبار ساقط کنند اگرچه ماده غلط را در شبهها تشخیص نکنند و محل سفسطه تعین ننمایند لا اقل مجملا اینقدر شاید دانند که مؤدای این تشکیکات و حاصل این شبهات بی حاصل است بلکه مصادم بداهت و ضرورت اسلامیه است مردود و مطرود بکتاب و سنت است و در جواب این سوال بر وجه کمال گستنی بر چند مقدمه است هر چند هر مقدمه جوابیست علاحده اول آنکه جمیع ملفوظات و معقولات آنحضرت علیه و علی آله الصلوة و التحیة بموجب وحی نبوده و کریمه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی مخصوص بنطق قرآنی است کما قال اهل التفسیر و نیز اگر جمیع ملفوظات او علیه و علی آله الصلوة و السلام بموجب وحی بودی بر بعض معقولات او علیه و علی آله الصلوة و السلام از نزد حق جل شانه اعتراض وارد نگشتی و عفو از آن گنجایش نداشتی قال الله تعالی خطابا للنبی علیه و علی آله الصلوة و السلام عفی الله عنك لم اذنت لهم ... دوم آنکه در احکام اجتهادیه و در امور عقلیه بموجب کریمه فاعتبروا یا اولی الابصار و کریمه و شاورهم فی الامر اصحاب کرام را با آن سرور علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات گنجایش گفتگو بوده است و رد و بدل مجال داشته چه امر باعتبار و امر بمشوره بی حصول این دو مطلوب بوده و قول و فعل ایشان در که اختلاف واقع شده بود و حضرت فاروق قبل حکم کرده بود و حی

موافق رای فاروق آمد و بر اخذ فدیه وعید نازل گشت آن سرور فرمود علیه و علی آله الصلوة والسلام
لو نزل العذاب لما نجا غیر عمر و سعد بن معاذ چه سعد نیز اشارت بقتل آن اساری نموده بود مقدمهٔ
سیوم آنکه سهو و نسیان بر پیغامبر جائز است بلکه واقع علیه و علی آله الصلوة والسلام در حدیث ذی الیدین
آمده که آن سرور علیه الصلوة والسلام در نماز فرض رباعی بر دو رکعت سلام دادند ذو الیدین عرض کرد
اقصرت الصلوة ام نسیت یا رسول الله بعد از ثبوت صدق ذی الیدین آن سرور علیه الصلوة والسلام
برخاسته دو رکعت دیگر با آن منضم ساختند و سجده سهو کردند هرگاه سهو و نسیان در حالت صحت و فراغت
بمقتضای بشریت جائز باشد صدور کلام بقصد و بے اختیار در مرض موت در وقت استیلای وجع
بمقتضای بشریت از آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام چرا جائز نباشد و اعتماد از احکام شرعیه
برای چه مرتفع شود زیرا که حضرت حق سبحانه و تعالی بوحی قطعی آن سرور را علیه و علی آله الصلوة والسلام اطلاع
بر سهو و نسیان او میفرمود و صواب را از خطا تمیز ساخته چه تقریر نبی بر خطا مجوز نیست که مستلزم رفع اعتماد است
از احکام شرعیه و پس ثابت شد که موجب رفع اعتماد نفس سهو و نسیان نیست بلکه تقریر بر سهو و نسیان موجب رفع اعتماد
است از احکام شرعیه و آن تقریر مقرر است که مجوز نیست مقدمهٔ رابع آنکه حضرت فاروق بلکه خلفاء ثلثه رضی
الله تعالی عنهم مبشر بجنت اند بکتاب و سنت و احادیث بخصوص در باب بشارت جنت ایشان از کثرت رواة
ثقات توان گفت که بحد شهرت بلکه بحد تواتر معنی رسیده یا انکار آن از جهل است یا از عناد و رواة احادیث صحاح
و حسان اهل سنت اند که از اساتذه خود که صحابه و تابعین باشند اخذ نموده اند و رواة جمیع فرق مخالفین را
اگر جمع کنند معلوم نیست که عشر عشیر اهل سنت برسند کما لا یخفی علی المتتبع المتفحص المنصف و کتب احادیث اهل سنت
مشحون به بشارت این اکابر به بهشت و اگر در کتب احادیث بعضی از فرقه مخالفین بشارت را روایت نکرده
باشند غم نیست که عدم روایة بشارت بر عدم بشارت دلالت ندارد و اما ثبوت بشارت این اکابر به بهشت در قرآن
مجید پس ظاهر است بآیات متکثره قال الله تبارک و تعالی والسابقون الاولون من المهاجرین و الانصار والذین اتبعوهم
باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه واعد لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا ذالک
الفوز العظیم وقال تبارک و تعالی لا یستوی منکم من انفق قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین
انفقوا من بعد و قاتلوا و کلا وعد الله الحسنی هرگاه جمیع صحابه که پیش از فتح و بعد فتح انفاق و مقاتله کرده اند مبشر به بهشت

باشند از اکابر صحابه که از انفاق و مقاتله و مهاجرت سبق برده‌اند چگونه چه تواند گفت و عظمت درجات ایشان را چگونه
درک نماید که جمیع اهل تفسیر گفته‌اند که کریمهٔ لا یستوی در شان حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه نازل گشته
است که سبق سابقان است در انفاق و مقاتله وقال سبحانه وتعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک
تحت الشجرة امام محیی السنة در معالم التنزیل از جابر نقل کرده رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
که بدوزخ در نرود یک کس از آنها که در تحت شجره بیعت کرده‌اند و این را بیعة الرضوان گویند چه حضرت حق سبحانه
و تعالی از این قوم خشنود شده و شک نیست که تکفیر شخصی که مبشر به بهشت باشد بجانب سنت کفر و از اقبح قبائح معاصی
خامس آنکه توقف حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه در آوردن قرطاس نه از روی رد و انکار بوده والعیاذ بالله
سبحانه من ذلک این قسم سوء ادب از وزرای بنده‌های پیغمبری که بخلق عظیم متصف است چگونه باشد بلکه
از ادنای صحابی که یکبار بشرف صحبت خیر البشر مشرف گشته است این معنی متوقع نیست بلکه از عوام
ما که بدولت اسلام مستسعد گشته‌اند این قسم سوء ادب و انکار متوهم نیست فکیف کسیکه از اکابر وزرا بود و از
دانا عاظم مهاجرین و انصار بود این معنی تخیل نمود و آید حضرت حق سبحانه و تعالی و تقدس انصاف دهاد که
باکابر دین این قسم سوء ظن پیدا کنند و نافهمیده هر کلمه و کلام مؤاخذه نمایند بلکه مقصد حضرت
فاروق استفهام و استفسار بود چنانچه گفته استفهموه یعنی اگر بجد و اهتمام طلب قرطاس فرمایند آورده شود
و اگر در این باب جد نداشته باشند موقوف دارند که تصدیع ایشان نباید داد چه اگر بوحی امر طلب قرطاس نموده‌اند
بتاکید و مبالغه طلب قرطاس خواهند کرد و آنچه مامورند خواهند نوشت که تبلیغ وحی بر نبی واجب است
و اگر این طلب بامر وحی نیست بلکه میخواهند که از روی اجتهاد و فکر چیزی نویسند وقت مساعد آن
نیست نیز باب اجتهاد بعد از ارتحال ایشان باقی است مستنبطان امت ایشان از کتاب که اصل اصول است
احکام اجتهادیه استنباط خواهند نمود و هرگاه در حضور ایشان که اوان نزول وحی بود استنباط مذکور
ازکی بشر بود بعد از ارتحال ایشان که زمان انقطاع وحی است بالطریق اولی استنباط و اجتهاد اولی العلم مقبول خواهد
چون آن سرور علیه وعلی آله الصلاة والسلام در این باب جد و اهتمام نفرمودند بلکه از این امر اعراض نمودند معلوم شد که از
وحی نبوده است و توقف که مبنی بر محض استفسار بود محل ذم و لوم نیست اکثر احکام از تتمهٔ استفسار و استعلام صحابه حاصل است
آدم علی نبینا و علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات [illegible]

در وقت بشارت ولادت حضرت یحیی علی نبینا وعلیهما الصلوة والسلام گفته انی یکون لی غلام و
کانت امرأتی عاقرا وقد بلغت من الکبر عتیا و حضرت مریم رضی الله تعالی عنها گفته انی یکون لی
غلام ولم یمسسنی بشر ولم اک بغیا و حضرت فاروق هم اگر برای تسکین ایشان استفسار در اتیان قرطاس
توقف نموده باشد چه مضایقه است تا چه شود و شرح است مقدمهٔ سادس آنکه حصول حسن ظن بصحبت آنسرور
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات در کار است و دانستن آنکه بهترین قرون قرن او بوده است علیه و علی آله
الصلوة والسلام و اصحاب وی بهترین بنی آدم بودند بعد از انبیا علیهم الصلوات والتحیات نیز در کار است تا یقین
شود که در بهترین قرون بعد از ارتحال آنسرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات جماعه که بهترین بنی آدم
اند بعد از انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات بر عمل باطل اجتماع نخواهند کرد و فسقه کفره جانشین خیر البشر
نخواهند ساخت و آنکه گفتیم که اصحاب بهترین بنی آدم اند زیرا که این امت بنص قرآنی خیر الامم است و بهترین
امت ایشانند چه هیچ ولی بمرتبه صحابی نرسد لیکن اویس قرنی بر سر انصاف باید آمد و باید فهمید که اگر منع اتیان قرطاس از حضرت
فاروق کفر می بود حضرت صدیق که بنص قرآنی اتقای این امت خیر الامم است تنصیص بخلافت او نمیکرد
و مهاجر و انصار که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید خود در ایشان ثنا فرموده است و از ایشان راضی گشته است
و موعود بجنت ساخته است با او بیعت نمیکردند و جانشین پیغامبر نمی ساختند و چون حسن ظن بصحبت و
اصحاب آنسرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات که مقدمه محبت است حاصل گشت از مزاحمت این قسم شبهات
نجات میسر شد و حدس بطلان این تشکیکات پیدا آمد و اگر عیاذا بالله سبحانه حسن ظن بصحبت و اصحاب وی علیه و علیهم
الصلوات والتسلیمات پیدا نشد و بسوء ظن کشید این سوء ظن تا بجای بصاحب آن صحبت و بصاحب آن اصحاب منجر
خواهد شد بلکه بمولای آن صاحب نیز خواهد رفت شناعت این امر از اینجا باید دریافت ما آمن برسول من لم یوقر
صحابه قال علیه و علی آله الصلوة والسلام فی شان صحابة الکرام علیهم الرضوان من احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم
فببغضی ابغضهم پس محبت اصحاب مستلزم محبت او گشت علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و بغض اصحاب مستلزم
بغض او علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات و چون این مقدمات معلوم گشت بی تکلف جواب آن شبهه و امثال آن
شبهه حاصل شد بلکه اجوبه متعدده بحصول انجامید چه هر مقدمه ازین مقدمات میتوان گفت که جوابی است از اجوبه متعدده
چنانچه گذشت
بمقدمات لعون الله سبحانه حسم ماده این شبهه بنیاد بود نمود و تشکیک از نظر تجدس می آرد کما لا یخفی

علی الفطن المتعسف لفظ حدیث لسرفه بر زبان می آرد والامثال این تشکیکات بدیهی البطلان اند و مقدمات
در بیان بطلان آن شبهات آورده میشود از قبیل تنبیهات است بر آن بداهت بلکه این قسم شبهات و
تشکیکات نزد این فقیر در رنگ آنست که شخصی ذی فنون نزد جماعه ابلهان بیاید و سنگی را که محسوس
ایشان است بدلائل و مقدمات زراندوده برایشان اثبات نماید که آن ذهب است و این بیچارگان
چون در دفع آن مقدمات همه عاجز اند و در تعیین مواد غلط آن دلائل قاصر ناچار در اشتباه می افتند
بلکه یقین بذهبیت آن سنگ مینمایند و حس خود را فراموش میسازند بلکه متهم میدارند زیرکی باید که اعتماد
بر ضرورت حس نماید و مقدمات موهمه را متهم سازد و در ما نحن فیه نیز بزرگی و علو درجات خلفاء ثلثه بلکه
بزرگی جمیع اصحاب کرام حضرت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتحیات بمقتضای کتاب و سنت محسوس فی
شاهد است قادح و طاعن این بزرگواران که بدلائل زراندوده قدح و طعن در ایشان نماید آن طعن الشایر
در رنگ قدح آن سنگ است که در وجود آن نماید و از پرده بر بندد ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا
من لدنک رحمة انک انت الوهاب فیا لیت شعری باحملهم علی سب اکابر الدین و طعن کبراء الاسلام و لیس
طعن و سب شخص من الفسقة الاغرة مما یعد فی الشرع عبادة و کرامة و فضیلة و وسیلة الی النجات فکیف سب
هداة الدین و طعن حماة الاسلام مع ما ورد فی الشرع ان سب اعداء الرسول علیه و علی آله الصلوة والسلام کابی جهل
و ابی لهب ... و لعنهم مما لا یعد عبادة و کرامة بل الاعراض عنهم و عن احوالهم اولی و انسب و اسلم عن تضییع الوقت
والاشتغال بما لا یعنیه تلک امة قد خلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتم ولا تسألون عما کانوا یعملون حق
سبحانه و تعالی در قرآن مجید در صفت اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوة والسلام رحماء بینهم میفرماید در حق
بزرگواران گمان عداوت و کینه با یکدیگر بردن منافی نص قرآنی است و نیز اثبات عداوت و کینه در این
بزرگواران قبح هر دو فریق پیدا میکند و رفع امان از طرفین مینماید زیرا که هر دو فریق را صحابی لازم می آید که
ملعنیا باشند عیاذا بالله سبحانه من ذلک بهترین بنی آدم بعد از انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات بدترین
مردم باشند و بهترین قرون بدترین قرون شوند چه اهل آن قرن همین اصحاب اند بعداوت و کینه متصف گشته اند مسلمانی
با این امر [illegible] تجویز نکند [illegible] بزرگی است عمر [illegible] رضی الله تعالی عنه [illegible]
[illegible] حضرت امیر [illegible] با این حضرات عداوت [illegible] باشند [illegible]

یکدیگر بوده اند امر خلافت نزد این بزرگواران مرغوب و مطلوب نبوده است تا سبب عداوت و کینه بود قبولی
از حضرت صدیق معروف و مشهور است و حضرت فاروق میفرمودند اگر خریداری پیدا شود این خلافت را بیک
دینار بفروشم و حضرت امیر که با معاویه جنگ و جدل فرموده نه از برای طلب میل و رغبت در امر خلافت بوده است
بلکه قتال با بغاة فرض میدانسته است و دفع ایشان میکرده قال الله تبارک و تعالی فقاتلوا التی تبغی
حتی تفیئ الی امر الله غایة ما فی الباب چون محاربان حضرت امیر باغیان بوده اند و صاحب اجتهاد
اگرچه درین اجتهاد مخطی باشند از طعن و ملامت و از تفسیق و تکفیر دور اند حضرت امیر در شان ایشان میفرموده اند
اخواننا بغوا علینا لیسوا بکفرة ولا فسقة لما لهم من التاویل قال الشافعی هو منقول عن عمر بن عبد العزیز تلک دماء طهر الله
عنها ایدینا فلیطهر عنها السنتنا ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین
آمنوا ربنا انک روف رحیم والصلوة والسلام علی سید الانام وعلی آله واصحابه الکرام الی یوم القیام مکتوب نود
و هفتم بخواجه هاشم کشمی صدور یافت در جواب سوال که بطلب حل مکتوب ششم کرده بود الحمد لله وسلام علی عباده
الذین اصطفی پرسیده بودند که معنی این عبارت چیست که در مکتوب ششم واقع شده است الخ ارقام که مقصود از قرار
آن نسبت که ولایت محمدی بولایت ابراهیمی علیهما الصلوات والتسلیمات منصبغ شود و حسن ملاحت بر ولایت با جمال صباحت
آن ولایت ممتزج شود و باین انصباغ و امتزاج مقام محبوبیت محمدیه بدرجه علیا رسد بدانند که منصب ولایت کمالاتی
هیچ ممنوع و محذور نیست دلالة بحسن ولایت دو محبوب صاحب جمال و کمال را باهم گر مختلط سازد و حسن هر کدام را بایکدیگر
مقترن گرداند کمال خدمتگاری اوست و نهایت شرف و سعادت او و ازین معنی هیچ نقصی و قصوری در شان آن
دو صاحب جمال لازم نمی آید و همچنین اگر مشاطگی نموده و حسن و جمال آن دو صاحب کمال بیفزاید طراوت و زینت دیگر پیدا آرد
شرافت و سعادت اوست و هیچ نقص و قصوری ایشان را لازم نه ۞ از ناظر بپذیر که کمال او نقصان ما ۞ و زین طرف شرف
روزگار من باشد ۞ بالجمله استنفاع و استفاده که صاحب دولتان را از راه غلمان و خدمه میسر گردد هیچ ممنوع و محذور نیست که
مستلزم قصور و نقصان نیست بلکه کمال صاحب دولتان و سعادت غلمان و خدمه است قاصر و لئیمی بود که از خدمه منتفع و
متمتع نبود و استنفاع و تمتع را سهل کنان نقصان انگاشته استعداد و استفاده ازیشان قصور قال الله تبارک و تعالی یا ایها
النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است که سبب نزول این آیت کریمه اسلام حضرت
عمر رضی الله عنه بدیهی است که خدمات صاغر و سافل مزید بخشش مرتبه اکابر و اعاظم است و اگر شخصی با مر و

هم مهتدی نشود و قصور عبارت جلیت سلاطین و امرا در تجمل و تسلط بخدم و حشم محتاجند کمالات خود را مربوط بایشان
میدانند از یمعنی هیچ نقصانی و قصوری در مرتبهٔ ایشان نیست چنانچه معلوم وضیع و شریف است منشأ این اشتباه عدم
فرق است درمیان تمتع و انتفاعی که از جانب اصاغر می آید و تمتع و انتفاعی که از جانب اعالی حاصل میگردد و میبیند
که اول کمال بخش است و ثانی نقصان افزا بلکه اول مجوز باشد و ثانی ممتنع والله سبحانه الملهم للصواب ربنا آتنا
من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب نود و ششم** بحضرت مخدوم زاده
جامع الاسرار والعلوم خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم صدور یافت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی سوال کرده بودند
که علما گفته اند که حضرت حق سبحانه و تعالی نه داخل عالم است و نه خارج عالم نه متصل است بعالم و نه منفصل از
عالم تحقیق این مبحث چیست جواب حصول این نسبت دخول و خروج و اتصال و انفصال بنظر بدو وجود متصور
است که موجودی بنظر موجودی دیگر ازین نسبت خالی نیست و در ما نحن فیه دو موجود کائن نیست تا حصول
این نسبت متصور شود چه او تعالی موجود است و عالم ماسوای او است سبحانه موهوم و متخیل هرچند عالم بصنع
حضرت حق سبحانه و تعالی اتقان و استحکام بهم رسانیده است که بارتفاع وهم و خیال مرتفع نیست و معامله
تنعیم و تعذیب ابدی باو مربوط است اما ثبوت آن در مرتبهٔ حس و وهم است و بیرون حس و وهم او را قدمگاهی نیست
کمال قدرت او است سبحانه که موهوم متخیل را در حق ثبات و استقرار حکم موجود عطا فرموده است و احکام موجود
بروی جاری ساخته لا موجود است و موهوم موهوم هرچند نماید بر مبنای موهوم را نظر به ثبات و استقرار او
نیز موجود تصور نمایند و موجود دانند تحقیق بیشتر در کتب و رسائل خود بتفصیل نوشته است اگر احتیاج افتد آنجا
رجوع نمایند برین تقدیر نسبت بموهوم لازم نسبتی هیچ ثابت نباشد نتوان گفت که موجود نه داخل موهوم است
و نه خارج موهوم و نه متصل است بموهوم و نه منفصل از موهوم زیرا که آنجا موجود است از موهوم نامی و نشانی
نیست تا تصور نسبتی باو نموده آید درین مبحث امثال واضح گردانم نقطهٔ جواله که از سرعت سیر بصورت دائره متوهم میگردد
موجود اینجا همان نقطه است و صورت دائره امری موهومی ثبوتی نیست چنانکه نقطه موجود است از دائره موهومه
آنجا نامی و نشانی نیست نتوان گفت که نقطه داخل دائره است و نیز نتوان گفت که خارج دائره است و همچنین
اتصال و انفصال نیز درمیان ایشان متصور نیست چه در مرتبه دائره نیست تا نسبتی متصور گردد و نسبت ایجاد او
الخ سوال حضرت حق سبحانه بنسبت قرب با عالم که والعالم الثابت فرموده است حال آنکه موجود را بموهوم نسبتی

موجود است از موهوم نامی و نشانی نیست تا محیط و محاط متصور گردد شود جواب این قرب و احاطه از
قبیل قرب جسم بجسم نیست و احاطه جسم بجسم بلکه این قرب و احاطه از آن نسبتهاست که مجهول الکیفیة و معلوم
الانیة اند قرب و احاطه حق سبحانه اثبات نمائیم و بآن ایمان آریم اما کیفیت آن ندانیم که چیست بخلاف
نسبتهای بیع که در سابق نفی آن نموده شده است چه آنها مجهول الکیفیة اند غیر معلوم الانیة اند نیز چه شرع به ثبوت
این نسبتها وارد نشده است تا اثبات شان نمائیم و کیفیت شان را مجهول دانیم هر چند ملحق بی اتصال بیکیفی را
در رنگ معنی قرب و احاطه بیکیفی در آن حضرت جل سلطانه توان تجویز نمود اما چون اطلاق لفظ اتصال نیامده
است و قرب و احاطه آمده است متصل نباید گفت و قریب و محیط باید گفت و اطلاق انفصال و خروج و دخول نیز در نامده
اطلاق اتصال است که نیامده است در مثال مذکور نیز اگر نقطه جواله را نسبة بدائره موهومه احاطه و قرب و معیت
اثبات نمائیم هم مجهول الکیفیة خواهد بود چه این نسبت را از منتسبین چاره نیست لیس الموجود الا النقطة الجوالة و همچنین
اتصال و انفصال و خروج و دخول بیکیفی در مثال مذکور متصور است اگر چه منتسبین با هم مباین باشند چه وجود طرفین از
برای نسبت معلوم الکیفیة درکار است که متعارف و معتاد است و آنچه مجهول الکیفیة است از حیطه عقل بیرون است حکم
در انجا بلزوم وجود طرفین نمودن از احکام وهمیه خواهد بود که از حیز اعتبار ساقط است که قیاس غائب است بر شاهد تنبیه عالم را
که موهوم و متخیل گفته است باین معنی است که خلق عالم در مرتبه وهم و خیال واقع شده است و ظهور او در درجه حس وا و ثبات
بحصول پیوسته در رنگ آنکه قادری بر کمال دائره موهومه را که نصیب او غیر از اختراع وهم و خیال نیست در مرتبه وهم و خیال خلق
فرماید و بصنع کامل خود آثار او در آن مرتبه اتقان و استحکام بخشد بنهجی که اگر وهم و خیال بالکلیه مرتفع گردد ثبوت آن
خلل نپذیرد و بقای آن قصور پیدا نکند این دائره موهومه مصنوعه هر چند ثبوت در خارج ندارد و موجود خارجی
همان نقطه است و بس اما انتسابی بوجود خارجی دارد و منتسب بوجود خارجی او را حاصل است چه اگر نقطه نبود دائره
کجا ناشی شود سخن خوشتر آن باشد که سر دلبران * گفته آید در حدیث دیگران * این دائره را اگر ولیش این نقطه
گوئیم گنجایش دارد و اگر مرآت شهود آن نقطه گوئیم هم گنجایش دارد و اگر دلیل و هادی آن نقطه گوئیم نیز میگنجد ولیش گفتن
نظر بعلوم است و مرآت شهود و ظهور انسب مناسب مقام ولایت است ملائم ایمان شهودی و دلیل و هادی گفتن مناسب مرتبه
کمالات نبوت است و ملائم ایمان بغیب است و ایمان بغیب از ایمان شهودی اتم و اکمل است چه در شهود از گرفتاری ظل چاره نبود و در غیب از این گرفتاری
فارغ است و غیب هر چند بالفعل حاصل ندارد اما وصل است و گرفتار اصل است و شهود هر چند حاصل دارد اما غیر اصل

بالجمله حصول نقص است و وصول کمال این سخن فراخور فهم هر بی سر و پائی نیست بلکه نزدیک است که
حصول را ابتر از وصول داند سوفسطائی از بیخردی عالم را موهوم و متخیل بآن معنی گوید که آنرا ثبوت و تحقق
نیست نیز باختراع وهم و تراش خیال که اگر وهم و خیال متبدل گردد آن ثبوت و تحقق نیز متغیر شود
مثلا اگر چیزی وهم شیرینی تصور کرد آن شیرین است اگر همان شی را وقت دیگر وهم تلخی حکم کرد آن شی تلخ
است این بیدولتان از خالق و صنع خداوند جل سلطانه غافلند بلکه منکر از انتساب و استناد که بوجود موجود
خارجی دارد جاهل میخواهند که بآیات الهی و احکام خارجیه که بعالم مربوط است نمایند و دفع عذاب و ثواب اخروی دائمی
را میکنند که مخبر صادق علیه و علی آله الصلوة والسلام از آن خبر داده است و احتمال تخلف ندارد اولئک حزب
الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون سوال عالم را چون ثبات و استقرار ثابت گردید اگر در مرتبه وهم و خیال
بود و معامله تعذیب و تنعیم ابدی نیز در حق آن اثبات نمود دیگر چرا اطلاق وجود بروی تجویز نمی نمائید و او را موجود
نمی نامید و حال آنکه ثبوت و وجود با یکدیگر مترادف اند چنانچه مقرر متکلمین است جواب وجود در نزد این طائفه
اشرف و اکرم اعز اشیا است و آنرا مبدا هر خیر و منشا هر کمال میدانند همچنین چون هر شر بماسوای حق
جل و علا که ملتبس بنقص و شرارت است تجویز نمیتوانند نمود و اشرف را باخس نمیتوانند داد و معتقد ایشان درین مقام کشف
درست است که مکشوف و محسوس ایشان است که وجود مخصوص بحضرت حق است سبحانه و تعالی و غیر او را اگر موجود
گویند باعتبار آنست که آن غیر نسبتی مجهول الکیفیه بآن وجود دارد هرچند مجهول الکیفیه بوده بآن وجود ثابت است و در رنگ ظل که
باصل خود قیام دارد آن غیر نیز قائم بآن وجود است و نیز ثبوتی که در مرتبه وهم و خیال پیدا کرده است ظلی از
ظلال آن وجود است چون آن وجود خارجی است حضرت حق سبحانه و تعالی در خارج موجود است اگر مرتبه وهم را
بلند صنع و ابداع خداوندی جل شانه ظلی از ظلال آن خارج هم گویند گنجایش دارد و آن ثبوت وهمی را باعتبار
این ظلیت اگر وجود خارجی هم دانند جائز باشد بلکه عالم را نیز اگر باین اعتبار ظلیت موجود خارجی تصور کنند
هم جائز بود بالجمله ممکن هر چه دارد مستفاد از مرتبه حضرت وجود است تعالی و تقدس از خانه پدر خود چیزی نیاورده
است و بی ملاحظه ظلیت موجود خارجی گفتن امر دشوار است شریک یافتن است باو تعالی در اخص اوصاف
او تعالی تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و این فقیر در بعضی مکاتیب و رسائل خود که عالم را موجود خارجی گفته است
آنرا نیز باین بیان راجع باید داشت و باعتبار ظلیت محمول باید نمود و وجودیکه متکلمین مترادف ثبوت

وتحقیق گفته اند با عتبار معنی لغوی خواهد بود الا وجود کجا و ثبوت کجا وجود را هم بعضی از ارباب کشف
شهود و از اهل نظر و استدلال عین حقیقت واجب الوجود تعالی گفته اند و ثبوت از معقولات ثانویه
نشان با بینهما فائده وجود چنانچه مبدا هر خیر و کمال است و منشا هر حسن و جمال عدم که مقابل او
هر آئینه مبدا هر شر و نقص بود و منشا هر قبح و فساد اگر وبال هست از وناشی هست و اگر ضلال است
هم از و پیدا مع ذلک هنرهای نیز در وی موجود است و خوبیها هم در وی مکنون در تقابل وجود خود را نیست مطلق
ساختن و لاشی محض گردانیدن از خوبیهای اوست و نیز خود را وقایه وجود ساختن و شر و نقایص را
بخود گرفتن هم از هنرهای خوب اوست و نیز مرات وجود گشتن اظهار کمالات او نمودن همچنین آن کمالات
را در بیرون خانه علم از یکدیگر ممتاز ساختن و از اجمال به تفصیل آوردن از صفات مستحسنه اوست بالجمله
خدمتگاریهای وجود از وی بسیار است و حسن و جمال و کمال موجود را از قبح و شر و نقص او هویدا است استغنای وجود
از افتقار اوست و عز وجود از ذل او و عظمت و کبریای موجود را بواسطه سفل و حقارت اوست و شرافت
وجود از خساست او پیدا است و خواجگی وجود از بندگی او هویدا است ع منم ستاده در اینجا و گرد هم غلامم
خواجه را آزاد کردم ☆ ابلیس لعین که منشا هر فساد و ضلال است از عدم هم شر بر تر است و هنرها که در عالم
کائن است آن بیدولت از آن هنرها هم بی نصیب است قول انا خیر منه که از وی صادر شده است هم ماده
خیریت از وی کرده است بشرارت صرف دلالت نموده عدم چون به نیستی و بلاشیئیت خود با وجود تقابل نموده با جمال
هر دو و مظهر و حسن تقابل را از عدم باید آموخت که تقابل هستی به نیستی مینماید و در تقابل کمال نقص را
پیش می آید و چون بعزت جلال در طرف می افتد ذل و انکسار خود را می نماید لعین مطرود گویا شرارتهای عدم را
بعلت تکبر و تمرد که داشت بخود کشیده است و تخیل میکرد که در عدم غیر از خیریت هیچ چیزی گذاشته بلی تا خیریت شان
مرات و مظهر خیر نمیشوند اند شد لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه مثل مشهور است و معلوم گشت که ابلیس بدین
کارخانه عالی در کار بوده است که گناهی نموده فرزند آدم را همه را بر سر خود بگیرد و تطهیر دیگران نماید لهذا آن بیدولت
چون از راه تکبر و ترفع در آمد خیریت خود را در نظر آورد عمل خود را حبط گردانید و از اجر محروم ماند خسر الدنیا و الآخرة
فی الحقیقه نشان جمال اوست بخلاف عدم با وجود شرارت نقص ذاتی و نیستی ذاتی که داشت از حرمان بر آورده حضرت
وجود مشرف گردانید ع نی گفت که من نیم شکر خورده ☆ شاخی که بلند شد ثمر خورده ☆ سوال در ابلیس کثرت شرارت

عدم وجود است که شرارت با وی راه یافته است **جواب** عدم چنانچه مرآت وجود است و مظهر خیر و کمال
است وجود نیز مرآت عدم است و مظهر شر و نقص است ابلیس علیه اللعنه در جانب علم شرارت را از عدم گرفته
است که آن عدم موطن شر است و در جانب وجود نیز شرارت متوهم را اخذ نموده است که از راه مرآتیت و
مظهریت عدم در مرآت وجود ظاهر شده بود پس حامل شرارت طرفین شد ذاتی و عرضی اصلی و ظلی لیس با جانب
ماخولیا وجود شرارت نما و را از خیریت ولاشیئیت که از صفات عدم بوده محروم ساخته مع ذالک در جانب
وجود شرارتی که از مرآتیت عدم متوهم شده بود نیز نصیب او آمد اعاذنا جای بخبارت بدی رسانید ربنا لا تزغ
قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب والسلام علی من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها **مکتوب نود و دوم** بمیر محمد نعمان صدور یافته
در جواب سؤالها که کرده بودند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی پرسیده بودند که گاه است
که سالک در وقت عروج خود را در مقامات اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتحیات که بالاجماع از افضل اند می یابد بلکه گاه
است که خود را در مقامات انبیا علیهم الصلوات والتحیات می یابد حقیقت این معامله چیست بعضی مردم ازینجا مساوات
آن سالک با ارباب آن مقامات توهم می نمایند و شرکتی ملاحظه می کنند و در مقامات با اعالی آن مقامات دخیل می آرند باین توهم و تخیل
مردود و مطعون می نمایند و زبان ملامت و شکایت دراز میکنند کشف غطا از روی این معامله باید نمود جواب آنست
که وصول اسافل بمقامات اعالی گاه است که از قبیل وصول فقرا و محتاجان بود که با ابواب اصحاب دول و ارباب نعمه
ارباب نعم میگردند تا ازینجا حاجتی خواهند و از دول و نعم ایشان دریوزه نمایند و از کار ایشان بود که این وصول را
مساوات و شرکت توهم کند ابله است که این وصول از قبیل تماشا بود که بواسطه دولت سرای اکابر جا نموده اند و سلاطین
نمایند بنظر اعتبار تماشا کنند شبهی بعلو پیدا آرد توهم مساوات ازین وصول چه گنجایش دارد و تخیل شرکت ازین میسر
و تماشا چه متصور بود و خواص خادمان با آنکه تمام مخفیه و مال با حقوق خدمتگاری بجا آرند محسوس منفی و شریف
الهی بود که ازین وصول توهم مساوات و شرکت نماید سر فرازی و کمراهی دشمن برادری قرین ساختن ظلمت است
از بغض المنزه ایشان جانم خبیث تنقیص طلب که ازینجا توهم شرکت مساوات نماید ۵ باهی درد سندان دردی
حق مید مردم را برای یابست غربی بیانه می طلبک ازراهی که آن بات آتش و مجملی بوسینه رستنی سبحانه و تعالی
نشان میدهد بایسی کرده تصنیع کمال ازبرای نوشته نوشته شده عرض سلسله ایشان مبارک دشته نام ایشان

که طعن مینمایند از دو حال خالی نیست اگر اعتقاد دارند که صاحب این حال معتقد شرکت و مساوات است
با ارباب آن مقامات عالی پس او را کافر و زندیق تصور میکنند و از زمرهٔ اهل اسلام می برآرند چه شرکت در
نبوت و مساوات با انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات کفر است و همچنین افضلیت شیخین علیهم الرضوان باجماع صحابه
و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آنرا اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است علیهم الرضوان
بلکه فضل مر جمیع صحابه کرام راست بر باقی امت چه هیچ فضیلتی بفضل صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
عدیل نتواند شد فعل یسیر که از اصحاب علیهم الرضوان در وقت ضعف اسلام و قلت مسلمانان از برای تائید دین
متین و نصرت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات صادر شده است اگر دیگران در تمام عمر ریاضات
مجاهدات طاعتها نمایند بمرتبه فعل قلیل اصحاب نرسند لهذا آن سرور فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام که اگر
انفاق نماید یکی از شما مانند کوه احد طلا نرسد آن انفاق بمد شعیر اصحاب که انفاق نمایند بلکه بنصف مد هم نرسد
فضیلت حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه ازین راه آمده است که او اسبق سابقان است در ایمان و در بذل النفس و انفاق
اموال کثیره و در خدمات لائقه لهذا در شان او نازل شده است کریمه لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک
اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا و کلا وعد الله الحسنی جمعی نظر بر کثرت فضائل و مناقب دیگران
انداخته در فضیلت او توقف مینمایند نمیدانند اگر سبب افضلیت کثرت فضائل و مناقب بود بسا است که بعضی از
آحاد امت که این فضائل دارند از نبی خود افضل باشند که این فضائل ندارد پس ما به التفاضل دیگر است و رای
فضائل و مناقب و آن بزعم این فقیر سبقیت است در تائید دین و اقدمیت انفاق اموال و بذل النفس است در نصرت
احکام دین رب العالمین و چون پیغمبر اسبق از جمیع است از همه افضل باشد و همچنین هر که درین امر اسبق است از مسبوقان
افضل است سابق گویا درین امر استاد و معلم لاحقان است لاحقان از انوار سابقان استفاده مینمایند و از برکات
ایشان استفاضه میفرمایند و درین امر بعد از نبی ما علیه الصلوة والسلام صاحب این دولت عظمی صدیق رضی الله تعالی عنه
است که اسبق سابقان است در انفاق اموال کثیره و در مقاتله و مجاهده شدیده و در بذل عرض و جاه و در رفع فساد و
تباه از جهة تائید دین و نصرت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات پس افضلیت از دیگران او را مسلم باشد و حضرت
پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات عزت و غلبه اسلام چون بسبب حضرت فاروق طلبید و حضرت حق سبحانه و تعالی
در نصرت حبیب خود در عالم اسباب نیز او را کفایت فرموده است و گفته یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین

ابن عباس رضی الله عنهما مروی است که سبب نزول این آیه اسلام حضرت فاروق است این العلاء از حضرت صدیق افضلیت او مستفاد و
بعد اجماع صحابه و تابعین بر افضلیت این دو اکابر منعقد گشته چنانچه گذشت و حضرت امیر رضی الله عنه نیز مروی است که ابوبکر
و عمر افضل این امت اند هر که مرا بر ایشان فضل دهد مفتری است او را تازیانه زنم چنانچه مفتری را زنند تحقیق این مبحث
در کتب و رسائل خود بتفصیل نموده ام مقام زیاده برین گنجایش ندارد ابلهی بود که خود را از عدیل اصحاب خیر البشر
علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات سازد و جاهلی باشد از اخبار و آثار که خود را از سابقان تصور نماید لیکن باید دانست
که این دولت سبقت که باعث افضلیت است مخصوص بقرن اول است که بشرف صحبت خیر البشر مشرف است علیه
و علی آله الصلوة و السلام در قرون دیگر این معنی مفقود است که لاحقان بعضی قرون از سابقان قرون دیگر افضل باشند
بلکه در یک قرن روا است که لاحق از سابق آن قرن افضل باشد حضرت حق سبحانه و تعالی طاعنان را بینا گرداند و در
شناعت این سب و طرد مومن بمجرد توهم و تخیل و بر قباحت تکفیر مسلم و تضلیل او بمحض تعصب و تعنت چه علاج
خواهند کرد که اگر قابل تکفیر و شایان تضلیل باشد آن کفر و ضلال بمرتکب آن قائل خواهد گشت لازم رامی بکفر
رامی کفر خود است چنانچه در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوة و السلام ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا
فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین بر اصل سخن رویم و از شق ثانی بیان نمائیم و گوئیم اگر در حق صاحب این
حال طاعنان این اعتماد ندارند و معاذالله بکفر منسوب سازند ازو حال بیرون نیست یا واقعه او را کذب و بهتان
حمل مینمایند این خود سوء ظن است بنسبت بمسلم که محظور شرعی است و اگر او را کاذب نمی پندارند و معتقد شرکت و مساوات
نمی انگارند پس وجه طعن و ملامت چیست تشنیع و تعییب او چرا است واقعه صادقه را بر محامل نیک حمل باید نمود نه آنکه صاحب واقعه
را تشنیع و تقبیح باید فرمود اگر گویند که وجه اظهار این قسم حال شور انگیز چیست گوئیم که اظهار این قسم احوال این
مشایخ طریقت بسیار کرده است و عادت مستمره ایشان گشته است لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام
ولی اراده صادقه تخواهد بود گاه بگاه هست که مقصود از نوشتن اظهار احوال موهوب است پیش شیخ طریقت خود
تا صحت و سقم حال را بیان نماید بتعبیر و تاویل آن اطلاع بخشد و گاهی مقصود از نوشتن تحریر اش ترغیب طلاب
و تنافر بوده است و گاهی باشد که مقصود از نوشتن این معنی آن بوده باشد بلکه بمجرد سکر و غلبه حال برین گفتگو می آرد
ادعی چند زند و انفسی است که ندعی ابطال است بلکه مقصود اظهار این قسم احوال شهرت قبول خلق نیست
این نیز منال الا دست است که بشر خرابی او دست بناءلا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک

الوهاب فی ما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم و ایضا پرسیده بودند که سبب حکمت
که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و اولیا علیهم الرضوان در دنیا ببلا و مصائب مبتلا باشند و بیشتر ببلیات و
محن گرفتار بوند کما قیل ان اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل و حضرت حق سبحانه در کتاب مجید
خود میفرماید ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ازین کریمه مفهوم میشود که هرکه سیئات بیشتر نماید
مورد مصیبت بیشتر بود پس باید که غیر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و غیر اولیا علیهم الرضوان باشد بلا و مصائب
گرفتار بوند نه انبیا و اولیا علیهم الصلوات والتسلیمات اولاً و ثانیاً و ایضاً آن بزرگواران علیهم الصلوات والتحیات اصفیا
و محبوبان حق جل و علا و از خواص مقربان او بند تعالی محبوبان و خواص مقربان ببلیات و محن حواله نمودن
چرا بود و از ایشان بکدام وجه درست باشد دشمنان در ناز و نعیم و دوستان در بلیات و محن مقیم جواب باید دانست ارشدک
الله وهداک سواء الصراط دنیا موضوع از برای تنعیم و تلذذ نیست آخرت است که برای تنعیم و تلذذ معد گشته است
و چون دنیا و آخرت با یکدیگر ضدیت و منافات دارند و رضای یکی مستلزم سخط دیگر است ناچار تلذذ در یکی مستلزم
تالم در دیگری بود پس هرکه در دنیا بیشتر متلذذ و متنعم بود در آخرت بیشتر متالم و متندم باشد و همچنین هرکه در
دنیا به بلیات و محن بیشتر مبتلا باشد در آخرت بتنعمات و تلذذات زیاده تر محظوظ و مسرور باشد و بقای دنیا نسبت
ببقای آخرت کالشی حکم قطره داشت نسبت بدریای محیط بلی متناهی را بغیر متناهی چه نسبت بود پس ناچار مقتضای
کرم دوستان الجنت چند روزه اینجا مبتلا باید داشت تا به تنعمات ابدی محظوظ و مسرور نمایند و دشمنان را بموجب مکر و
استدراج بتلذذات قلیله محظوظ باید ساخت تا بتالمات کثیره گرفتار باشند سوال کافر فقیر که در دنیا و آخرت محروم
تالم او در دنیا مستلزم تلذذ او در آخرت نگشت جهتش چیست گوییم کافر دشمن خدا است جل سلطانه و مستحق عذاب ابدی است
و در دنیا رفع عذاب او رو نمی نمودن بوضع وی گذشتن و حق وی چنین شد و تلذذات بفضل احسان است لهذا بر نفس دنیا و حق
کافر اطلاق جنت نموده اند غایة ما فی الباب بعضی از کفار را در دنیا هم رفع عذاب نمایند هم از تلذذات دیگر بخشند و بعضی
دیگر را رفع عذاب نمایند از تلذذات دیگر هیچ ندهند بلکه بالتذاذ فرصت و رفع عذاب اکتفا نمایند لکل ذلک حکم و مصالح
سوال حضرت حق سبحانه و تعالی بهمه چیز قادر است و توانا است که دوستان را هم در دنیا تلذذات بخشد و هم در آخرت تنعمات
کرامت فرماید تلذذ در یکی مستلزم تالم در دیگری است الشان نبا چه البتن بوجوه است یکی آنکه در دنیا بلیات و محن چند روز
نمی کشیدند قدر نعمت تلذذات و تنعمات ابدی را نمی شناختند و نعمت صحت و عافیت دائمی را کما ینبغی شکر نمیکردند بلکه چو

المتشد لذت طعام نیابند تا مبتلا نشوند قدر فراغ ندانند پس گویا مقصود از تالم موقت ایشان تحصیل کمال تلذذ دوامی
ایشان است جمال است که برای ابتلاء عوام بصورت جلال در حق این بزرگواران ظاهر گشته است یضل به کثیرا و یهدی
به کثیرا جواب دوم آنکه بلیات و محن هر چند نزد عوام از اسباب تالم است اما نزد این بزرگواران هر چه از جمیل مطلق
جلشانه برسد از اسباب التذاذ شان است از بلایا همان لذت بگیرند که از نعما بلکه از بلایا بیشتر محظوظ اند که خالص
مراد محبوب است و در نعما این خلوص نیست که نفس نیز خواهان نعمت است و گریزان از بلایا پس بلا نزد این اکابر بهتر از نعمت است
و التذاذ ایشان از بلا بیش از نعمت باشد حظی که ایشان را در دنیا است از بلیات و مصائب است اگر دنیا این نمک
نمیداشت نزد ایشان بجوی نمی ارزید و اگر این حلاوت در وی نمی بود در نظر ایشان عبث می نمود ؎ غرض از عیش ایام
چاشنی درد و غم است ✽ ورنه زیر فلک اسباب تنعم چه کم است ✽ پس دوستان او تعالی هم در دنیا متلذذ اند و هم در
آخرت محظوظ و مسرور و این لذت دنیای ایشان بحظ آخرت شان چه کار دارد آن لذت دیگر است که بحظ
آخرت چه تنگ دارد که عوام را حاصل است آنرا چه نسبت، این دوستان خود در آخرت گردی هر چه سبب تالم دیگران است سبب
التذاذ شان است هر چه دیگران را زحمت است این بزرگواران را رحمت است و نقمت دیگران نعمت شان است هم در
شادی شاد اند و در غمی غمناک و این بزرگواران هم در شادی شاد اند و هم در غم فرحناک چه نظر شان از خصوصیات
افعال جمیله در ذیله بر جاشته بر جمال فاعل آن افعال که جمیل مطلق است مقصود گشته است بسبب فاعل افعال
نیز محبوب شده و التذاذ بخشیده هر چه در عالم مراد فاعل جمیل جل سلطانه صادر شود اگر چه از قسم ایلام و ضرر
شان شده باشد آنچیز عین مراد محبوب شان است سبب التذاذ ایشان خداوند انچه فضل و کرامت است
که چنین دولت خفیه و نعمت بهیه را از چشم زخم اغیار پوشیده بدوستان خود عطا فرموده همواره ایشان را به
خود قائم ساخته محظوظ و متلذذ داشته و کراهت تالم که نصیب دیگران است از این بزرگواران دور گردانیده
و ننگ و رسوائی که عیب دیگران است جمال و کمال این اکابر جعله علیه ساخته و در عین نامرادی مراد شان
و این التذاذ و سرور تا جل شان بلا بر عکس دیگران سبب ترقیات محظوظات آخرت گردانیده ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم جواب سوم آنکه این دار دار ابتلا است که حق با باطل ممزوج است
و محق با مبطل متشابه اگر دوستان ممیز باشند و دشمنان به بند محبوس است از دشمن متمیز گردد حکمت ابتلا
هو از باطل باطل شود آن منافی ایمان بغیب است که سعادات دنیویه و اخرویه مربوط بآن است آیه کریمه الذین

یومنون بالغیب و کی یعلم اللہ من ینصرہ و رسلہ بالغیب ان اللہ قوی عزیز زہر لیست از نیمی پس خاک در چشم دشمنان

انداختہ دوستانرا نیز بصورت محن و بلا ابتلا گردانیدہ تا حکمت ابتلا و آزمایش تمام شود و دوستان در عین بلا

مبتلا نباشند و دشمنان کورباطن خائب و خاسر بوند بہت سکیار او بہت بہ کثیرا معاملہ انبیا علیہم الصلوات

التسلیمات با کفار ہمین بودہ است کہ گاہی غلبہ ازینجانب بودہ گاہی ازانجانب و جنگ بدر نصرت از جانب اہل اسلام

بودہ است و جنگ احد اہل کفر غلبہ نمودہ اند قال اللہ تبارک و تعالی ان یمسسکم قرح فقد مس القوم

قرح مثلہ و تلک الایام نداولہا بین الناس و لیعلم اللہ الذین آمنوا و یتخذ منکم شہداء واللہ لا یحب الظالمین

و لیمحص اللہ الذین آمنوا و یمحق الکافرین جواب چہارم آنکہ حضرت حق سبحانہ ہر چند بر ہمہ چیز قادر است و توانا است کہ

دوستانرا ہم اینجا نازو نعم کرامت فرماید و ہم آنجا لیکن این معنی منافی حکمت و عادت اوست و او سبحانہ و تعالی

دوست میدارد کہ قدرت خود را در تحت حکمت و عادت خود مستور دارد و سبب و علل را روپوش حجاب قدس خود فرماید

پس بحکم تقاضی دنیا و آخرت دوستانرا از محن و بلیہ دنیا چارہ نبود تا نعمات آخرت ہنی و مریی ایشان باشد و این

از معنی در جواب اصل سوال در باب تقادم گذشتہ است بر اصل سخن رویم و تتمہ جواب از اصل سوال بیان نمائیم و

گوئیم کہ سبب درد و بلا و مصیبت ہر چند کسب ذنوب و سیئات است اما بلا و مصیبت فی الحقیقۃ مکفر آن سیئات است

و مزیل ظلمات آن ذنوب است پس کرم آنست کہ دوستانرا بیشتر بلا و محن بدہند تا کفارت ایشان نماید و ازالہ

ظلمات ذنوب ایشان فرماید سیئات و ذنوب دوستانرا در رنگ سیئات و ذنوب دشمنان تصور نکنند حسنات الابرار سیئات

المقربین شنیدہ باشند و اگر ذنب و عصیان نیز از ایشان صادر شود در رنگ ذنب و عصیان دیگران نخواہد بود

نزدیک است کہ از قسم سہو و نسیان بود و از عزم و جد دور باشد قال اللہ تبارک و تعالی و لقد عہدنا الی

آدم من قبل فنسی و لم نجد لہ عزما پس کثرت درد و بلا و مصائب و آلات بر کثرت کفارت سیئات دلالت دارد

بر کثرت سیئات دوستانرا بیشتر بلا بدہند تا کفارت ذنوب ایشان نمودہ پاک و پاکیزہ برند و ایشانرا

از محنت اخروی محفوظ دارند منقول است کہ در وقت سکرات موت آنحضرت و در آن بی آرامی و بیقراری

سرور علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام حضرت فاطمہ رضی اللہ تعالی عنہا از کمال شفقت و مہربانی کہ در حق آنحضرت

داشت و آنحضرت در حق حضرت زہرا فرمودہ بود الفاطمۃ بضعۃ منی نیز بے آرام و بیقرار بود چون آن سرور علیہ و علی آلہ

الصلوۃ والسلام دائما حضرت فاطمہ رضی اللہ تعالی عنہا در آنوقت آن اضطراب والتہاب مشاہدہ فرمودند از برای تسلی

حضرت ذبر افزوده نباید تا این محنت است و بس و باشد هیچ یک دینی قیمت چه دولتست که عذاب ایشان
بفی محنت چند روزه رفع شود و با دوستان این معامله کنند و با دیگران این معامله نکنند و کفارت ذنوب ایشان
اینجا کما ینبغی نفرمایند بلکه مجازات ایشان را بآخرت اندازند پس ناچار دوستان بکثرت درد و بلا و محنت
احق باشند و دیگران لائق این دولت نبوند که گناهان شان کبارند و از التجا و تضرع و استغفار و تکثر
کمتر بهره دارند و بر کسب معاصی دلیرند و بعزم و جد تحصیل فی توبه مینمایند و از تمرد نیز خالی نیند و قریبست که تا
خداوندی جل شانه استهزاء و انکار نمایند و جزا باندازه جریمه است اگر جریمه خفت دارد و صاحب جریمه
و متضرع است آن جریمه قابل افارت باشد ببلای دنیوی و اگر جریمه غلظت و شدت و ثقل دارد و صاحب جریمه
متمرد و متکبر است آن جریمه شایان جزای اخروی است که اشد و ادوم است و ما ظلمهم و لکن کانوا انفسهم
یظلمون نوشته بودند که مردم استهزاء و سخریه مینمایند و میگویند که حضرت حق سبحانه و تعالی با دوستان محنت و
و بلا بهر چرا همیشه می سازد و تنعم نمیدهد و باین گفت و گوی نفی اجماع میخواهند کفار نیز در حق آن سرور علیه و
علی آله الصلوة و السلام مثل این سخنان میکنند و قالوا ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق
لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا او یلقی الیه کنز او تکون له جنة یاکل منها امثال این سخنان بر انکار آخرت است انکار عذاب و
ثواب دار المحشر نیز مدار بر اعتداد و اهتمام بتلذذات فانیه عاجله است کسیکه ایمان بآخرت دارد عذاب و
ثواب آنحضرت را دائمی میداند بلا و محنت عاجله چند روزه در نظر او هیچ نمی در آید بلکه این محنت موقته که سبب
راحت ابدی است عین راحت تصور میکنند گفته اند گوئی مردم رنج و در بلا و محنت گواه عدل محبت است
کو بالمثانی اگر بنامی محبت تصور کنند چه توانکرد غیر از اعراض از جاهلان از مقوله ایشان علاج نیست فاصبر
صبرا جمیلا و جواب دیگر از اصل سؤال آنکه بلا تا زیانه محبوبست که محب را از التفات بما سوی محبوب منع نموده بکلیت متوجه
جناب قدس محبوب میگرداند پس شایان دوستان شده و با دوستان باشد و این باکفر کسب التفات بما سوی الشان
و دیگران لائق این دولت نباشند و چرا ایشان را زود بجانب محبوب نماند بر که امیخوابند بزرگ و حضرت بجانب
محبوب می آرند و او لیه محبوبیت بر سیدانند و بر که امیخواهند او را و میگذارند اگر سعادتمندی بعد برابر
نهایت درست و یازده امداد و فضل و عنایت ... اللهم
... امداد المبشر ... لهذا آن ... علیه ... العباد ...

ومحبوبان است فرموده است ما اُوذِیَ نَبِیٌّ مِثْلَ مَا اُوْذِیْتُ یعنی بلا معنی دلالۀ پیدا کرد که بحسن دلالت خود دوست را بدوست برساند و از التفات بغیر دوست پاک گرداند عجب معامله است دوستان اگر گرور ها نعمت بدهند و بلا را بخرند دیگران کرورها بدهند و دفع بلا نمایند سوال گاه هست که در وقت ورود بلا از دوستان نیز اضطرابی و کراهتی مفهوم میگردد و جهت چیست جواب آنکه آن کراهت و اضطراب صوریست و بمقتضای طبیعت بشری است که در ابقای آن حکم و مصالح است چه جهاد و معادات با النفس بی آن متصور نیست شنیده باشند که بقرار و بی آرامی که از آن سرور دین و دنیا که در وقت سکرات موت ظاهر میشد علیه و علی آله الصلوة و السلام و آن بقیه جهاد بالنفس بوده است تا خاتمه خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التحیات بر جهاد با نفس که جهاد اکبر است تحقق گردد و شدت مجاهدات دلالة دارد تا حسم مواد صفات بشریت نماید و نفس را در کمال انقیاد آورده بحقیقت اطمینان رساند و پاکیزه دارد پس در آلام لذتی باز از محبت گشت و هر که محبت ندارد بدان آلام چکار دارد و دلالت آلام کار او می آید نیز داو چه قدر و قیمت داشته باشد و چه دیگر از برای ورود بلا آنست که محب صادق از مدعی کاذب تمیز گردد چه اگر صادق است بورود بلا ملتذ و محظوظ خواهد شد و اگر مدعی است نصیبش از بلا کراهت و تألم است و باین تمیز نشود مگر کسیکه شائبه از صدق داشته باشد تا حقیقت کراهت و تألم را از صورت کراهت و تألم جدا سازد و حقیقت صفات بشریت را از صورت صفات بشریت علی حده نماید الولی یعرف الولی رمزیست ازین بیان و الله سبحانه الهادی الی سبیل الرشاد و ایضا پرسیده بودند که عدم را لاشیء محض گفته اند پس او را وجود نباشد و چون وجود نداشته باشد او چونکه در ذهن پیدا کرده باشد او را آثار و ترتبات چون بود و اگر بود ذهنی از دائره خیال چون بر آید بدانند که عدم هر چند لاشیء است اما اینهمه کارخانه اشیا باو بر پا است و منشاء تفصیل کثرت اشیا مرآت اوست و صور علمیه اسماء الهی جل سلطانه که در مرآت عدم منعکس گشته او را تمیز ساخته است و ثبوت علمی بخشیده تا چار از لاشیئیه محض نیز او را بر آورده است و منشاء آثار و احکام گردانیده و این آثار و احکام در مرتبه علم نیز کائن اند و در مرتبه حس و وهم نیز ثابت و چون باستحکام صنع خداوند جل شانه دران مرتبه ثبات و استقرار پیدا کرده اند و بزوال حس و وهم نیز مرتفع نمیشود توان گفت که این آثار و احکام خارجی اند شما از ترقیات عدم چه تعجب دارید اینهمه کمال و فرو کائنات عدم است کمال قدرت خداوند جل شانه مشاهده نمایند که از عدم اینهمه کارخانه را چنین ساخته است

هر فرموده اند ترقی او در کمال وضوح است که صور علمیه اسماء الهی جل سلطانه

متمکن اند و با هم بستر اند و در کنار او بند و از عشق حقیقت و از ظلال اصل شاد راه افتاده است کو باطن
بود که جهات آن نماید ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلاً لفظ ذهن و خیال شما را در شبهه
نینداز دو آثار و ترقیات را در نظر شما دشوار نماید که هر معامله که هست بیرون علم و خیال نیست غایة ما فی الباب
از خیال تا خیال فرق است خلق در مرتبه خیال دیگر است و اختراع هم خیال دیگر اول نفس امریست و توان گفت
که موجود خارجی است نیز و ثانی ازین لته قلیل النصیب است و ازین ثبات و استقرار قلیل الجد و بعضی از رسائل
عدم را که در معرفت علیحده نوشته است و نقل آن را میرمحب الله برده اگر ذوق داشته باشند آنرا ملاحظه نمایند و بعض
از فنا و بقا پرسیده بودند معنی این کلمه را در کتب و رسائل خود این فقیر بسیار جا نوشته است مع هذا اگر خفائی در
مانده باشد حلاجش حضور و مشافهه است تمام حقیقت در نوشتن نمی آید اگر می آید اظهار آن از صلاح دور می نماید تا کسی
چه فهمد چه دریابد و فنا و بقا مشهور دلیست وجودی نیست که بنده ناچیز شود و بحق تعالی متحد گردد والعبد عبد
دائما والرب رب سرا آنها دانند که فنا و بقا وجودی تصور نمایند و می انگارند که بنده رفع تعینات وجودی
خود نموده با اصل خود که منزه از تعینات و قیود است متحد میگردد و از خود ناچیز گشته برب خود
در رنگ قطره را که از خود فانی گشته بدریا ملحق میشود و رفع قید خود نموده بمطلق متحد گردد اعاذنا الله سبحانه عن معتقداتهم
السوء حقیقت فنا عبارت از نسیان ما سوای اوست سبحانه و عدم گرفتاری است بغیر او تعالی و پاک ساختن
ساحت سینه است از جمیع مرادات خود و هوسهای خود که مناسب مقام بندگی است مناسب مقام بقا قیام عبد است بمرادات
مولای خود جل سلطانه و مرادات او سبحانه عین مرادات خود یافتن است بی از شهود آیات انفسی و بقا برسیده بود
که سیریکه در بیرون انفس نوشته اند آن کدام باشد سیر مراتب عشر عالم خلق و عالم امر و سیر بیته و حدانیت داخل
انفس مینماید پس سیر با در ای انفس کدام باشد بدانند که انفس در رنگ آفاق ظلال اسماء الهی است جل سلطانه
و چون ظل به نفسل خداوند جل شانه خود را از امور ساخته متوجه اصل خود گردد و محبت به اصل خود پیدا کند ناچار بحکم
المرء مع من احب خود را بهان اصل خود خواهد یافت و انانی خود را بر بهان اصل خود خواهد داشت بهمچنین چون آن
اصل از اصل دیگر است ازین اصل آن اصل خود خواهد یافت خود را طیرین اصل خود خواهد یافت و هلم جرا الی ان یبلغ
الکتاب اجله این سیر و رای آفاق و انفس است انا از که مقصد بفرستی که بعد گفته اند آن سیر که گفته شد
بی نهایت است که گفته شد چنین است
پس و وجه درین نسبت متعذر است